

عوام بفہمند و خواص پسندند

زبان مطبوعات

بقلم

عبدالرحمن فرامرزی

ہکوش
رحیم سعیدی

عوام بفہمند و خواص پسندند

زبان مطبوعات

بقلم

عبدالرحمن فرامرزی

بکوشش
رحیم سعیدی

تحت شماره کتابخانه ملی $\frac{۷۸۸}{۴۹/۷/۲۶}$ به ثبت رسیده است.



انتشارات ابن سینا

۱۳۴۹

دو هزار نسخه چاپ اول این کتاب ب سرمایه انتشارات ابن سینا
در چاپ تهران مصور بطبع رسید .

یادداشت ناشر

انتشارات ابن سینا در طول خدمت صادقانه چهل ساله خود همیشه کوشیده است که بهترین اثر از نویسندگان فاضل و دانشمند کشور را بصورت کتاب در اختیار خوانندگان ارجمند قرار دهد.

خوشبختانه با توسعه فرهنگ و رغبت مردم بتحصيل سطح معلومات عمومی روز بروز بالا میرود و بهمان نسبت احتیاج مردم بکتاب و مطالعه بیشتر میگردد.

بدین جهت این سازمان مطبوعاتی بدون توجه بنفع مادی قضیه و همانطور که هدف آن تنویر افکار عمومی است دست بانتشار کتبی میزند که برای توسعه سطح معلومات عموم مفید است.

در میان کتابهایی که در سال ۱۳۴۹ از طرف این مؤسسه انتشار یافته یکی هم کتاب (زبان مطبوعات) بقلم استاد عالیقدر آقای عبدالرحمن فرامرزی است که بکوشش



آقای رحیم سعیدی (عکس مقابل) که سالها در روزنامه کیهان افتخار همکاری با استاد فرامرزی را داشته اند آماده گردیده و با کاغذ و چاپ خوب در اختیار علاقمندان قرار داده ایم، این کتاب جزو برنامه دروس دانشگاهی میباشد و در میان کتابهایی که تا کنون در باره مطبوعات چاپ شده شاید نمونه باشد، زیرا هر يك از قسمتهای روزنامه و وظایف نویسندگان و خبرنگاران را بطور مشروح

بیان میکند و خواننده را کاملا با اصول روزنامه نگاری آشنا میسازد.

فهرست

موضوع	صفحه
۱- تاریخ انتشار اولین روزنامه و مجله‌های فارسی در ایران و خارج	۲
۲- مقدمه مؤلف	۱۴
۳- انواع مطبوعات	۲۰
۴- نقاشی و عکاسی	۳۵
۵- عنوان یا تیتر	۳۷
۶- انواع افکار عمومی	۴۴
۷- وسیله تأثیر در افکار عمومی	۴۸
۸- چه کسی میتواند بهتر رگ حساس جامعه را پیدا کند	۵۲
۹- نقش مطبوعات در حیات اجتماعی	۵۵
۱۰- تأثیر مطبوعات و افکار عمومی در یکدیگر	۶۱
۱۱- مطبوعات و حکومت	۶۶
۱۲- از نوع انتقاد اجتماعی	۸۰
۱۳- اصلاح یا تظاهر	۸۴
۱۴- در اطراف قانون جدید مطبوعات	۸۷
۱۵- زبانهای محلی و وحدت ملی	۹۳
۱۶- در فکر همه چیز هستیم جز فکر ایران	۹۶
۱۷- نویسنده اجتماعی	۹۹
۱۸- عقیده کیهان	۱۰۲
۱۹- بسبب مطبوعات ولی نه بزبان مطبوعات	۱۰۶

موضوع

صفحه

- ۲۰- جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی ۱۰۸
- ۲۱- پیام به پیشه‌وری ۱۱۶
- ۲۲- پیام و پاسخ ۱۲۴
- ۲۳- چند سخن با آقای فرامرزی ۱۲۸
- ۲۴- پاسخی چند به آقای کسروی ۱۳۵
- ۲۵- ارزش قلم ۱۵۰
- ۲۶- احترام قلم ۱۴۷
- ۲۷- نغمه‌های زهر آگین بر ضد وحدت ملی ۱۵۳
- ۲۸- اصلاح اخلاق ۱۵۷
- ۲۹- ملاحظات در اصلاح اخلاق ۱۶۱
- ۳۰- تنازع بقا ۱۶۷
- ۳۱- مذاکرات جانسون - کاسیگین ۱۷۰
- ۳۲- جدا شدن دلار از پشتوانه اسکناس ۱۷۶
- ۳۳- امتیاز زبان مطبوعات ۱۸۸

مقدمه

سپاس خدای بزرگ و توانا را که توفیق عنایت کرد که توانستم دومین اثر از نوشته های زیاد استاد عالیقدر و نویسنده فاضل و دانشمند عبدالرحمن فرامرزی را گردآوری و منتشر نمایم .

اولین اثر استاد که بکوشش اینجانب در سال ۱۳۴۶ منتشر شد کتاب داستان دوستان بود و این کتاب بنام «زبان مطبوعات» است .

مطبوعات را آئینه افکار نیز گفته اند ، ولی از این زبان مطبوعات و یا آئینه افکار کمتر نویسنده‌ئی بطور واضح و کامل تعریف و توصیف کرده است ، که چه زبان و یا چه آئینه‌ایست و اگر این زبان باز باشد و این آئینه صاف چه اثری در جامعه و چه نتیجه‌ای در سرنوشت آن دارد ، و اگر این زبان لکنت داشته باشد و این آئینه ناصاف و کدر باشد چه ثمری بیار می‌آورد .

کتاب «زبان مطبوعات» ، این زبان و یا آئینه افکار را با دقت شرح و بسط داده بنحوشایسته‌ئی هوشکافی و تعریف و توصیف نموده است ، که روزنامه باید چگونه باشد ، و اگر آنطور باشد چه اثری در جامعه دارد و اگر نباشد چه ثمری !

و یا سرمقاله روزنامه چیست و نویسنده آن کیست و روش روزنامه به چه نحو روشن و واضح می‌گردد . و یا خبرنگار در یک روزنامه چگونه است و چگونه باید خبر بدست آورد و چکار کند که آن خبر اثر لازم را در روح خواننده داشته باشد . همچنین وصف هر یک از قسمت‌های روزنامه و اهمیت و وظیفه آن .

دیگر آنکه استاد فرامرزی یک روزنامه آزاد و یک روزنامه غیر آزاد را چنان استادانه تعریف و توصیف نموده است که شاید در کمتر کتابی دیده شده باشد .

بهر حال بعقیده، بنده بهترین مقدمه بر هر کتابی خود آن کتاب است، بدینجهت زبان کوتاه و قلم ناتوان بنده قدرت نوشتن مقدمه بر کتاب «زبان مطبوعات» را ندارد و بهتر است که قضاوت آنرا بخوانندگان ارجمند واگذار نماید، ولی برای اینکه جای مقدمه کتاب خالی نباشد بنده اشاره مختصری بتاریخ ورود چاپخانه بایران و انتشار روزنامه از بدو ورود و انتشار تا روزیکه اولین قانون مطبوعات از مجلس شورای ملی گذشت مینماید که خوانندگان عزیز قبل از مطالعه متن کتاب سیری در انتشار جراید ایران از بدو تأسیس در ایران و خارج بنمایند.

اولین چاپخانه در ایران

از گفتار يك تن از مبلغان کاتولیک چنین برمیآید که در نیمه دوم قرن یازدهم هجری اولین چاپخانه را که از اروپا وارد کرده بودند در جلفای اصفهان دایر کردند ولی معلوم نیست که این چاپخانه را برای زبان فارسی وارد کرده بودند یا زبان ارمنی، چیزی از مطالب آن بدست نیامده که معلوم کند چه استفادئی از آن کردند و این مبلغ کاتولیک خود مدتی در اصفهان ساکن بوده است.

(نخستین کتابهای چاپی زبان فارسی)

در آغاز قرن سیزدهم هجری اولین کتابهای چاپی بزبان فارسی در هندوستان فراهم شده است. خاورشناس انگلیسی مقیم کلکته در آغاز قرن سیزدهم اولین چاپخانه سربی را در آن شهر دایر کرد و نخستین چاپخانه سنگی برای زبان فارسی از سال ۱۲۲۵ قمری در هند دایر شد، در این دو چاپخانه اولین بار شروع بچاپ کتابهای فارسی کرده اند. چندی بعد در ترکیه نیز چاپ کتابهای فارسی آغاز گردید و اولین کتابی که در آنجا بچاپ رسید کتاب (لسان العجم) یا (فرهنگ شعوری) بود که فرهنگ زبان فارسی به ترکیست، که در سال ۱۲۵۵ قمری نیز در قسطنطنیه چاپ شده است و سپس در قاهره نیز شروع بطبع و نشر کتابهای فارسی کرده اند.

(اولین کتابهای چاپ ایران)

اولین چاپخانه ای که در ایران شروع بطبع کتابهای فارسی کرد چاپخانه سربی بود

که بدستور عباس میرزا نایب السلطنه ولیعهد ایران در تبریز دایر گردید، این چاپخانه در سال ۱۲۳۲ قمری وارد و اولین کتابیکه در آن طبع شد (رساله جهادیه) تألیف میرزا عیسی قایم مقام فراهانی است که در جنگ دوم با روسیه در باره احکام جهاد تألیف شده و در سال ۱۲۳۴ قمری در تبریز بچاپ رسیده است.

(تاسیس چاپخانه در تهران)

در تهران چاپخانه سربی دایر کردند. نخستین کتابیکه در آن چاپ شد کتاب (حیات القلوب) تألیف ملا محمد باقر مجلسی است که در سال ۱۲۴۰ قمری بطبع رسید و در این چاپخانه بجز قرآن و کتاب زاد المعاد تألیف محمد باقر مجلسی کتابهای مذهبی دیگری نیز چاپ شده است که بیشتر آنها از تألیفات مرحوم مجلسی است و در سال ۱۲۴۴ قمری در تبریز بچاپ سنگی آغاز کرده اند. عباس میرزا نایب السلطنه در زمان خود جوانانی را برای فراگرفتن این فن بروسیه فرستاد و ایشان پس از مراجعت از روسیه چاپخانه سنگی با خود به تبریز آوردند و نخستین کتابیکه در آن طبع رسید در سال ۱۲۴۴ قمری کتاب «زاد المعاد» بود.

تا سال ۱۲۶۷ قمری چاپ سربی در تبریز و تا سال ۱۲۸۱ قمری در تهران دایر بود و پس از آن چاپ سربی منسوخ شد و نامدتی تنها کتابها را با چاپ سنگی طبع می کردند. در پایان قرن سیزدهم هجری یک چاپخانه سنگی در شیراز و چاپخانه دیگری در اصفهان دایر کردند و ارومیه (رضائیه) چهارمین شهر است که چاپخانه در آن دایر گردید.

پس از سی و سه سال که چاپخانه سربی در ایران متروک بود باردیگر در سال ۱۳۱۴ قمری نخست در تهران و سپس در سایر شهرستانها دایر گردید.

(نخستین روزنامه های فارسی در ایران)

اولین روزنامه فارسی را در سال ۱۲۵۳ قمری، شخصی بنام میرزا صالح شیرازی در تهران بچاپ سنگی انتشار داد که تنها شامل اخبار دولتی بود و چون شماره های آن از بین رفته معلوم نیست در چه تاریخ وقطعی انتشار یافته است.

در سال ۱۲۶۷ قمری اولین روزنامه هفتگی منظم در تهران انتشار یافت و شاید اولین بار که کلمه روزنامه را بمعنی جدید بکار برده اند در همان تاریخ بوده است و این شماره در هشت صفحه منتشر میشده است و صفحه آخر و اول آن سفیدمی مانده و شماره اول آن نامی نداشته و از شماره دوم آنرا روزنامه «وقایع اتفاقیه» گذاشته اند و در سال ۱۲۷۷ قمری نام آنرا روزنامه دولت علیه ایران گذاشته و گاهی هم روزنامه دولتی چاپ کرده اند. آخرین شماره آن که شماره ۶۵۰ باشد در ۱۲۸۷ قمری منتشر شده و پس از آن روزنامه دیگری بنام «ایران» انتشار یافته است که از قرارداد بیست سال منتشر میشده است و پای نقاشیهای آن امضای میرزا بزرگ غفاری نقاش معروف زمان خود دیده میشود و روی دو جور کاغذ چاپ میشده که مطالب چاپ شده روی کاغذ بهتر برای ناصرالدین شاه و درباریان فرستاده میشده و مندرجات این روزنامه برای آن زمان بسیار جالب بوده است و اخبار شهرستانها و همچنین خبرهای خارج را درج میکردند و آنچه خیلی جالب است درج خبرهای خارج است که خیلی بهتر از مترجمان امروز ترجمه نموده اند و سعی نموده اند که کلمات لاتین بکار نبرند و مطالب را بانشاء روان فارسی ترجمه نموده اند. و روزنامه تقریباً خالی از تملق گوئی بوده و اغلب صورتی از نرخ اجناس مورد احتیاج مردم را درج میکرده. در این روزنامه اغلب اعلاناتی دیده می شود که مردم نوشته اند که فلان چیز را پیدا کرده هر کس نشانی آن را بدهد بفلان مکان مراجعه و تحویل بگیرد، برخلاف امروز که هر کس چیزی گم میکند اعلان و التماس میکند که هر کس پیدا کرد بدهد و مزدگانی بگیرد.

این روزنامه را میرزا تقی خان امیرکبیر نه ماه قبل از عزل خود تأسیس کرد و چنان پایه این روزنامه را محکم ریخته بود که با آنکه بیشتر کارهای او را بعد از مرگش برهم زدند اساس این روزنامه را برهم نزدند و تا بیست سال بعد از او هم دوام داشت، و مدتها مدیر این روزنامه میرزا جبار خوئی بوده که چون پس از آن مدیر اداره گذرنامه شده باو میرزا جبار تذکره چی نیز می گفته اند، پس از میرزا جبار مدتی هم میرزا ابوالحسن خان غفاری کاشانی ملقب به صنیع الملك نقاش معروف آن زمان و

پسر میرزا محمد وعم مرحوم کمال‌الملک نقاش مشهور مدیر آن روزنامه بود . کاتب روزنامه نیز مدتی میرزا عبدالله نامی از خوش‌نویسان آن زمان بوده‌است . چاپخانه‌ایکه این روزنامه در آن چاپ میشد نزدیک دروازه دولاب تهران و مدیر آن حاج عبدالحمید نامی بود که کتابهای دیگری نیز مانند خمسه نظامی و شاهنامه فردوسی و حدیقه سنائی و غیره را نیز در آن چاپ کردند .

(روزنامه‌های فنی)

هنگامیکه علیقلی میرزا (اعتضاد السلطنه) وزیر علوم و معارف شد دو روزنامه هفتگی که بیشتر باید بآنها مجله گفت چاپ کرده است که یکی (روزنامه علمیه دولت علیه ایران) که از سال ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۷ قمری منتشر شده که از مطبوعات بسیار جالب ایران است زیرا در هر شماره يك مقاله ادبی جالب که ترجمه عربی یا فرانسه آنرا هم بآن توأم کرده‌اند چاپ میکرد که این روزنامه بار دیگر بنام روزنامه علمی از سال ۱۲۹۳ تا ۱۲۹۷ قمری تنها بزبان فارسی چاپ میشده، دیگر روزنامه ملتی است که از سال ۱۲۸۳ تا ۱۲۸۷ قمری منتشر شده و آن نیز دارای مقالات علمی و ادبی جالبیست . ناصر الدین شاه که غالباً بسفر میرفته يك چاپخانه سنگی با خود همراه داشته که شرح وقایع سفر خود را منتشر میکرد . در سفر مازندران شرح سفر خود را بنام (مرآة السفر) در سال ۱۲۸۸ قمری منتشر و در سفر خراسان که در سال ۱۳۰۰ قمری بود شرح وقایع را بنام (اردوی همایونی) منتشر کرده . در زمان صدارت حاج میرزا حسین خان (مشیرالدوله) صدراعظم يك روزنامه نظامی بنام «مریخ» از سال ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۷ قمری در ۱۸ شماره چاپ نموده است .

(روزنامه‌های مصور)

گذشته از روزنامه های مصور وقایع اتفاقیه ، یکی از روزنامه های جالب این دوره روزنامه ایست بنام «شرف» که محمد حسن خان صنیع‌الدوله تاسیس کرد و ترتیب انتشار معینی نداشت و در مدت ۹ سال از ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۹ قمری ۸۷ شماره منتشر شد . اهمیت این روزنامه در اینست که همه شماره‌های آن بخط میرزا رضای کلهر بهترین

خوش‌نویس آن زمان بود و نقاشیهای آن از میرزا ابوتراب غفاری است که در سن بیست و هشت سالگی درگذشت و شرح حالش در همان روزنامه شرف درج شد و بعد کار نقاشی روزنامه مدتی بدست میرزاموسی از شاگردان غفاری بود .

در زمان مظفرالدین شاه از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۱ قمری روزنامه‌ای بنام «شرافت» با تصاویری که میرزامهدی خان نقاش آن بود و بعد لقب (مصورالملک) گرفت منتشر نمودند که بپای روزنامه شرف نمیرسید و از سال ۱۳۲۴ قمری روزنامه مصور دیگری بنام شاهنشاهی انتشار دادند که آنهم حتی بپای روزنامه شرافت هم نرسید .

(نخستین روزنامه در شهرهای دیگر)

در زمان ناصرالدین شاه نخست در شیراز در سال ۱۲۸۹ قمری روزنامه‌ای بنام فارسی تأسیس کردند که تنها چند شماره آن چاپ شد. سپس در تبریز دو روزنامه یکی بنام تبریز از سال ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۹ قمری منتشر شده و دیگر روزنامه «ناصری» از ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۷ قمری چاپ نموده‌اند .

در اصفهان روزنامه‌ای بنام فرهنگ تأسیس کردند که از سال ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۷ قمری تعداد چهار شماره از آن بچاپ سنگی منتشر شده است .

(روزنامه‌های رسمی و نیمه رسمی)

در سال ۱۲۹۸ تا ۱۳۲۵ قمری روزنامه‌ای بنام «ایران» انتشار دادند که وزارت انطباعات آن را روزنامه رسمی نامید و پس از آن روزنامه دیگری بنام «اطلاع» منتشر نمودند که آن را روزنامه نیمه رسمی نامیدند .

(نخستین روزنامه یومیه)

از سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۳۱ قمری وزارت انطباعات روزنامه‌ای بنام «خلاصة الحوادث» منتشر کرد که در این مدت ۹۹۵ شماره منتشر شده است .

(نخستین روزنامه بزبان اروپائی)

نخستین روزنامه‌ای که بزبان فرانسه در تهران منتشر میشد بنام «پاتری» بود و

نویسنده آن «بارن دو نرمان» بلژیکی بود که در سال ۱۲۹۲ قمری همراه ناصرالدین شاه به ایران آمد و در نهم محرم ۱۲۹۳ قمری اولین شماره آن منتشر شد و شماره‌های دیگر آن را اجازه انتشار ندادند.

بعد روزنامه دیگری بنام «اکودوپرس» بزبان فرانسه در تهران منتشر شد که نویسنده آن «دکتر مورل» فرانسوی بود که از ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۵ قمری تعداد هفده شماره منتشر شد. سپس سومین روزنامه بزبان فرانسه «الیانس فرانسه» بود که در تهران انتشار یافت که از ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۰ قمری منتشر شد.

(نخستین روزنامه زنان)

اولین روزنامه‌ای که برای زنان در ایران منتشر نمودند بنام «دانش» بود که همسر دکتر حسین خان کحال در سال ۱۳۲۸ قمری در تهران انتشار داد. پس از آن روزنامه شکوفه است که مرحومه مزین السلطنه دختر میرزا سیدرضی (رئیس‌الاطبا) تأسیس کرد که از سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۴ قمری انتشار می‌یافت. پس از آن روزنامه زنان بمدیري مرحومه صدیقه دولت‌آبادی از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۳۹ قمری در اصفهان منتشر میشد.

پس از آن مجله جمعیت نسوان وطنخواه بمدیري خانم نورالهدی منگنه در تهران است که از سال ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۵ شمسی انتشار می‌یافت - سپس مجله پیک سعادت نسوان در رشت از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸ شمسی منتشر میشد و بعد از آن مجله دختران ایران بمدیري مرحومه زنده‌دخت در شیراز است که از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۱ شمسی تعداد هفت شماره انتشار یافته است.

(نخستین روزنامه‌های فکاهی)

اولین روزنامه فکاهی بزبان فارسی روزنامه «طلوع» است که در سال ۱۳۱۸ قمری مرحوم عبدالحمیدخان ثقفی (متین السلطنه) تأسیس کرد که بعدها روزنامه هفتگی عصر جدید را در تهران انتشار داد.

پس روزنامه هفتگی آذر با بجان است که علیقلی خان صراف در سال ۱۳۲۵ قمری در تبریز انتشار داد.

در این قسمت آثار مرحوم علی اکبر دهخدا در روزنامه صوراسرافیل بنام (چرند و پرند) و روزنامه نسیم شمال مرحوم سید اشرف الدین حسینی در درجه اول اهمیت قرار دارند.

(نخستین روزنامه‌های ملی پیش از مشروطیت)

پس از آنکه سالها روزنامه‌ها زیر نظر وزارت انطباعات انتشار مییافت، نخستین روزنامه ملی که در تهران انتشار یافت روزنامه هفتگی **تربیت** بود که بمدیری مرحوم میرزا محمد حسین فروغی اصفهانی (ذکاء الملک) پسر آقا محمد مهدی ارباب مییاشد که از روز پنج شنبه یازدهم رجب ۱۳۱۴ قمری تا آخرین روز زندگی خود آن را انتشار میداد. بعد از آن روزنامه «ادب» را مرحوم میرزا سید محمد صادق خان امیری فراهانی قایم مقامی شاعر معروف، نخست در تبریز از سال ۱۳۱۶ قمری ۲۲ شماره از آن را انتشار داد. سپس در مشهد از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ قمری تعداد ۴۸ شماره آن را منتشر نمود. بعد در تهران از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ قمری آن را منتشر نمود.

(نخستین روزنامه‌های فارسی بعد از مشروطیت)

اولین روزنامه‌هایی که در دوره اول قانون گذاری تأسیس شد روزنامه مجلس بود که بمدیری مرحوم سید محمد صادق طباطبائی و سردبیری مرحوم ادیب الممالک نخستین شماره آن در روز یکشنبه ۸ شوال ۱۳۲۳ انتشار یافت.

پس از تصویب قانون مطبوعات روز بروز بر شماره روزنامه‌ها و مجلات افزوده میشد.

مهمترین روزنامه‌ای که در این دوره منتشر شده روزنامه معروف صوراسرافیل است که مرحوم میرزا جهانگیر خان شیرازی مقتول در تهران در ۱۳۲۶ قمری و مرحوم میرزا قاسم خان تبریزی (صور اسرافیل) تأسیس کردند و مرحوم علی اکبر دهخدا، نویسنده معروف، سردبیر آن بوده است.

اولین شماره آن روز پنج شنبه ۱۷ ربیع الثانی ۱۲۲۵ قمری و شماره ۳۲ آن در ۱۳۲۶ ق سه روز پیش از کودتای محمدعلیشاه و مباران مجلس شورای ملی منتشر شد،

و چهار روز بعد میرزا جهانگیرخان مدیر آنرا حکومت استبدادی کشته است .

(نخستین روزنامه‌های فارسی در جهان)

در سال ۱۲۱۲ قمری بود که نخستین روزنامه فارسی در کشور هند و در شهر دهلی انتشار یافت ، سپس در سال ۱۳۲۵ قمری شخصی بنام اکرام علی روزنامه فارسی در بمبئی دایر کرد که بنام روزنامه هندوستانی انتشار میداد . بعد در سال ۱۲۲۷ قمری روزنامه (مرآة الاخبار) در همان شهر منتشر شده و در همان سال مجله هفتگی دیگری بنام (جام جهان نما) انتشار یافته که چندی بعد تبدیل به روزنامه‌ای بزبان اردو گردید .

در سال ۱۲۳۸ قمری مجله هفتگی دیگری بنام (شمس الاخبار) منتشر میشد. روزنامه دیگر فارسی که در هند منتشر شده (آئینه سکندری) (سلطان الاخبار) (ماه عالم افروز) - (اخبار لودھیانا) - (سراج الاخبار) - و (مهر منیر) بوده که در شهرهای مختلف هند منتشر شده است ، چون تا سال ۱۲۶۶ قمری زبان رسمی در بار هند زبان فارسی بوده است بدینجهت مأموران انگلیسی در هند با طبع و نشر کتابها و روزنامه‌های فارسی ناگزیر همکاری و همراهی مینموده اند .

در سال ۱۲۶۷ قمری (نوروچی) از پیشوایان حزب کنگره روزنامه‌ای بنام «راست گفتار» بزبان فارسی انتشار میداد .

(نخستین روزنامه‌ایکه ایرانیان بزبان فارسی در هند منتشر نمودند)

اولین روزنامه‌ایکه ایرانیان بزبان فارسی در هندوستان انتشار دادند روزنامه «جبل‌المتین» در کلکته بوده است که مرحوم سیدجلال‌الدین حسینی کاشانی (مؤیدالاسلام) در سال ۱۳۱۱ قمری منتشر نموده و این روزنامه هفتگی از معروفترین روزنامه‌های سیاسی زبان فارسی بوده که در بیدار کردن ایرانیان و فراهم نمودن حکومت قانون عامل مؤثری بوده است .

(روزنامه‌های فارسی در ترکیه)

اولین روزنامه فارسی که در ترکیه انتشار یافته روزنامه «اختر» است که میرزامهدی اختر فرزند حاجی ابراهیم تاجر تبریزی درغازی‌گوی استانبول از سال ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۳

قمری منتشر نموده است. پس از آن انجمن ایرانیان در استانبول روزنامه «شمس» را بهمدیری سیدحسن نامی از سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۸ قمری انتشار دادند.

سپس روزنامه «سروش» را انجمن سعادت ایرانیان در استانبول در سال ۱۳۲۷ قمری منتشر نمود و مدتی سردبیر آن مرحوم علی اکبر دهخدا بود و این روزنامه بیش از چند ماه منتشر نشد.

پس از آن احمدخان ملک و مرحوم حسن مقدم (علی نوروز) در سال ۱۳۳۹ قمری تعداد شش شماره از مجله ای بزبان فارسی و فرانسه در شهر استانبول انتشار دادند که عنوان آن (پارس) بوده.

(روزنامه‌های فارسی در مصر)

اولین روزنامه ای که در قاهره انتشار یافت روزنامه «حکمت» بود که مرحوم میرزا مهدی خان (زعیم الدوله) تبریزی در سال ۱۳۱۰ قمری تأسیس کرد و ظاهراً تا سال ۱۳۲۹ قمری منشر میشده.

پس از آن، مرحوم میرزا علی محمد خان کاشانی روزنامه «ثریا» را در سال ۱۳۱۶ قمری در قاهره تأسیس کرد و سپس آن را به سید فرج اله کاشانی واگذار نمود که تا سال ۱۳۱۸ قمری انتشار مییافت.

و همچنین آن مرحوم در روز دهم صفر ۱۳۱۸ قمری روزنامه «پرورش» را در قاهره انتشار داد که تا پایان زندگی او منتشر میشد.

پس از آن مرحوم حاج میرزا عبدالحمید اصفهانی پسر علی زاده اولین شماره روزنامه «چهره نما» را در دهم رمضان ۱۳۲۳ قمری در قاهره منتشر کرد و پس از مرگ وی پسرش آقای مؤدب زاده نیز آن را گاه گاهی انتشار میداد.

(روزنامه‌های فارسی در انگلستان)

اولین روزنامه ای که در انگلستان بزبان فارسی چاپ شد روزنامه «قانون» بود که پرنس ملکم خان (ناظم الدوله) پسر میرزا یعقوب خان ارمنی در سال ۱۳۰۷ قمری در لندن منتشر نمود و تعداد ۲۴ شماره از آن چاپ شده که هیچ یک از شماره های آن تاریخ انتشار

ندارد. در سال ۱۳۲۵ قمری هاشم آقای ربیع زاده این روزنامه را از روی همان شماره‌های چاپ شده در لندن در تهران منتشر نمود. در جنگ جهانی دوم دستگاه وزارت اطلاعات انگلستان يك مجله ماهانه فارسی بنام «روزگار نو» در مدت پنج سال از ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۴ قمری ماهی يك شماره در لندن انتشار میداد. در همان زمان دستگاه اداری انگلستان در دهلی سه مجله بنام شیپور - تاج محل و آهنگ بزبان فارسی انتشار دادند.

(روزنامه فارسی در فرانسه)

یگانه روزنامه‌ای که بزبان فارسی در پاریس انتشار یافته روزنامه «ایران شهر» است که متصدی آن ابراهیم پورداود بوده است و ماهانه ۳ شماره منتشر میشد و از جمادی الاول سال ۱۳۳۲ تا شعبان ۱۳۳۲ قمری انتشار یافته است که تعداد سه صفحه آن فارسی و يك صفحه آن بزبان فرانسه بوده است و دانشمند معروف مرحوم محمدتقیزوینی با این روزنامه همکاری داشته است.

(روزنامه‌های فارسی در آلمان)

اولین روزنامه‌ای که در آلمان چاپ شده روزنامه «کوه» است که در جنگ جهانی اول بکوشش مرحوم سیدحسن تقی زاده منتشر شد و اولین شماره آن در سال ۱۳۳۴ و آخرین شماره آن در ۱۳۳۸ قمری چاپ شده و دوره دوم آن از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۰ قمری انتشار یافته است.

پس از آن مجله «آزادی شرق» است که توسط عبدالرحمن سیف آزاد انتشار یافته که تعداد ۳۲ شماره آن در برلین و از شماره ۳۳ تا شماره ۴۶ در تهران و از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۳ قمری منتشر شده.

در سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۵ قمری نیز مجله «صنایع شرق و آلمان» را سیف آزاد منتشر مینمود. و مرحوم حسین کاظم زاده ایران شهر که از متفکرین وارسته و منورین دانشمند قرن اخیر است اولین شماره مجله «ایران شهر» را در سال ۱۳۴۰ قمری در برلین انتشار داد و تا مدت چهار سال هر ماه يك شماره منتشر نموده است.

در سال ۱۳۴۲ قمری نیز چندتن از دانشمندان و دانشجویان ایرانی مقیم بران

مدت يك سال مجله «فرنگستان» را انتشار دادند. و مجله «علم و هنر» را نیز ابوالقاسم وثوق و سردبیر آن محمدعلی جمالزاده نویسنده معروف در سال ۱۳۰۶ شمسی انتشار دادند و در شهر لایپزیک چند تن از ایرانیان روزنامه‌ای بنام «پیکار» در سال ۱۳۰۹ شمسی انتشار دادند که مرحوم فرخی یزدی و مرحوم ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی شاعر مشهور با آن همکاری میکردند.

(روزنامه‌های فارسی در سوئیس)

پس از کشته شدن میرزا جهانگیرخان شیرازی مؤسس روزنامه صوراسرافیل و مهاجرت مرحوم علی اکبر دهخدا سردبیر آن روزنامه بسویس تعداد سه شماره از این روزنامه وسیله مرحوم دهخدا در شهر ایوردن سوئیس در سال ۱۳۲۷ قمری انتشار یافته است.

(مطبوعات فارسی در آذربایجان)

درسفری که مرحوم میرزا سید محمد صادق خان امیری فراهانی (ادیب الممالک) شاعر معروف به باکورفته است در روزنامه یومیه «ارشاد» که بمدیری احمد بیگ آقا یوسف قرا باغی در باکو ترکی منتشر میشد ضمیمه‌ای بزبان فارسی ترتیب داده که بیشتر مطالب آن را خود مرحوم ادیب الممالک مینوشته است که از سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۴ قمری ادامه داشته است.

این تاریخ مختصری از انتشار روزنامه‌ها و مجله‌هایی است که در ایران و سایر کشور های خارج تا قبل از مشروطیت و کمی بعد از آن بزبان فارسی انتشار یافته است خوانندگان ارجمندیکه علاقه بمطالعه تاریخ مفصل جراید و مجله های فارسی دارند باید به کتاب تاریخ جرائد و مجله های ایران تألیف محمد صدر هاشمی مراجعه نمایند، این کتاب چهار جلد است که در آن نام (۱۱۸۶) روزنامه و مجله را بزبان فارسی بترتیب الفبای برده است و جلد چهارم آن در سال ۱۳۳۲ شمسی در اصفهان بچاپ رسیده.

ناگفته نماند که حکومت مشروطه در ۱۴ جمادی الاخر ۱۳۲۴ قمری در ایران اعلام گردید و پس از وضع قانون اساسی یکی از نخستین قانون‌نهایی که در دوره اول مجلس شورای ملی ایران وضع گردید قانون مطبوعات بود که در روز شنبه پنجم محرم ۱۳۲۶ قمری از مجلس گذشت و در این قانون مانند کشورهای آزاد اروپا بمطبوعات ایران آزادی داده شده بود.

رحیم سعیدی

پایان

مقدمه مؤلف

چون موضوع درس ما زبان مطبوعات است خوبست که اول قدری از مطبوعات و انواع و فواید آن صحبت کنیم . لابد مکرر خواننده و شنیده اید که مطبوعات رکن چهارم مشروطیت است . این بر حسب تقسیمی است که در قوای مملکت میکنند، سه قوه است که ارکان حکومت است ، مقننه و قضائیه و مجریه ، يك قوه دیگر هست که ملی است و ظاهراً جزء تقسیمات حکومت نیست ولی از جهت نیروی معنوی از تمام اینها قویتر است و از جهت مشروطیت رکن اول است نه رکن چهارم زیرا مشروطیت و حکومت ملی یا حکومت مردم بر مردم بدون مطبوعات آزاد واقعیت پیدا نمیکنند .

همانطوری که غذا از برای بشر ضروری است مطبوعات از برای بشر امروز ضروری است و همانطور که آدم غذا میخورد و فکر نمیکنند که چگونه این نان تهیه شده ، چگونه زارع زمین راشخم زده و گندم در زیر خاک مانده و جوانه کرده و رشد کرده و خوشه کرده و خوشه دانه کرده و دانه رسیده و بعد گندم درو شده و به خرمن رفته و از خرمن حمل شده و به انبار رفته و از انبار به آسیا رفته و در آنجا آرد شده و آرد چگونه خمیر شده و به تنور رفته و نان شده و بعد چگونه نان بدست او رسیده و چه اشخاصی در طی این مراحل دست بکار بوده اند و چه زحماتی کشیده اند . شما آن روزنامه ها و مجلات را میگیرید و اخبار خبرگزارها را که در آن منعکس شده میخوانید ، یا به رادیو گوش میکنید و تلویزیون را تماشا میکنید و هیچ فکر نمیکنید که چقدر مغز و دست کار کرده تا این وسائل در اختیار شما قرار گرفته است .

این مطبوعات که ذکری از آن رفت زبانی دارد که بازبان کتاب فرق می کند شما

چون به تمام زبانهای فارسی آشنا هستید خیال می کنید که اینها همه يك زبان است البته از جهت کلی همه يك زبانست ولی از جهت طرز بیان و کلمات و عبارات و تعییرات، زبان مطبوعات بازبان کتاب فرق دارد بطوری که اگر شما يك زبان خارجی را خوب بدانید ولی به خواندن روزنامه و مجلات عادت نکرده باشید آنها را درآن زبان نمی فهمید و همینطور کسانیکه فقط روزنامه و مجله می خوانند و با کتاب کمتر سروکار دارند کتابهای قدیم را که دوراز سبک روزنامه نویسی است نمی فهمند .

البته متوجه شده اید که امروز بیشتر چیزهائی که نوشته می شود به زبان مطبوعات است، برای اینکه زبان مطبوعات بفهم و درك خوانندگان نزدیکتر است و در واقع زبان مطبوعات خالق ادبیات جدید است. باین جهت هر کس دست بقلم دارد، اعم از اینکه بخواهد در مطبوعات کار کند یا در جای دیگر، باید باین زبان آشنا باشد . مطبوعات گذشته از اینکه خالق ادبیات و زبان جدید است موجب نهضت های جدید نیز هست و ما در آتیه راجع باین دو موضوع بحث مفصل تری خواهیم کرد ولی با این حال جز در این اواخر اهمیتی باین فن نداده اند که آنرا جزء دروس دانشگاهی بکنند و حتی در زبان فارسی تاریخ جامعی از مطبوعات و رجال آن ننوشته اند و به نظر من این يك نوع کفران نعمت است برای اینکه انقلاب و نهضت جدید ما و پیدایش این حکومت همه ارا این مطبوعات بوده است و هنوز تاریخ جامع و حتی شاید تاریخ ناقصی هم از مطبوعات و رجال آن ننوشته اند .

مطبوعات یعنی چه ؟

مطبوعات از جهت لغت یعنی هر چیزی که طبع می شود ولی از جهت اصطلاح اینطور نیست زیرا کتاب هم چاپ می شود و مشمول اصطلاح مطبوعات که در زبان فرنگی پرس می گویند نیست و از آن طرف رادیو، تلویزیون ، خبرگزاریها ، عکسپای نماینده اخبار و وقایع چاپ نمی شود ولی جزء مطبوعات است .

مطبوعات بر سه قسم است :

۱- چاپی یا خواندنی،

۲- سمعی یا شنیدنی،

۳- بصری یا دیدنی.

چاپی یا خواندنی مثل روزنامه ، مجله ، رساله‌هایی که بشکل بروشور منتشر میگردد. سمعی یا شنیدنی مثل رادیو یا نطقهای سیاسی که با سلوبوز بان مطبوعات ایراد شده و بصری یا دیدنی مثل تلویزیون .

البته این تقسیمی که کردیم ممکن است طبق قانون هر مملکتی نباشد زیرا مثلاً قانون مملکت ما بعضی از اینها را جزء مطبوعات نشناخته ولی در اصطلاح فن مطبوعات تمام اینها جزء مطبوعات است و این کلمه از قبیل اطلاق خاص بر عام یا جزء بر کل است .

این اصطلاح مثل خود فن مطبوعات جدید است زیرا بعد از پیدایش چاپ بوجود آمده است . باینجهت مطبوعات را از مطبعه غیر قابل تفکیک دانسته‌اند و می‌گویند مطبعه به مثابه تنور و مطبوعات بمثابه نان است ! علت اینکه آنچه را چاپ نمی‌شود مثل رادیو و تلویزیون جزء مطبوعات شمردیم و مطبوعات یعنی چاپ شده‌ها اینستکه دامنه مطبوعات وسیع‌تر و پیدایش آن مقدم بر چیزهای دیگر است و قاعده این است که همیشه اقوی شامل اضعف است و این را باب تغلیب می‌گویند یعنی غلبه قوی بر ضعیف ، مثل والدین که پیدر و مادر و اخوان که بر برادران و خواهران اطلاق می‌شود یا مثلاً در قرآن می‌گوید و کانت من القاتین و نمی‌گویند من القاتات زیرا مذکر قوی‌تر از مؤنث است.

برق هم جزء تقسیمات است

ما از اقسام مطبوعات برق را فراموش کردیم، زیرا گذشته از اینکه رادیو و تلویزیون و حتی مطبعه با برق می‌گردد قسمت اصلی که مطبوعات در اول برای آن بوجود آمده یعنی اخبار خبرگزاریها با برق پخش و گرفته می‌شود .

مطبوعات تازه تر از جریده و مجله است

اصطلاح مطبوعات اگرچه عربی است ولی ما از فرانسه گرفتیم، آنها پرس می‌گویند که کاملاً معنی مطبوعات ما را میدهد والا خود عربها صحافه می‌گویند و کلمه صحافه نیز در زبان عربی جدید است. آنها اول جریده و مجله می‌گفتند و جریده از

جرید یعنی شاخه نخل است زیرا در قدیم روی شاخه نخل آیات قرآن مینوشتند و با مرده در قبر دفن می کردند و مجله از جلال گرفته اند یعنی بزرگ یا باشکوه^۱.
مانیز چون اصطلاحات این فن را از عربها گرفتیم اول جریده و مجله استعمال کردیم و بعد جریده را بر روزنامه ترجمه کردیم که اصل بمعنی دفتر روزانه تجار بوده است.

تاریخ تفکیک مجله از جریده

اول یعنی در قرن ۱۹ بین این دو فرق نمیکذاشتند و اول کسیکه کلمه مجله استعمال کرد شیخ ابراهیم یازجی بود که اهل بیروت و از یک خانواده عالم مسیحی عرب است و در سال ۱۸۸۴ یک مجموعه طبی منتشر ساخت و نام آن را مجله گذاشت و بعد از آن این کلمه برای هر مجموعه علمی و اجتماعی و ادبی و سیاسی و خبری بکار رفت.

شاید او هم این اصطلاح را از مجله الاحکام عثمانی گرفت.

می دانید که دولت عثمانی مثل ایران قبل از تشکیل عدلیه جدید، قضاوتش در دست علمای مذهبی بود و آنها هر کدام بر حسب فتوای یکی از علمای مذاهب اربعه قضاوت می کردند و چون اینها باهم اختلاف اجتهاد داشتند قضاوتها متناقض در می آمد. وقتی عدلیه جدید را تشکیل دادند باز قوانینشان همان فقه بود. دولت برای اینکه قضاوتها یکسان در آید آراء یکسان یا نزدیک بهم فتواها را در یک مجموعه جمع کرد و نام آن را مجله الاحکام گذاشت و گفت که این قانون عدلیه ماست، همان کاری که دولت ایران در هنگام تدوین قانون مدنی ما کرد و اکنون قانون مدنی ایران بدون کم و زیاد مطابق قانون شرع است.

تعریف مطبوعات

هر چه از باب فن کوشیده اند نتوانسته اند تعریف جامع و مانعی از مطبوعات بکنند. البته در منطق خواننده اید که تعریف جامع مانع یعنی چه: این تعریف را علمای منطق حد نام نهاده اند. حد اینست که چیزی را طوری تعریف کنند که هیچ چیز از آن خارج نباشد و هیچ چیز دیگری نتواند در آن وارد شود مثل انسان حیوان ناطقی است که

۱- الصحافه العربیه تألیف ادیب مروده.

انسان نمیتواند حیوان نباشد و هیچ حیوانی غیر از او نمیتواند ناطق باشد و البته می-داند که نطق در اینجا بمعنی فکراست نه ادای لفظ والا مثلاً طوطی و کاسه کو و مینا نیز حرف میزنند ولی چون حرفشان از روی فکر نیست و تقلید است ناطق حساب نمی شوند. يك چنین تعریف جامع و مانعی تاکنون نتوانسته اند از مطبوعات بکنند و آنچه گفته اند اینست که هر وسیله ای برای سیر حوادث و وقایع اجتماعی، سیاسی، خبری، علمی، ادبی، اطلاعات عمومی باشد و در آن منافع عمومی و تجارت باشد مطبوعات است. این تعریف قابل تأمل است زیرا ذکر منافع در حد گنجاندن از قبیل ادخال احکام در حدود و غلط است .

و عندهم من جملة المردود ان تدخل الاحكام في الحدود

از چهار قسم مطبوعات کدام مهمتر است ؟

گفته اند که مطبوعات چاپی مهمتر و مفیدتر از سه قسم دیگر است بجهت زیر :

۱- پخش و انتشار آن زیادتر است .

۲- در اختیار آدم است که هر وقت دلش بخواهد بخواند و در همه جا این کار برایش

میسراست. ولی در تلویزیون و رادیو نیز مزایایی هست که در مجله و روزنامه نیست مثلاً آدم وقتی چیزی را بشنود بیشتر در حافظه اش باقی می ماند تا بخواند و اگر بشنود و ببیند از خواندن و شنیدن تنها بیشتر مرکوز ذهنش می گردد .

هدف مطبوعات و تأثیر آن در افکار عمومی

مطبوعات آئینه است که چهره جامعه و افکار و امیال و آراء و عقاید وی در آن

منعکس می گردد .

شما اگر خواستید بترقی حقیقی يك ملتی پی ببرید به مطبوعات آن ملت نگاه کنید

و در حیات يك جامعه مطبوعاتی موثرتر خواهد بود که بهتر رگ حساس جامعه را پیدا کند و بر آن بنوازد و منافع جامعه را بر هر چیز ترجیح دهد و خوب و بد و مغرض و خدمتگزار را بخوبی از هم تشخیص میدهد.

جرجی زیدان نویسنده معروف مصری نام قوه تشخیص نوق و روحیه اجتماعی

را حماسه اجتماعی یا بون سانس گذاشته است و هر کس این قوه دروی زیادتر بود، نفوذ کلام او در جامعه بیشتر خواهد بود .

و بیکهام ستید، رئیس جامعه مطبوعات انگلیس، می گوید مطبوعات مثل سایر حرفه ها يك حرفه نیست بلکه بالاتر از يك حرفه یا يك كسب است. يك صنعت هم نیست بلکه يك موهبت است، چیزی است بین فن و عبارت . کارکنان مطبوعات، مستخدمین غیر رسمی عامه هستند و هدفشان ترقی جامعه و کارشان کوشش برای آن هدف است. هدف مطبوعات تأثیر در افکار عمومی است و طرق عمل در این میدان بقرار زیر است :

- ۱- اخبار و آگهی
 - ۲- شرح و تفسیر
 - ۳- رپورتاژ
 - ۴- ارشاد و راهنمایی
 - ۵- پاسخ به میل و رفع احتیاج عمومی
 - ۶- ترضیه خاطر خوانندگان یا تفریح ایشان
 - ۷- رساندن فواید معنوی و افزودن علمی و ادبی آنها
 - ۸- انتقاد ادبی، فنی، عکاسی، کاریکاتور، مصاحبه Interview، تحقیق و بازجویی Enquête و سایر اموری که مربوط بعمل در میدان افکار عمومی است.
- هریک از اینها قواعد و اصولی دارد که تاحدی که بدرس ما مربوط است شرح خواهیم داد .

عبدالرحمن فرامرزی

انواع مطبوعات

مطبوعات در صورتیکه مجله یا روزنامه باشد بانواع مختلف روزانه ، ماهانه ، هفتگی ، سالنامه تقسیم میشود و بعضی از آنها علمی و ادبی و بعضی سیاسی و خبری و غیره هستند و دیگر مطبوعات سمعی و تصویری هستند مثل رادیو و تلویزیون و اینها پهلوی به پهلوی هم میروند.

اول که رادیو به بازار آمد مردم تصور کردند که برواج مطبوعات لطمه میزند ولی بعد معلوم شد که هیچ يك از اینها برای دیگری ضرر ندارد. بعد که تلویزیون آمد نیز همینطور ولی امروز انواع مطبوعات چاپی و سمعی و بصری یکدیگر را تقویت میکنند، و آنوقت هر يك از این مطبوعات از جهت سیاسی بچند قسمت تقسیم میشوند :

۱- حزبی

۲- دولتی

۳- آزاد یا ملی

۴- مطبوعات زرد

مطبوعات دولتی و حزبی معلوم است ولی قدری روی دو قسم دیگر حرف بزنیم .
۱- مطبوعات آزاد یا ملی آنست که بهیچ حزب یا مقامی بستگی ندارد و فقط خیر و مصلحت جامعه و وطن را در نظر میگیرد و در روش خود هیچ قید و بندی ندارد . مگر قید و بند قانون و احترام باخلاق و آدابی که در جامعه بشری مقدس و محترم است . میدان این مطبوعات از دو قسمت دیگر با تراست و معمولاً رواج و اعتماد مردم بایشان بیشتر است مگر در ممالکی که باغیر اصول دموکراسی اداره شود .

۲- مطبوعات زرد آنهایی هستند که خود را با جاره حکومت ، یا شرکت های تجاری

یامقامات خارجی میدهند و سیاست و هدفی غیر از کسب پول ندارند. یکی از نویسندگان معروف، اینها را مطبوعات درشکه‌چی نام گذاشته و میگوید درشکه‌چی يك مقصد معینی ندارد هر کس پول باو داد بهر طرف که او خواست حرکت می‌کند، اینست که یکساعت رو بشرق و ساعت دیگر رو بغرب و ساعت دیگر رو بشمال و ساعتی رو بجنوب می‌رود .

البته این مطبوعات هم می‌کوشند که خود را ملی و آزاد و بیطرف جلوه دهند ولی طولی نمی‌کشد که دستشان خوانده و رسوا می‌شوند و اینها بی‌آبرو ترین نوع مطبوعات بلکه بی‌آبرو ترین هر صاحب حرفه‌ئی هستند .

هر يك از این انواعی که گفتیم برای کسب افکار عمومی عمل می‌کند ولی افکار عمومی خیر و شر خود را تشخیص می‌دهد و گول نمی‌خورد .

هیأت تحریریه

مهمترین قسمت هر مطبوعاتی هیأت تحریریه آنست، برای اینکه این چیزی است که شخصیت يك مطبوعه را ایجاد می‌کند و قیمت آنرا نشان می‌دهد و مقام و حیثیت آنرا در جامعه حفظ می‌کند و توفیق و نیروی مطبوعات و تأثیر آن در افکار عمومی بسته به آن است. هیأت تحریریه تشکیل می‌گردد از تمام کسانی که در نوشتن مطالب شرکت میکنند. نویسندگان، مخبرین، نمایندگان، تفسیر نویسان و کلیه کسانی که بنحوی از انحاء در مطالب يك مطبوعه شرکت دارند جزء هیأت تحریریه اند و هر يك از اینها باید در کار خود متخصص باشد. امروز تخصص از ضروریات کار مطبوعات است. رئیس هیأت تحریریه، خبرنگاران، مصاحبه‌گران، مفسرین سیاسی و اجتماعی و نویسندگان انتقادات ادبی و فنی و علمی و اقتصادی و غیره هر کدام باید متخصص باشند و در هیأت تحریریه باید کسانی باشند که مطالبی که بایشان میرسد چه از خارج و چه از مخبرین خودشان مطالعه و تنظیم و در صورت ضرورت از نو انشاء کنند. باین جهت در مطبوعات بزرگ عالم هیأتی هستند بنام قلم تحریر که مطالب مفیدی که بمطبوعه میرسد از نو انشاء می‌کنند و گاهی روی آن می‌نویسند نوشته فلان و انشاء قلم تحریر . باین جهت لازم نیست که کسیکه مطالب مفیدی بيك مجله یا روزنامه می‌دهد نویسنده باشد یا حتی آن

زبان را خوب بدانند زیرا خود قلم تحریر را گردید مطالب مفیدی است آنرا می‌گیرد و در قالب الفاظ دلپذیر و عبارت و سبک روزنامه نگاری می‌ریزد و منتشر می‌سازد. باین ترتیب می‌بینید که هیأت تحریریه يك لشکر از ورزیدگان مطبوعاتی لازم دارد که گاهی ۲۴ ساعت در روز کار کنند و این فن در این زمان اصول و قواعدی دارد که برای نظم کار و توفیق يك روزنامه یا مجله یا هر مطبوعه دیگری لازم است و فروع و شعبی دارد که تا حدی ما آنرا شرح می‌دهیم:

۱- فن خبرنگاری

مهمترین موضوع مطبوعات، خبر است و چه در قدیم که مطبوعات بوجود آمده و چه اکنون که مطبوعات این تحول عظیم را پیدا کرده‌اند سنگ اساسی مطبوعات خبر بوده و خواهد بود و آن پایه‌ایست که تمام قسمتهای مطبوعات بر آن قرار گرفته. زیرا مقاله، تفسیر، زاویه، رپورتاژ، تحقیق، انتقاد همه بعلمت و جهت خبر است و اگر خبر نبود مطبوعات بوجود نمی‌آمد زیرا اصل پیدایش مطبوعات برای نشر خبر بوده و چون مردم بشنیدن يك خبر مختصر و خشک قانع نمی‌شوند و دلشان می‌خواهد تفصیل و علت و مقصود از آن و نتیجه آنرا بفهمند سایر انواع مطالب از قبیل مقاله و شرح و تفسیر و تقریر بوجود آمده است. خبر همیشه موضوع بحث عام و خاص است و تنها چیزی که به تیراژ روزنامه کمک می‌کند، اهمیت خبر با اندازه تازگی آن، طرز بیان و تفسیر و مقایسه آن با اوضاع و احوال و تماس با مصلحت و افکار مردم است. و خبرنگار در واقع يك مأموریت اجتماعی دارد که اخبار را با مانع جمع و با مانع بیان و با مانع تفسیر کند و هر کس در یکی از اینها خلل کند از چشم مردم می‌افتد و بصورت يك صنعتگر متقلب در می‌آید.

اما منابع خبر

خبرهای داخله

خبرنگار باید يك دوستی دامن‌دار و ارتباط وسیعی با همه مردم داشته باشد و در هر جا راه پیدا کند و جرأت و هوش و لطف و ذوق و خوشروئی و خوش‌زبانی داشته باشد که بتواند بهر جا و نزد هر کس راه یابد و يك حس مطبوعاتی داشته باشد که در اصطلاح

روزنامه نگاران بحس ششم معروف است که بتواند قضا یارا پیش بینی کند و خبر و وقایع مهم را از غیر مهم تشخیص دهد زیرا بسیاری از مطالب است که بنظر اشخاصی که حس مطبوعاتی ندارند مهم نیست ولی در حقیقت مهم است و نشرش مطبوع طبع خوانندگان قرار می گیرد و برواج مطبوعه کمک می کند .

مصادر محلی خبر وزارتخانه ها تشکیلات حکومتی و اجتماعی و ملی و هر نوع اجتماعات و دوایر اطلاعات و استعلاماتی است که در دنیا بوجود آمده و تماماً می توانند منبع خبر باشند ولی مخبر و اداره روزنامه باید منبع خبر را پنهان بدارند و بهیچ قیمتی آنرا فاش نسازند و این يك اصل قانونی شده که در دنیا بهراز حرفه معروف شده است و هیچ قدرتی حق ندارد که کسی را مجبور کند که بگوید این خبر را از کجا آورده ام .

هنگامی که انگلیس با ترنسوال جنگ داشت و شکست خورد تلگراف رمزی از آنجا بدولت رسید که ماشکست خوردیم و دولت خواست آنرا پنهان کند . تلگراف شب رسیده بود و فردا صبح مفاد آن در روزنامه تيمس منتشر شد دولت از مدیر روزنامه خواست که بگوید این خبر را از کجا آورده است گفت بشما مربوط نیست اگر دروغ است تکذیب کنید . و چون درست بود دولت نه توانست تکذیب کند و نه کارکنان تيمس را مجبور سازد که بگویند از کجا آورده اند .

يك چنین قضیه نیز در ایران پیش آمد . مستوفی الممالك نخست وزیر بود و در مجلس اکثریت را باخته بود . افکار عمومی طرفدار مستوفی بود ولی اکثریت مجلس که ما آنها را مرتجع میخواندیم و نسبت بزمان و افکار جدید مرتجع هم بودند مخالف مستوفی بودند . بین ایران و شوروی اختلافاتی بود و تنها کسی که امید میرفت اختلافات را مرتفع سازد مستوفی بود . تقی زاده از برلن مأمور شد که بروسیه برود . او در مسکو بود و مجلس منتظر بود که تقی زاده کار را تمام کند . تقی زاده تلگراف رمزی کرد که مذاکره فایده ندارد و من به برلن برگشتم . دولت می خواست عدم توفیق تقی زاده پنهان بماند ولی تلگراف قبل از اینکه بدست مستوفی برسد در روزنامه «مرد آزاد» که بمدی ریت «داور» بود منتشر شد و دولت نتوانست بفهمد از کجا بدست داور رسیده .

خبرهای خارجه

این منابعی که گفتیم برای خبرهای داخله است . اما خبرهای خارجه منابع دیگری دارد که مهمترین آنها شرکت‌های خبرگزاری است و نمایندگان آنها و مخبرین مخصوص روزنامه در خارج و سفارتخانه و نمایندگان گیهای شرکتها و مؤسسات خارجی در مملکت ، روزنامه نگار باین جهت باید يك مخبر با تمام شرکتها ، سفارتخانه‌ها ، قونسلگریها و سایر مؤسسات خارجی در کشور آمد و رفت داشته باشد و طرح دوستی بریزد و بالطایف الحیل و شیرین‌زبانی از آنها کسب خبر کند، زیرا آنها دونوع خبر دارند یکنوع خبر که خودشان دلشان می‌خواهد که منتشر شود و خودشان حیل به کار می‌برند که از دوستی یا سادگی مخبر استفاده کنند که او بتصور اینکه چیز تازه‌ای پیدا کرده منتشر سازد و یکنوع خبر که می‌خواهند مکتوم بماند .

در هر حال مخبر باید ذوق و سلیقه خبرنگاری داشته باشد که خبر مهم و غیر مهم را تشخیص دهد و خبر را از جاهای غیر قابل انتظار و طرق باریک کسب کند چه بسا خبرها هست که حتی شرکت‌های خبرگزاری از آن خبر نمی‌شوند و یامی‌شوند و بنمایندگان نمیدهند. آنوقت خبر از جهت سیاست و مسلک روزنامه دونوع است: يك خبر بنظر يك روزنامه نگار یا مخبر فساد و خرابی است و بنظر دیگری اصلاحات و آبادی است. مثلاً خبر شهرسازی بنظر نگارنده موافق خدمت و عمران است و بنظر دیگری اسراف و تبذیر بیهوده و بیاد دادن اموال عمومی در کار غیر ضروری است. ولی مطبوعات که خود را محترم دارند باید خبر را بطور صحیح بی‌کم و کاست نقل کنند و اگر نظر موافق یا مخالف دارند از طرف خود و بنام خود اظهار کنند و در اصل خبر هیچگونه تحریفی نکنند .

خبر باید طوری تنظیم شود که باین پنج سؤال جواب دهد: چه کسی؟ چه چیز؟ چه وقت؟ کجا؟ چگونه؟

میدان خبر

تمام ابواب مطبوعات ضمن دائره خبر است، یعنی تمام مساعی مردم و دولت در تمام شئون حیات، مثلاً ورزش، عالم نسوان، اقتصاد، علوم، ادبیات، هنر، شئون تعلیم

وتربیت ودانشجو ودانشگاه، بهداشت و بهداری، کشاورزی و تجارت، بورس ومعاملات خارجی، حوادث هوایی، حرکت طیارات، راه آهن، سایر وسایل نقلیه، کشتی و هر چیزی که مربوط بارتباطات و مواصلات است وهمینطور آنچه راجع بوقایع قضائی و جنائی است و آنچه از خوب و بد روی پرده حیات جامعه ظاهر میشود.

بعد از اینها شایعاتی بین مردم هست که برای یکدیگر نقل می کنند، گفتگوهای از رجال برجسته و از زبان آنها میان مردم میرود، مطالب خنده دار یا غم انگیز در دهنهای مردم می گردد که انعکاس آنها در مطبوعه موجب رواج آن می گردد.

اخبار جنائی

يك قضیه که توجه به آن لازم است اخبار جنائی و جنسی و خانوادگی است که مخبر و روزنامه نگار باید وجدان خود را در آن حکم سازد و بعد قلم بردارد. این نوع اخبار بیش از همه موجب رواج روزنامه می گردد زیرا طبایع رغبت زیادی بخواندن و شنیدن آن دارد، ولی مخبر نباید برای رونق بازار خود بحیات جامعه لطمه بزند، مثلاً يك خبر انحراف یا اغفال يك دختر ممکن است يك خانواده صد نفری را ننگین سازد و موجب محرومیت دختر برای تمام زندگی گردد یا دو خانواده بزرگ را بجان هم بیندازد. همینطور اخبار قتل و جنایت را نباید بصورتی نوشت که موجب گستاخی و تشویق جنایتکاران گردد زیرا اینگونه اشخاص کوتاه فکرند و وقتی دیدند عکس جنایتکاری را در روزنامه ها هر روز چاپ می کنند و درباره او شرح و تفصیل می دهند و از شجاعت و جسارت او تعریف می کنند در این طبقه از مردم کوتاه فکر همان اثری را می کند که از خواندن شاهنامه راجع برستم و اسفندیار در آدم می کند و همه دلشان میخواهد رستم و اسفندیار بشوند.

مقاله نویسی

بین مقاله نویسی روزنامه با مقاله نویسی علمی و ادبی یا تاریخی و انتقادی فرق گذاشته اند. البته آن نوع مقالات با مقاله نویسی روزنامه در بسیاری از اوقات تشابه و توافق پیدا می کنند ولی مقاله روزنامه چهره خاص دارد. مقاله روزنامه اینست که

نویسنده از محیط خود فکری می‌گیرد و بدون زحمت تحقیق یا عبارتی نزدیک بفهم عوام بزبان قلم می‌آورد و طوری نزدیک بفهم و سطح ادراک ایشان مینویسد که گوئی بایشان صحبت می‌کند. مقاله همانطور که باید عوام بفهم باشد باید تاحدی که مطلب ناقص نماند مختصر باشد.

لاروس، دائرة المعارف فرانسه، مقاله را اینطور تعریف می‌کند: «مقاله نوشته‌ایست که صاحبش ادعای تعمق و تحقیق و احاطه کامل بموضوع آن ندارد و کلمه مقاله معنی يك انشاء و کوشش یا تطبیق ساده و یا تجربه مقدماتی می‌دهد».

دائرة المعارف بریتانیا می‌گوید: «مقاله انشائی است که از جهت درازا متوسط باشد و در موضوع معینی بحث کند. نویسنده باید حدود این موضوع را نگه دارد و از جهت نظر واحدی آنرا بیان کند، مقاله مطبوعاتی اهمیت بیان و توضیح می‌دهد در صورتیکه مقاله ادبی اهمیت بارزش خود می‌دهد».

در واقع وظیفه مقاله نامه‌نگاری مطبوعاتی تفسیر محسوسات و بیان احساسات و ربط حوادث بیکدیگر است. مقاله نویس باید بین صورتهای مختلف يك خبر را مقایسه و بعد شرح و توجیه کند و همیشه در نظر داشته باشد که مطالب را طوری بیان کند که احساسات خوانندگان را طوری تحریک کند که ایشان را بشور بیاورد.

مقاله مطبوعاتی بقسمتهائی منقسم می‌شود از قبیل سرمقاله یا مقاله اساسی، و تفسیر سیاسی، زاویه یا ستون *Le billet* و بحث در موضوعات عمومی و غیره و ما يك يك آنها را بطور اختصار شرح می‌دهیم.

سر مقاله

مقصود از سرمقاله بیان عقیده مطبوعه یا نویسنده مقاله است در صورتیکه نویسنده از اشخاص مهم و ارجمند مملکت باشد. سرمقاله از حیث شکل و ریخت اسلوب مخصوصی دارد. نویسنده باید گاهی در نوشته خود تکیه بدلائل و براهین منطقی کند و گاهی به احساسات و عواطف خواننده و قصدش این باشد که او را قانع کند نه اینکه او را پند دهد یا تفوق خود را بروی ثابت کند. نویسنده سرمقاله باید بازوق، شیرین بیان، استاد در

رابطه قضایا بیکدیگر، سریع الخاطر سریع التفکر باشد و مطلب را طوری احساساتی بیان کند که خواننده را مجذوب سازد. موضوع سرمقاله همیشه باید یکی باشد، وارد موضوعهای مختلف نشود و همیشه سه چیز را رعایت کند: سیاست روزنامه، توجه خوانندگان و تازگی موضوع.

تفسیر سیاسی

تفسیر سیاسی فرق زیادی از حیث قواعد اساسی و ریخت و اسلوب با سایر انواع مقاله ندارد، جز اینکه عادتاً میدان جولان این قلم میدان خاصی از سیاست داخلی یا منطقه‌ای یا سیاست دول خارجی، یا سیاست اقتصادی یا صنعتی یا کارگری است. امتیاز تفسیر سیاسی دقت و ذکر تاریخ ورقم و شرح تحولات سیاسی تازه‌ایست که هر روز در مجرای این سیاست رخ میدهد. مفسر سیاسی باید در سیاست خارجی و مسائل بک موضوع مطالعه زیاد کرده باشد، مثلاً مثل مسئله شرق بطور کلی، یا مسئله خاورمیانه یا ویتنام، یا چین و سیاست هر دولتی در هر منطقه و تاریخ آنها را بداند و نظر خود را در بک مسئله با ذکر شواهد و قضایای گذشته و شبیه بقضیه مورد بحث خود تأیید کند. باید اخبار خارجه را چه از جراید و چه خبرگزاریها و رادیو تتبع کند زیرا حوادث و وقایع جدیدی رخ میدهد که اگر او از آن اطلاع نداشته باشد در اظهار نظر خود خطا میکند و چند بار که این اتفاق افتاد نظر او مورد اعتماد خوانندگان نخواهد بود.

معروف است که اگر کسی خواست سیاست خارجی دولت انگلیس را بداند باید روزنامه تیمس را بخواند زیرا حقیقت سیاست انگلیس را از تیمس بهتر میتوان فهمید تا از اظهارات رجال سیاست آن دولت و اخبار و حوادثی که در صفحات جراید منعکس میشود و مذاکراتی که در مجلس رخ میدهد.

در لندن ما یک روز بیک عصرانه در روزنامه مذکور دعوت داشتیم، من بسر دیر و اعضای تحریریه آن اینرا گفتم، او گفت این از این جهت نیست که ما با یک مقام دولتی ارتباط داریم بلکه از آن جهت است که وسایل کسب اطلاع ما از دیگران زیادتر است و دائماً سیر حوادث را تتبع میکنیم و اطلاع ما زیاد است.

زاویه

زاویه که در فرانسه آنرا *Le Billet* و در انگلیسی ستون میگویند از خوشمزه ترین قسمت‌های روزنامه است. در اینجا مطالب زیادی با عبارت مختصری بیان میشود. يك انتقاد خوشمزه، يك شوخی زننده، يك اظهار نظر شیرین یا مسخره با نمك مطالب زیادی را بیان می‌کند و مطبوع طبع خوانندگان واقع میشود.

در زاویه غالباً ابهام، بازی با الفاظ بکار میرود و غالباً بقدری شیرین و مطبوع است که خود کسی که مورد انتقاد و یا طنز قرار گرفته خوشش می‌آید. این قسمت سخت‌ترین نوع روزنامه نگاری است و کسانی که از عهده آن بر آیند بسیار کم‌اند. روزنامه توفیق از این نوع بسیار دارد و روزنامه با شامل نیز نمونه‌های بسیاری داشت. در «توفیق» انتخاب عمده بنام مردسال، در «ناهد» شیخ مرتضی کرمانی بعد از وکالت با اتومبیل بر میگشت و میگفت واقعاً ماشین شخصی بهتر از خر کرایه است. در سلکسیون گاو تخمی امریکائی در ویتنام.

خاطرات

یکی از مطالبی که همیشه مورد توجه خوانندگان قرار میگیرد خاطراتی است که اشخاص مورد توجه در مطبوعات بیان میکنند. این خاطرات با اندازه اهمیت نویسندگانش مورد توجه خوانندگان قرار میگیرد، باین جهت روزنامه‌های بزرگ دنیا یادداشت‌های سیاستمداران بزرگ را بعد از کناره‌گیری‌شان با قیمت گزاف میخرند. در این یادداشت‌ها هرچه عبارت شیرین‌تر، اسلوب روان‌تر و مطالب خوشمزه بیشتر داشته باشد و نویسنده بمطالب زننده‌تری از خود اعتراف کند خاطرات دلپذیرتر و گرم‌تر خواهد بود و خواننده بیشتری خواهد داشت.

بنابراین يك مطبوعه که اینگونه خاطرات را بدست آورد و منتشر کند اهمیت و خوانندگان بیشتری خواهد یافت. در مطبوعات ما کم و بیش این کار میشود ولی متأسفانه ابداً باین خاطرات اعتمادی نیست و هیچ نمیتواند مستند تاریخی شود در صورتیکه در خارج ایران اینطور نیست و خاطرات رجال سیاسی و نظامی مثلاً خاطرات لویدرژ و

چرچیل و مارشال فوش تا حد زیادی مورد اعتماد است و تقریباً دروغ و جعل در آنها نیست.

بحث و تحلیل

یکی از موضوعات مهم مطبوعاتی بحث و تحلیل است. بحث و تحلیل با مقاله و سرمقاله و تفسیر سیاسی فرق دارد. زیرا در اینجا احتیاج بتفصیل، ذکر قضایای تاریخی، استدلال و اقامه و برهان دارد و غالباً راجع به یک موضوع مشکل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، قضائی است و غیره. مثلاً شوروی، چین، یوگوسلاوی، آلبانی، کوبا همه دارای رژیم کمونیسم اند و کمونیستها نیز با سرمایه دارها یا بقول خودشان امپریالیستها جنگ دارند و هر یک از اینها برای محو دیگری میکوشند. با این حال چرا خودشان قبل از اینکه تکلیف کمونیسم با سرمایه داری را معین کنند باهم اختلاف دارند، یا چرا آلبانی طرفداری از کمونیستهای چین میکند و هوشی مینه متمایل به شوروی است و حتی الامکان میکوشد که از چین کمک نگیرد و دست استمدادش دائماً بسوی شوروی است. یا مسئله خاورمیانه چیست، مسئله اسرائیل و عرب چرا بوجود آمد و وحدت عرب چیست و آیا ممکن است یا ممکن نیست؟ و آیا عرب یک ملت است یا ملل مختلفی هستند که با یک زبان حرف میزنند مثل امریکا و انگلیس ما و افغان؟ و آیا این وحدت زبان چقدر میتواند بین ملت‌های مختلف شیرازه وحدت و عامل همکاری گردد.

یا مثلاً موضوع هند و پاکستان و علل تجزیه آنها و موضوع اختلاف فعلی و حق با کیست؟ در صورتیکه نویسنده طرفدار حق باشد یا راه مغالطه و رد دلایل آنکه حق بطرف اوست چیست؟

این از جهت سیاسی، از جهت اجتماعی و اقتصادی، مثلاً همین موضوع انقلاب اداری، یا علت تنزل پول انگلیس و اینکه آیا تنزل پول برای مملکتی مفید است یا مضر و اگر مفید باشد تا چه اندازه مفید و تا چه حد مضر است.

پس مشاهده میفرمائید که بحث و تحلیل با مقاله و تفسیر سیاسی فرق دارد و اطلاع وسیع میخواهد و هر کسی در یک قسمت میتواند وارد شود و یک نفر نمیتواند در تمام آنها بحث کند و مطلع در هر کدام از آنها میتواند نظر بدهد و وقتی نظر او بر مبنای اطلاع

صحیح باشد غالباً نظر او صائب خواهد بود.

رپورتاژ

رپورتاژ را عربها تقریر میگویند ولی ما همان رپورتاژ را استعمال میکنیم و بعقیده من بهتر است که کلمات بین المللی را آدم همان کلمه استعمال کند و ترجمه نکند زیرا ترجمه غالباً تمام مفهوم کلمه اصلی را نمیرساند. مثلاً تلفون را به الهاتف و تلگراف را به برق ترجمه کردن صحیح نیست و بهتر همان است که آدم تلفون و تلگراف بگوید. وهمینطور سایر اسامی علمی مثل اتم که عربها ذره میگویند و معلوم است که ذره غیر از اتم است که ظاهراً در اصل نام مورچه‌های کوچک بوده و بعد از لحاظ تشبیه، چیز ریز و کوچک را ذره گفته‌اند.

بهر حال رپورتاژ یکی دیگر از مطالب روزنامه است که بروزنامه تنوع و روح میدهد و کمتر اتفاق میافتد که خواننده‌ئی از خواندن رپورتاژ بگذرد یا شنونده‌ئی با رغبت گوش ندهد.

میگویند رپورتاژ اخباری است که رنگ علمی دارد زیرا نویسنده آنچه مینویسد حس میکند، میبیند و میشوند و در واقع مشاهدات و محسوسات و مسموعات خود را مینویسد، او اصلاً بشایعات میان مردم و مندرجات روزنامه کار ندارد. یعنی نویسنده رپورتاژ پشت میز تحریر خود مطلب را نمینویسد که آنچه دیگران گفته‌اند یا نوشته‌اند بگیرد و در قالب الفاظ دیگر بریزد و تحویل خواننده بدهد بلکه همیشه از يك حوادث و وقایع خارجی در محل وقوع آن مینویسد.

الی رشایر سردبیر روزنامه سو سوار Ge Soir میگوید: «رپورتاژ از محصولات همین عصر است که ما در آن زندگی میکنیم، رپورتاژ نویس نماینده شما خواننده است که از طرف شما برای دیدن واقعه و کشف علل آن میرود، او ادیب سخن پرداز نیست ولی چشم شماس است که با آن می بینید و گوش شماس است که با آن میشنوید و او میداند که چگونه احساسات خود را برای شما نقل کند که شما آنرا مثل او حس کنید، اما قضاوت و بحث در قضیه وظیفه او نیست بلکه وظیفه ماست که بعد از آن قضاوت کنیم.»

رپورتاژ نویسی کار مشکلی است برای اینکه رپورتاژ نویس باید کسب اخبار کند و به تریبی که شما خیال کنید خودتان آنجا هستید و می بینید و می شنوید آنرا نقل کند و باید دارای هوش تیز و حواس بیدار باشد و شم کسب خبر داشته باشد و مشکل تر از آن اینست که رپورتاژ با عکس و تصویر نیز همراه باشد زیرا رجال سیاست و مردان مبرز اجتماع کمتر حاضر میشوند که عکسشان را بردارند و حتی الامکان سعی میکنند که خود را دست مخبرین و عکاسان مطبوعات ندهند.

رپورتاژ در عین اینکه يك حوادث محسوس گویا را نشان میدهد شخصیت صاحب خود را نیز نشان میدهد و از مطالعه آن تا حد زیادی میتوان نویسنده را نیز شناخت. رپورتاژ انواعی دارد که از آن جمله است:

مصاحبه یا انترویو Interview

امیل لودویک میگوید:

مصاحبه مطبوعاتی از درخشانترین فنون مطبوعات در عصر حاضر است و بیش از همه خواننده را جلب میکند. ظاهر قضیه اینست که مصاحبه مطبوعاتی يك سؤال و جوابی است بین مخبر مطبوعه و کسی که طرف سؤال قرار میگیرد. ولی حقیقت قضیه اینست که مصاحبه مهارت و ظرافت طبع و خصوصیات دیگری میخواهد که مصاحبه کننده بدانند که با چه اشخاصی و چگونه با ایشان مصاحبه کند و مصاحبه ایشان را بصورت دلپذیری درآورد و با عبارات شیرینی ادا کند که مطبوع طبع خوانندگان قرار گیرد و بکوشد که آنچه از مصاحبه اخذ میکند تازگی و لطفی داشته باشد. و مصاحبه کننده باید با هوش باشد که نقاط ضعف و قوت و راست و دروغ حرفهای طرف را بداند و قوه صرافی در تشخیص حرفها داشته باشد زیرا اشخاصی که آدم با ایشان مصاحبه میکند در بعضی از موضوعات همیشه راست نمیگویند یا در قضایای مربوط بخودشان مبالغه میکنند یا همه حوادث و وقایع را بخودشان بر میگردانند مثل اینکه غیر از ایشان کسی کاری نکرده.

البته يك چیز را نباید اشتباه کرد و آن اینست که اگر دیدید کسی راجع بيك

حادثه مهمی غالباً از خودش حرف میزند ، مثلاً رجال صدر مشروطیت ایران وقتی از ایشان قضا یا ی گذشته پرسیده شود غالباً میگویند «من گفتم»، «من کردم»، «من رفتم» و بعد که آدم با یکی دیگر مصاحبه میکند می بیند باز هر يك از کار خودش سخن میگوید . شاید هر دوی اینها راست میگویند و آن کارها را کرده اند . يك واقعه مهمی مثل انقلاب مشروطیت دهها بلکه صدها هزار در آن کار کرده اند تا يك چنین انقلاب عظیمی بوجود آمده است . منتهی هر کسی کار خودش را دیده و اعمال خود را بخاطر دارد و شاید هم تصور میکنند که تنها او مؤثر بوده است .

ولی همه مؤثر بوده اند و مورخ محقق کسی است که تمام آن اعمال را تتبع کند و سخنان همه را بشنود و از میان آنها حقیقت انقلاب را استخراج و تدوین کند . مصاحبه کننده باید این را بداند و همه حرفهای طرف را حمل بر دروغ و مبالغه و خودستایی نکنند کما اینکه با میزان هوش و عقل و منطق آنها را بسنجد و چیزی که مفید و تازه و مطبوع طبع خوانندگان باشد از آنها استخراج و بخوانندگان هدیه کند . يك روح سبک و طبع خوشمزه و يك قوه تخیل در مصاحبه کننده لازم است که از يك واقعه خشک يك داستان زیبا بسازد ولی مطلقاً حرف طرف را تحریف نکند و مطالبی که او نگفته بوی نسبت ندهد .

انتقاد

یکی از مهمترین مطالب مطبوعات ملی انتقاد است و انتقاد انواع دارد: انتقاد سیاسی ، اجتماعی ، ادبی ، فنی .

وظیفه هر يك از اینها از نامشان پیداست و نویسنده هر کدام از آنها باید در کار خود وارد و از موضوع مطلع باشد. انتقاد ادبی که طبعاً انتقاد کتاب نیز شامل آن خواهد بود احتیاج باحاطه در ادبیات دارد و الا نویسنده خود مورد انتقاد و مسخره خواهد شد و همینطور انتقاد فنی که عبارت از موضوعات هنری است مثل سینما ، تئاتر و آنچه مشمول کلمه هنر است. روزنامه باید با اینها در تماس و تاحدی همکاری داشته باشد زیرا گذشته

از اینکه هنر در صورتیکه طبق ذوق لطیف و منطق سلیم باشد در تزکیه اخلاق و بالا بردن فکر و ذوق جامعه اثر عمیق دارد و مورد توجه عامه است و مطبوعات که از آن خالی باشد بی روح و خشک خواهد بود .

ولی باید دانست که مقصود از انتقاد عیب جوئی تنها نیست بلکه صرافانی در قضیه است یعنی گفتن اینکه چه چیزش خوب و چه چیزش بد است و اگر چطور بود بهتر بود زیرا انتقاد و نقادی از نقد یعنی پول گرفته شده، نقدی انتقاد در لغت بمعنی صرافانی و جدا کردن سره از ناسره است .

آگهی

وقتی بدانیم که حیات يك روزنامه و فقر و غنا و در نتیجه بزرگی و کوچکی آن بسته به آگهی است میدانیم که آگهی چه مقامی در مطبوعات دارد .

هر روزنامه‌ای اعلانش بیشتر باشد عظمت آن بیشتر خواهد بود برای اینکه پول بیشتر خواهد یافت و هر اندازه پول بیشتر پیدا کند بیشتر میتواند بر عده صفحات و نویسندگان خود بیفزاید و روزنامه خود را بزرگتر و مهمتر سازد و عجیب اینست که بزرگی روزنامه و آگهی بهم نسبت دور دارند یعنی روزنامه‌ای که بزرگتر بود تیراژ بیشتر داشت اعلان بیشتر پیدا میکند برای اینکه اعلان دهنده از دادن اعلان بیشتر استفاده میکند تا روزنامه و بنا بر این بروزنامه‌ای اعلان خواهد داد که خوانندگان بیشتری داشته باشد و مردم بیشتری از آگهی او مطلع گردند ، و چون اعلانات مربوط بحواجج عمومی جامعه است روزنامه‌ای که آگهی بیشتر دارد خواننده نیز بیشتر خواهد داشت . باین جهت روزنامه نگار ورزیده گذشته از تأمین حیات مادی دستگاه خود برای افزودن خواننده نیز باید برای تحصیل آگهی بکوشد و یک قسمت از تشکیلات خود را اختصاص به آگهی بدهد که بدانند چگونه آگهیها را جمع آوری و تنظیم و منتشر سازند .

تنظیم آگهی و طرز نشر و انتخاب عبارات و عکسهای مناسب و زیبا بی اندازه در رواج روزنامه اهمیت دارد .

شما اگر دقت کنید می بینید که مجلات لوکس پرتیراژ خارجی علت کثرت انتشار آنها فقط زیبایی آنهاست و زیبایی آنها نیز تماماً از اعلانات است زیرا هر اعلانی باینک عکس بسیار زیبا یا شکل بسیار قشنگ و دلپذیری چاپ میکنند و از آن دو نفع میبرند یکی بواسطه زیباساختن مطبوعه خود بر کثرت فروش آن میافزایند و دوم برای هر یک از آن اعلانات قیمت بسیار گزافی می گیرند .

نقاشی و عکاسی

امروز هر مطبوعهٔ احتیاج بنقاش و عکاس دارد . يك امر يكائی که در مطبوعات مطالعات زیادی کرده میگوید خواننده ، مطبوعاتی که صورت دارند سد برابر بیش از خوانندگان مطبوعاتی است که خالی از صورتند . صورت اعم از عکس یا نقاشی است . خبری که با صورت توأم باشد در خواننده بیش از خبر بدون عکس اثر دارد زیرا خواننده از دیدن عکس يك صورت ذهنی از قضیه دریافت و خیال میکند که قضیه را می بیند . کار عکاس ساده تر از کار نقاش است زیرا يك چیز موجودی را که در دور بین عکاسی منعکس میشود عکس بر میدارد ولی نقاشی باید يك چیز موجودی را بکشد و مسلماً این سخت تر از عکس برداری است . گذشته از آن موضوعات یا اشخاص را باید تخیل بکند و بکشد .

امروز در مطبوعات بزرگ عالم، علاوه بر عکاسان که مقام مهمی در هر مطبوعه دارند در هر مطبوعه نئی نقاشان هم هستند که روی وصف صورت اشخاص گذشته یا قضاای نادیده را میکشند و اگر اینها درست از روی وصفی که در کتابها از آنها شده بکشند بسیار نزدیک باصل حقیقت میکشند ، بطوریکه شاید خود آنها باشند ولی از روی تخیل صرف ممکن است يك صورت زیبایی بکشند ولی از صورت حقیقی آنها دور خواهد بود، مثلاً این شمایلی که از حضرت رسول یا امیر المؤمنین علی میکشند غالباً دور از وصفی است که در کتابها از ایشان کرده اند. مثلاً علی را با چپه (کوفیه) و عقال میکشند در صورتیکه علی عمامه بسر داشتند و هیچوقت علی چپه و عقال نپوشیده است . یا پیغمبر و گاهی علی را با عمامه سیاه میکشند در صورتیکه عمامه سیاه شعار عباسیان است و اینک بعدها گفته اند علامت عزای حسین است ساختگی است و شعار سیاه را ابو مسلم

خراسانی برای عباسیان اختراع کرد چون دید باشکوه‌تر است و عجیب اینکه امروز هم لباسهای رسمی سیاه است .

و الا شعار پیغمبر و علی سفید بوده است. شمایل ایشان را نیز آنچه در کتب سیرت نوشته اند غیر از این است که در این صورتهائی است که بنام ایشان در دست مردم و همه جا در معرض فروش است .

یکی دیگر از کار نقاش کاریکاتور است که بسیار در خوانندگان اثر دارد باین جهت اهمیت قلم تصویر در مطبوعات بهیچ نحو کمتر از قلم تحریر نیست و در مطبوعات بزرگ دنیا صورتگران بزرگ مثل نویسندگان بزرگ اهمیت دارند و حقوق گزاف میگیرند .

مجله «العربی» کویت در هر شماره مقاله راجع بیکی از رجال دارد و طوری آنها را تصویر میکند که عین آنچه در کتب تاریخ وصف ایشان شده میباشد. و اما کاریکاتور که غالباً یکی از آنها کار یک بحث مفصل طولانی میکند و در نفوس مؤثرتر از آنست، در ایران سابق خوبی دارد و روزنامه‌ای بود بنام «مرد آسیا» بمدیریت دکتر صیرفی که کاریکاتورهای عجیبی داشت و هر یک از آنها از چندین مقاله مؤثرتر بود . روزنامه «توفیق» نیز گاهی کاریکاتورهای بسیار خوبی دارد . در حدود سی و اندی سال قبل نیز روزنامه‌ای بود بنام «ناهید» که گاهی کاریکاتورهای بسیار عالی داشت .

فن تصویر و کاریکاتور بسیار قدیم است و قبل از روزنامه و چاپ و حتی پیش از خط پیدا شده بلکه اصلاً خط از تصویر بوجود آمده است .

شما اگر در کتابهای خطی قدیم پیش از اختراع چاپ نگاه کنید خواهید دید اغلب داستانهای خود را با تصویر همراه کرده اند و بعضی از این تصویرها مخصوصاً کتابهای مثل «کلثوم ننه و خاله سوسکه» و «آقاموشه یا موش و گربه» کاریکاتور است نه تصویری. که نقش کاملی را نشان دهد .

عنوان یا تیتر

یکی از چیزهایی که یک مطبوعه زیبایی می بخشد عنوان مطالب است. تیتر همانطوریکه از حیث ابتکارالفاظ جلب نظر خواننده را میکند و او را بخواندن مطلب و امید دارد از حیث زیبایی خط و شکل نیز خواننده را جذب میکند و بر زیبایی ظاهری مطبوعه میافزاید .

در ایران هنوز روزنامه بشکل کلاسیک و با حروف سربی تیترهای خود را میگذارند ولی مطبوعات مهم خارج خطاطان خوش نویسی دارند که تیترها را با خط مینویسند و بعد خط ایشانرا کایشه میکنند . در ایران کم و بیش این کار را در مجلات و گاهی صاحبان اعلانها در اعلانهای خود میکنند ولی روزنامههای یومیه این کار را کمتر میکنند یا اصلاً نمیکند و خطاطانی برای نوشتن تیتر ندارند .

اما همانطوریکه در سایر امور مطبوعات ما تطور پیدا کرده اند و بطرف تکامل رفته اند، طبعاً در این قسمت نیز پیش خواهند رفت و پس از چندی خواهید دید که هر روزنامه بزرگی چندین خوش نویس دارد و خوش نویسی که بدبختانه در ایران روبزوال گذاشته از نو زنده خواهد شد و رواج خواهد گرفت .

ریخت مطبوعه

یک مطبوعه هر اندازه از حیث مطلب غنی و پرمایه باشد تا یک شکل زیبا و دلپذیری در نیاید مطبوع طبع خوانندگان نخواهد شد . بلکه مطبوعه که از حیث ریخت و شکل زیبا شد بیش از مطبوعه بی رواج مییابد که از حیث مطلب غنی ولی از حیث شکل بد ریخت باشد. مطبوعات لوکس پرتیراژ خارجی را اگر شما نگاه کنید غالباً مطالب مفید بسیار کم دارند ولی چون از حیث شکل، زیبا هستند مردم آنها

را زیاد می‌خرند وقتی بسیاری اشخاص آنها را می‌خرند و عکسهای آنها را تماشای میکنند و یکی دو روز در دست میگردانند و بعد نخوانده آنها را دور می‌اندازند .

این بحکم طبیعت است ، طبیعت دائماً دو کار میکند یکی تکمیل و دیگر زیبا بعبارت دیگر طبیعت دائماً رو بکمال و زیبایی می‌رود و ما چون خودمان زائیده طبیعتیم بحکم طبیعت ، کمال و زیبایی را دوست می‌داریم . بشر هر چه متمدن تر شود ذوق زیبا - پرستی در او زیادتر میشود . بشر ابتدائی از یک چیز فقط فایده مادی آنرا میخواهد ولی بشر متمدن فایده مادی و زیبایی را با هم میخواهد ، مثلاً شما بوسایل نقلیه قدیم مثل گاری نگاه کنید میبینید فقط فایده آنرا که حمل اشیاء و سرعت حرکت است در نظر گرفته‌اند ولی بشر متمدن در اتوموبیل سرعت حرکت و راحتی و زیبایی را با هم جمع کرده است ، و در همان قدیم هم مللی که تمدنشان بیشتر بوده کوشیده‌اند که اشیای خود را زینت دهند و در عین حال که یک چیز مفید بسازند کوشیده‌اند که آنرا زیبا هم بسازند و حتی زیبایی خود برای آنها ذاتاً مطلوب بوده است ، مثلاً نقشا و مجسمه‌ها و شعر و موسیقی را فقط برای زیبایی ظاهری و معنوی آنها خواسته‌اند .

پس طبیعت که خود رو بکمال و زیبایی می‌رود ذوق ما را نیز کامل و زیبا پرست میکند و باین جهت است که شما می‌بینید بشر هر روز ساخته‌های خود را ، از شهر و منزل گرفته تا اثاث و اسباب زندگی ، از روز پیش زیباتر میکند .

روزنامه‌نویس متخصص وقتی اینرا فهمید می‌گوید که روزنامه خود را همانطوری که از حیث مطلب غنی و پرمایه و شیرین و مطبوع سازد میکوشد که از حیث ریخت و شکل ظاهری نیز آنرا زیبا بیرون بدهد .

ریخت روزنامه و شکل آن روی یک قاعده معینی که ذوق عمومی (بن سانس) و هماهنگی و انسجام و تنوع و بکار بردن حروف از حجم‌های مختلف با باز گذاشتن فاصله‌های کافی و مناسب در صفحات بطوریکه چشم را راحت سازد و این فاصله‌ها بمثابة دریچه‌هایی باشد که انسان در یک اطاق از آن به فضائی که موجب تفرج خاطر او باشد نگاه کند. هر یک از صفحه‌ها باید ابتکار زیبایی در آن بکار رود از جهت تناسب هندسی

و رنگ حروف و تزئین صفحه‌ها با صورتهای مناسب و متناسب و تشخیص اینکه کدام يك از اخبار بر دیگری مقدم شود و عنوان گیرنده برای آنها انتخاب گردد و در قرارداد اخبار و انتخاب حروف برای آنها و رعایت تسلسل و انتخاب عنوان برای هر يك از آنها که چه عنوانی برای چه خبری و چه عنوانی برای چه مقاله‌ئی و چه زاویه‌ای انتخاب گردد و طوری اینها مرتب و متناسب چاپ شود که خواننده برای پیدا کردن مطالب و اخبار دچار حمت نشود و مجبور نباشد که برای پیدا کردن آن - مطالب صفحات روزنامه یا مجله را زیر و رو و یا وقت خود را تلف کند و صاحب يك مطبوعه باید بکوشد که در ریخت و شکل مطبوعه طرز تعقل و سلیقه نسل جدید رعایت گردد و متناسب با پیشرفتی باشد که طبیعتاً در عالم بوجود می‌آید. قاعدتاً مسئولیت شکل و ریخت يك مطبوعه با سردبیر است ولی چون در زمان ما همه چیز بصورت تخصص درآمده ناچار برای هر يك از اینها متخصص لازم است و سردبیر در روزنامه يك قدرت دیکتاتوری نسبت به نویسندگان و کارکنان دیگر دارد بطوریکه ایشان را مجبور میکند که کدام يك از قسمتهای مطالب را حذف و کدام قسمت مفصل و کدام قسمت مختصر بنویسد و کجا اخبار کوچک قرار دهند و چه نوع اخبار را مفصل‌تر بنویسند. خلاصه تنوع روزنامه و مهندسی صفحات آن و نظارت بر تنوع روزنامه با سردبیر است که با همکاری متخصصین ریخت روزنامه نظر خود را اجرا کند. کسی که روزنامه را از حیث شکل و ریخت بمعرض ظهور میگذارد باید تا حدی هنرمند یا مهندس و وارد بفن دکور و مطلع از انواع کاغذ از جهت حجم و جنس و همین‌طور وارد به انواع طبع و چاپ و مظاهر زیبایی و نظافت آن و تنوع حروف و مرکب و تصویر و کلیشه و قدرت حصول بر آنها باشد و عکاسان و نقاشان ماهر در اختیار او باشند و یا صورتهای و عکس‌هایی که لازمست در دایره مخصوصی محفوظ داشته باشد.

« آدازه »

اکنون که میخواهیم از وصف ماهیت و بیان کیفیت مطبوعات خارج شویم باید قدری راجع باداره يك مطبوعه حرف بزنیم زیرا هیچ مطبوعه‌ئی نمیتواند بدون يك

اداره صحیح بزرگ شود یا دوام کند. زیرا اداره بمثابة قلب است که خون را جمع و بر سایر اعضای بدن با اندازه حاجت هر کدام تقسیم میکند. اگر قلب در یک بدن مختل باشد سلامت سایر اعضای بدن ممکن نخواهد بود و با ازکارافتادن قلب همه بدن از کار خواهد افتاد.

قدرت نویسنده‌گی، ذوق تنظیم مطالب، اطلاع از سیاست روز و احاطه کامل بفرز روزنامه‌نگاری و چاپ و انتخاب کاغذ و تهیه عکس و تصویر هیچکدام نه در علم اداره تأثیر دارد و نه بدون علم اداره اثری در نگاهداری روزنامه خواهد داشت. بدین جهت است که در دنیا مطبوعات بزرگ مال سرمایه‌دارانی است که بواسطه داشتن علم اداره سرمایه مادی روزنامه را فراهم می‌سازند و نویسندگان عالی قدر و هنرمندان با ذوق از نقاش و دکوراتور و صفحه‌بند و حرفچین‌و غیره در دستگاه ایشان مستخدمند. تمام حیات مادی و چاپ و توزیع و فروش و اشتراك و حسابداری و اعلانات و مخابرات متوقف بر اداره است و هر کدام از اینها مسئولانی دارد که عموماً مسئول و مطیع مدیر اداره هستند که او بنوبه خود مسئول صاحبان سهام است چه از جهت امور مالی و چه از جهت کمیت و کیفیت روزنامه، زیرا تنظیم و تهیه مطالب و استخدام کارمندان و کارگران و نویسندگان و تهیه آگهی و افزودن بر تیراژ و فورم و شکل و چاپ و تنظیم اوقات صدور روزنامه و رساندن آن در وقت و ساعت معین، شیوه رقابت با هم‌چشمیان و تعیین سیاست و روش روزنامه و مواظبت و جبهه و حیثیت مطبوعه و در دست گرفتن نبض افکار عمومی تماماً با مدیر مطبوعه است.

مدیر بمثابة راننده ایست که پشت رل ماشین نشسته و در جاده‌ئی که بسود مطبوعه و ملت و میهن است آنرا راه میبرد.

حسن اداره از مملکت گرفته تا خانه و حتی در یک دکان بقالی بقدری مهم است که بدون آن ممکن نیست که بهیچ کاری ادامه داد.

ایامی که ما در آلمان بودیم یکروز بدیدن فون بلوشر، معاون اقتصادی صدراعظم و سازنده اقتصاد جدید آلمان، رفتیم. او بسیار از وضع ایران آگاه بود و گویا وقتی هم

در ایران سفیر کبیر بوده است. او بما گفت اشتباهی که شما میکنید اینست که شما همیشه مستشاران فنی از اروپا و امریکا میبیرید . شما دفتر ندارید دفتر دار بپسید که اول دفتر شما را درست کند تا دفتر شما درست نباشد از هیچ مستشاری استفاده نخواهید کرد و البته قصدش از دفتر همان طرز اداره بود و واقعاً هم تا اداره يك دستگاه صحیح و مرتب نباشد از هیچ فکر و مشورت و راهنمایی فنی نمیتواند استفاده کند .

البته سرمایه مادی و علمی در ترقی و دوام مطبوعه بسیار مؤثر است ولی بدون اداره صحیح هر دو سرمایه به هدر میرود و آخر کار به ورشکست مؤسسه میکشد.

اگر حسن اداره باشد سرمایه علمی و مادی هر دو پیدا خواهد شد بدلیل اینکه در همین ایران ، در عرض نیم قرن مشروطیت ، روزنامه های زیادی پیدا شده اند که صاحبان آنها سرمایه مالی و علمی داشته اند و نه توانسته اند جلوه کنند و نه دوام ولی صاحبان مطبوعات دیگری بوده اند که سرمایه مالی هیچ نداشته اند و سرمایه معنوی ایشان نیز زیاد نبوده ولی توانسته اند مطبوعات خود را ادامه دهند و هر روز بر رونق و رواج و بزرگی آن بیفزایند زیرا در اداره کردن مؤسسه خود موهبتی داشته اند .

بعبارت اخیری کسی میتواند يك مطبوعه را بزرگ و بارونق و دوام کند که بقول فرنگیها ارگانیزاتور باشد .

مطبوعات و افکار عمومی

چنانکه گفتیم میدان عمل مطبوعات ، جامعه و هدف آن تأثیر در افکار عمومی است . ولی حالا به بینیم افکار عمومی چیست .

همانطوریکه نتوانسته اند تعریف جامع و مانعی از مطبوعات بکنند علمای اجتماع تعریف جامع و مانعی از افکار عمومی پیدا نکرده اند .

البته از جهت لغت ، معنی آن واضح است . افکار جمع فکراست و عمومی نیز یعنی عامه مردم . بنا بر این افکار عمومی آن افکاری است که عامه یعنی اکثریت يك جامعه دارد و بنظر من تعبیری بهتر از این نمیتوان برای آن پیدا کرد ولی البته تعبیر تعریف بمعنی حد نیست زیرا از همین تعبیری که من کردم يك قسمت از افکار خارج

خواهد شد و حد آنست که نه چیزی از خارج بتواند در آن وارد شود نه چیزی از آن خارج گردد. بهمین جهت حد را در منطق بتعریف جامع و مانع تعریف کرده‌اند. مثلاً وقتی گفتیم انسان حیوان ناطقی است انسان را بحدی محدود کرده‌ایم که نه چیزی از آن خارج میشود و نه غیر از انسان کسی در آن وارد میگردد. زیرا هیچ انسانی نیست که حیوان نباشد و هیچ حیوانی نیست که نطق داشته باشد و البته در درس منطق خواندید که نطق بمعنی فکراست نه مجرد حرف زدن و الا مثلاً طوطی یا گرامافون هم حرف میزند ولی حرف آنها عاریه و ناشی از فکرا انسانی است که حرف را بطوطی تلقین و یا در گرامافون ضبط کرده است.

بهر حال يك چنین تعریفی از افکار عمومی پیدا نشده و باین جهت متفکرین اجتماع در تعبیر از آن اختلاف پیدا کرده‌اند.

لؤناردوب، دانشمند امریکائی میگوید: «افکار عمومی عبارت از میل و علاقه مردمی است بیک قضیه که آن مردم در يك کتله اجتماعی باشند.» (Social Group) و این افکار عمومی در يك ملت دموکرات بواسطه مباحثه و گفتگوی بین ملت‌ها بوجود می‌آید.

چیلدز دانشمند آلمانی میگوید: «افکار عمومی مجموعه‌ئی از افکار افراد است و بهتر است بگوئیم که افکار عمومی ضرب آراء افراد در یکدیگر است».

يك عالم روانشناس آمریکائی، فلویدا البورت، میگوید «افکار عمومی بیان عقیده جمع کثیری از افراد در يك قضیه معینی است و طریق آن اینست که رأی موافق و مخالف قضیه گرفته شود و حصول اکثریت در هر يك از دو طرف قضیه با استمرار آن برای تأثیر در عمل کافی است.»

يك تعریف دیگری برای افکار عمومی هست و آن اینست که افکار عمومی حکم کلی جماعتی است که راجع بیک قضیه در میدان حیات اجتماعی ظاهر میشوند و عده آنها را نمیتوان با بی‌اعتنائی نگریست.

باز تعریفهای دیگری از افکار عمومی کرده‌اند و از جمله اینست که :

« افکار عمومی مجموعه‌ئی از افکار و عقایدی است که عادتاً در يك امر معين و در زمان معينی تحت تأثير تبليغات دريك ملت بوجود می‌آید.»

البته هر انسانی حق دارد که در سایه رژیم دموکراسی در ایجاد افکار عمومی شرکت کند و رأی خود را باکمال آزادی اظهار دارد و باید وسائل اظهار عقیده و فکر او را برایش ایجاد کرد و الا دموکراسی حقیقی وجود نخواهد داشت.

دو چیز در ایجاد یا تغییر افکار عمومی تأثیر دارند یکی تبلیغ در سایه آزادی نطق و بیان و دیگری سانسور که هر کدام از آنها طریقه و تأثیر خاصی دارند که برای احتراز از طول کلام از ذکر آن در میگذریم.

انواع افکار عمومی

افکار عمومی را که بهتر است آراء عمومی گفته شود به سه قسمت میتوان تقسیم کرد: یکی رأی اکثریت ، دوم رأی اقلیت ، سوم آراء ائتلافی .

يك رأی دیگر نیز هست که ما در فارسی اصطلاحی برای آن وضع نکرده ایم و آن رأی عام و قاطع ملت است که بعضی از آن باجماع تعبیر کرده اند ولی بعقیده من اجماع در اینجا ممکن نیست زیرا اجماع در اصول اینست که یکنفر هم برخلاف آن اظهار عقیده نکرده باشد مثلاً ذکات ، یا نماز ، یا شرط وضو از برای نماز و این در مسائل سیاسی و اجتماعی غیر ممکن است .

مثلاً عقیده برژیم جمهوری در فرانسه و آمریکا و مشروطیت در انگلستان رأی عام و قاطع ملت فرانسه و آمریکا و انگلیس است، بطوریکه هیچکس نمیتواند عملی برخلاف آن بکند ولی مخالفینی هم دارد ولی نمیتوانند عقیده خود را جامه عمل بپوشانند. امیل دوویفات مدیر مؤسسه مطبوعات یا روزنامه نگاری دانشگاه برلن، افکار عمومی یا آراء عمومی را اینطور تقسیم میکند :

۱- رأی عام اجتماعی .

۲- رأی عام موقت.

۳- رأی عام روز .

و آن فکریارائی است که در نتیجه يك حادثه اتفاقی یا واقعه مهم سیاسی برای يك ملت یا جماعتی حاصل میشود .

بعضیها نیز آراء عمومی را اینطور تقسیم میکنند :

۱ - رأی عام مردم آگاه (مثلاً زمامداران و رهبران يك ملت) .

۲ - رأی عام تربیت شده یا تعلیم یافته یعنی مردم باسواد .

۳ - رأی عام پیروان یعنی توده و مردمیکه مطیع زمامداران یا رهبران هستند .
با اینکه رهبران جامعه خود زائیده افکار عمومی هستند ولی بعداً اینها در افکار عمومی تأثیر زیاد دارند و میتوانند افکار عمومی را براهی که بخیر یا ضرر يك جامعه باشد سوق دهند و از آن استفاده کنند و در ممالکی که دموکراسی عریقی ندارند غالب این رهبران وقتی به نیروی افکار عمومی بقدرت رسیدند بدان افسار میزنند و از قدرت خود سوء استفاده میکنند . بدین جهت افکار عمومی عقب نشینی میکند و در برابر این رهبران ضعیف میگردد . زیرا این رهبران که اول بنام آزادی و دموکراسی و بموجب اراده ملت کار آمدند پس از رسیدن بقدرت لباس آزادیخواهی را از تن میکنند و لباس دیکتاتوری میپوشند و آزادی مطبوعات و اجتماع و نطق و بیانرا محدود و ملت را مقهور میسازند .

مهمترین عامل ایجاد و حرکت دادن افکار عمومی روزنامه است و بعد از آن سایر آنچه در عداد مطبوعات است مثل رادیو و تلویزیون و نطق و خطابه . باین جهت هم در رژیم دموکراسی و هم در رژیم دیکتاتوری بروزنامه و سایر انواع مطبوعات اهمیت فوق العاده میدهند، در ممالک دموکراسی از جهت اثبات و در ممالک دیکتاتوری از جهت نفی . زیرا در ممالک دموکراسی میکوشند که مطبوعات آزاد باشند و در ممالک دیکتاتوری برای محدود ساختن مطبوعات تشکیلات میدهند و پولها خرج میکنند و مراقبین دقیق میگذارند که کلمه کلمه و جمله جمله جراید را مطالعه کنند و باز در بین مراقبت به بینند که کدام کلمه چه اثری دارد و حتی بو میکشند که به بینند چه کلمه ئی چه بوئی میدهد زیرا مطبوعات بنظر آنها شیری است که در زنجیر است و میترسند اگر يك حلقه زنجیر آن سست شود شیر زنجیر را بگسلد و یکدفعه همه را پاره کند و این امر گذشته از اینکه بضرر جامعه هست بضرر خود دیکتاتورها نیز هست زیرا مأمورین بعضی از روی بدجنسی و بعضی از ترس مؤاخذة راه افراط میسپرنند .

محدودیت شدید مطبوعات موجب سلب آزادی و محدودیت و عدم رضایت و بالاخره خشم و غضب ملت میگردد و چون مردم علناً نمیتوانند حرف بزنند و عدم رضایت خود را ابراز دارند مجبورند که آهسته باهم حرف بزنند و از قدیم گفته اند وای بحال حکومتی که مردم راجع باو آهسته حرف میزنند .

چون مطبوعات موجب و محرك افكار عمومی هستند و افكار عمومی در این عصر نیروی عظیمی است که در سعادت و بدبختی ملت تأثیر قطعی دارد مطبوعات نباید محدود و منحصر بیک عده معدودی باشد، زیرا ممکن است افکار عمومی را گمراه سازند و ملت را بسمتی سوق دهند که بزبان وی باشد بلکه باید بهمه مجال گفتن و نوشتن و اظهار رأی و فکر داد تا از اصطکاک افکار و عقاید برق حقیقت بجهت و راه راست را بر همه روشن سازد .

باید دانست که افکار عمومی منحصر بیک ملت در داخله خود نیست بلکه بواسطه ارتباط دنیا بیکدیگر و کوتاهی راه و تنگ شدن عرصه دنیا بواسطه سرعت وسایل نقلیه، امروز افکار عمومی جهانی حاصل میشود . مثلاً مانند قضیه، موسی چومبه و لوموبا که اولی در افکار عمومی دنیا محکوم و دومی شهید و محبوب است . یا مثلاً همین جنگ ویتنام ، یا الجزایر یا مجاهدات گاندی در هند که از طرف تمام مردم دنیا تأیید میشد .

افکار عمومی و مطبوعات تأثیر زیادی در یکدیگر دارند . روزنامه موجب بیداری ملت و راهنمایی او بسوی سعادت و ترقی است و ملت آزادی که در اظهار رأی و اتخاذ تصمیم خود آزاد است قوانین طبق شرع آزادی و اخلاق و حفظ حقوق افراد در مقابل مطبوعات و حفظ حقوق مطبوعات در مقابل قدرت میگذراند و چون مطبوعات ناچارند در حدود قانون آزاد باشند و بنابراین باید راهی بروند که موجب پسند جامعه باشد . بهمان نسبت که ملت از رشد و آزادی خود استفاده میکند مطبوعات در نتیجه اقبال جامعه و قضاوت او رشد میکنند و بزرگ میشوند . بعلاوه چون همه مردم نمیتوانند تحصیلات عالی کنند مطبوعات مدارس متحرکی هستند که وارد تمام دهات و قصبات و

خانه‌ها میشوند و هر روز چیز تازه‌ئی بجامعه می‌آموزند .

باین جهت مطبوعات در بالا بردن سطح فکر و معلومات جامعه تأثیر بی‌اندازه دارند و میتوان گفت تقریباً تمام تحولات سیاسی و اجتماعی و انقلاباتی که برای آزادی ملل بوجود آمده اثر مطبوعات بوده و اینک بعضی از آنها را برای نمونه شرح میدهم تا بدانید که مطبوعات در افکار عمومی چه تأثیری دارد و افکار عمومی چه نیروی عظیمی است .

وسیلۀ تأثیر در افکار عمومی

نخست باید دانست که جامعه موجودی است که مثل فرد حیات دارد، شعور دارد، احساسات دارد، روحیه دارد، با جامعه‌های دیگر تفاوت عقل دارد، قوی میشود، ضعیف میشود، میمیرد.

همانطوریکه برای تسخیر یک فرد یا لاقل تحت تأثیر قراردادن او روانشناسی فردی لازم است برای تسخیر یک جامعه یا تحت تأثیر قراردادن او روانشناسی اجتماعی لازم است.

روانشناسی اجتماعی مثل روانشناسی فردی علم وسیعی است که فلاسفه اجتماع کتابها در آن نوشته‌اند و کسیکه بخواهد وارد سیاست یا عالم مطبوعات گردد باید تا حدی از آن مطلع باشد و بداند که هر اندازه آدم بروانشناسی اجتماعی آشنا تر باشد نفوذ کلام او در جامعه بیشتر خواهد بود.

روزی یکی از دوستان نزد من آمد و گفت فلانی وارد شده بیا برویم به بینیم چه مایه و پایه‌ئی از علم و دانش و یا فضیلت و تقوی دارد، برای اینکه رجال بزرگی مثل فلان و فلان مرید او هستند.

ما رفتیم، مدتی نزد او ماندیم، از هر دوی با او صحبت کردیم، او را در علم و دانش قدری از آدمهای عامی بالاتر یافتیم، شعر میگفت ولی شعرش بسیار متوسط بود یا بهتر بگویم در طبقه سوم قرار داشت.

چون درویش بود چندان علاقه‌ئی بقیود شرعی هم از او ندیدیم و حتی دو وقت نزد او ماندیم و نماز هم نکرد.

در ضمن صحبت و گفتگو او را روانشناس دیدم ، شاید اصلاً هم روانشناسی نخوانده بود ولی ذاتاً روانشناس بود .

روانشناسی را شرط نیست که با خواندن یاد بگیرند و چه بسا اشخاصی که از جهت تئوری و اطلاع بر عقاید روانشناسان بزرگ دانشمندان عالی مقامی هستند ولی روانشناس نیستند و چه بسا اشخاص بیسوادی که اصلاً تحصیل نکرده‌اند و سوادخواندن و نوشتن هم ندارند ولی روانشناسند. مثلاً این زنان کولی که فال میگیرند ، یا آنهاییکه فال قهوه میگیرند ، یا آنهاییکه کف بینی میکنند یا طالع می بینند مقدار زیادی روانشناسی میدانند بدون اینکه بدانند علمی باین اسم موجود است . باین جهت می بینید که اغلب مردم بسیاری از حرفهای ایشانرا باور میکنند زیرا از قیافه و صحبت و حرکات مردم بروحیه ایشان پی میبرند و تا حد زیادی افکار ایشانرا میخوانند و مطابق فکر ایشان نیات ایشانرا میگویند و ایشان تصور میکنند که اینها غیب میدانند یا فالشان درست میگوید .

همانطوری که اشخاص با روانشناسی فردی کسانی را تحت تأثیر قرار میدهند اشخاص دیگری بواسطه روانشناسی اجتماعی جامعه را تحت تأثیر قرار میدهند و افکار عمومی را بحرکت درمیآوردند .

روان اجتماعی از جهاتی با روان فرد تشابه و از جهاتی تفاوت بسیار دارد . گوستاو لوبون، نویسنده متفکر فرانسه، کتابی بنام روانشناسی اجتماع تألیف کرده که آدم از خواندن آن میتواند بفهمد چرا فرانسه در جنگ دوم جهانی شکست خورد. بعضی از جملات او گیراست . میگوید آدم وقتی وارد اجتماع شد همانطوریکه کلاه و عصا و دستکش و پالتو خود را دم در میگذارد و وارد میشود عقل خود را نیز دم در میگذارد و وارد اجتماع میشود و آنوقت هر حرفی میزند و هر تصمیمی میگیرد با عقل و فکر آن اجتماع حرف میزند و تصمیم میگیرد نه با عقل خودش، باین جهت آدم در اجتماع حرفهایی میزند و کارهایی میکند که وقتی تنها شد از حرفهای خود و کارهای خود حیرت

میکند. این عین عبارت گوستاولوبون نیست چون از روی حافظه مینویسم ولی مطالب تقریباً همان است.

میگوید عقل آدم در اجتماع طوری با عقل جامعه مخلوط میشود که یک چیز غیر موجودی را که دیگران میگویند هست می بیند. مثلاً میگوید در جنگهای صلیبی هزاران نفر حضرت مریم را دیدند که روی دیوارهای بیت المقدس راه می رود و ایشانرا تشویق بچنگ میکند و تعبیر اینطور میکند که اول خیالی بنظر کسی رسیده (یادروغی گفته)، و بدیگران نشان داده. اول یکی، بعد دوتا، بعد جماعتی و جماعتیائی تصور کرده اند که می بینند و همه شهادت بدیدن او داده اند. باین جهت گوستاولوبون تواتر را در منطبق رد کرده است.

روحیه اجتماع اینطور است که وقتی باهم جمع شدند همه کار میکنند و وقتی تنها شدند هیچکس حاضر برای یکی از آن کارها نیست. يك جمله عجبیبی در این باب از علی نقل میکنند که میفرماید: هیچ رعاع اتباع کل ناعق اذا اجتمعوا غلبوا و اذا تفرقوا لم يعرفوا.

اشخاصی که آشنائی کامل بروحیه اجتماع دارند میتوانند بر رگ حساس جامعه بزنند و او را حرکت دهند و اگر جامعه حرکت کرد مقاومت کردن با آن و کوشیدن اینکه جمع را با دلیل و برهان قانع کنند که فکر شما درست نیست بسیار خطرناک است و بقیمت جان آدم تمام میشود.

گوستاولوبون در این باب مثلی میزند و میگوید: یکی از علل توفیق مردم سیاسی و در رأس امور قرار گرفتن ایشان آشنائی آنها بروحیه جامعه است و دانستن اینکه از چه طریقی با ایشان وارد گفتگو شوند، میگوید در جنگ جهانی اول مردم کسی را گرفته بودند که عکس قلعهائی میگرفته و میگفتند که این جاسوس است و میخواهد آنرا بالمانها بدهد. میگوید این قلعه قدیمی بود که هیچ استفاده جنگی از آن نمیشد و پشت کارت پستالها چاپ شده بود و هزاران عکس از آن در دست همه کس بود. ولی ایام جنگ و شور و وطن پرستی مردم و سوء ظن بهمه چیز و همه کس سبب شده بود که مردم خیال کنند

این يك قلعه جنگی است و کسی که از آن عکس می‌گرفته جاسوس آلمان است . می‌گوید جمعیت اینرا با دکنک و فحش بهیئت دولت بردند، من همراه آنها رفتم به بینم دولت چه میکند . وزیر کشور بیرون آمد و بريك بلندی مثلا بالكون ایستاد و گفت مردم ، دولت بی اندازه از این شور وطن پرستی شما ممنون و مطمئن است که يك چنین ملت وطن پرستی هیچوقت شکست نخواهد خورد . شما خائن را گرفتید و وظیفه خود را انجام دادید حالا وظیفه دولت است که خائن را بترتیبی که قانون معین کرده مجازات کند . مردم هورا کشیدند و زنده باد گفتند و پراکنده شدند دولت نیز آن مرد را سلامت بخانه خودش برگرداند .

می‌گوید اگر من جای وزیر کشور بودم حقیقت امر را بمردم می‌گفتم و مردم مرا تکه تکه می‌کردند .

داستان قتل قیصر و بروتوس و آنتوان که از آثار شکسپیر و از شاهکار های جاویدان ادبی دنیاست خوب نشان میدهد که چگونه با سخنوری و نواختن بر رگ حساس جامعه، میتوان آنرا از این پهلو بدان پهلو کرد .

من و مرحوم سپید رزم آراء همیشه اختلاف داشتیم : روزی بمن گفت تو بايك نطق مجلس را از این پهلو بدان پهلو میکنی . گفتم من چنین اعجازی در خود سراغ نداشتم ، گفت نمیخواهم تعریف بکنم ، اینها درد دارند جرات ندارند بگویند تو انگشت روی درد اینها میگذاری اینها بفریاد میآیند .

نکته همه اینجاست که برای تسلط بر افکار عمومی باید درد او را پیدا کرد و انگشت روی درد گذاشت .

چه کسی میتواند بهتر رگ حساس جامعه را پیدا کند

درفرانسه کلمه‌ئی هست بنام بون سانس (Bon Sens) یعنی ذوق سلیم، این کلمه بون سانس در تمام امور زندگی بزرگترین نقش را بازی میکند - بدون بن سانس یا ذوق سلیم هیچ علمی، هیچ هوش و ذکاوت و هیچ فکر و استعدادی در زندگی هیچ اثری ندارد. بعضی از علمای اجتماع یکی از شعب بون سانس یا ذوق سلیم را حس اجتماعی خوانده‌اند. میگویند در قدیم حواس بشر را فقط پنج تا دانسته‌اند ولی بشر غیر از این پنج حس حواس دیگری هم دارد که یکی از آنها حس اجتماعی است، می‌گویند شامه چیست؟ قودئی که میتواند بو را تشخیص دهد. باصره چیست؟ قودئی که دیدنیها را تشخیص میدهد. لامسه چیست؟ قودئی که میتواند سفتی و نرمی و صافی و زبری را تشخیص دهد. بشر همان‌طور که حواس برای تشخیص بوئیدنی و شنیدنی و دیدنی و چربی و شیرینی دارد حواس دیگری برای تشخیص چیزهای دیگری دارد که در قدیم از آن غفلت کرده‌اند و بحساب نیاورده‌اند مثلا، حسی هست بنام حس توازن که آدم بوسیله آن میتواند توازن خود را حفظ کند و همان‌طوریکه در آن حواس بین مردم اختلاف است در این حس نیز اختلاف بسیار است و شما در بند بازها و آکروباتها در قدرت حس توازن نیروئی می‌بیند که بمعجزه بیشتر شبیه است تا عمل يك انسان. همان‌طور حسی هست که آدم با نیروی آن میتواند روحیه اجتماع را تشخیص دهد و بر جامعه يك قدرت معنوی پیدا کند.

رهبران اجتماع همه کسانی هستند که این حس در ایشان بسیار نیرومند است. میدانند جامعه چه میخواهد و چه چیز بنفع اوست و از چه راهی میتوان بقلب او وارد شد و او را بسوی منافع و مصلحتش راه برد.

اینرا نیز باید دانست که جامعه در تشخیص منافع خود کمتر اشتباه میکند و يك هيچانهای موقت را که تحت تأثیر نطق یا تلقین اشخاصی بوجود میآید و کارهای نامعقولی از جماعتی سر میزند، مثل قتل امبری در قضیه سقاخانه آفاشیخ هادی، نباید افکار عمومی یا رأی جامعه دانست .

هر جامعه‌ئی عقاید و افکاری دارد که تغییر آن محتاج زمان زیاد و تبلیغات بیابپی بیشماری است . و باید دانست که افکار عمومی را با دلیل و برهان و منطق بوجود نمیآورند یا تغییر نمیدهند بلکه بواسطه تکرار و گفتن زیاد این کار بمراتب میسرتر از اقامه دلیل و برهان و بکار بردن عقل و منطق است .

باز گوستاولوبون در کتاب «روح اجتماع» خود میگوید: اگر خواستید عقیده‌ئی را در فردی یا جامعه‌ئی رسوخ دهید بجای این که دلیل و برهان بیاورید زیاد بگوئید. میگوید اگر شما صدمرتبه چیزی بکسی بگوئید پس از مدتی خیال میکند که از صد نفر شنیده است .

ولی بدانید که جامعه را نمیتوان گول زد، یا با دروغ و خدعه و نیرنگ نمیتوان رهبر جامعه شد و اگر کسی مدتی با خدعه جلو بیاید همینکه وارد کار شد و کار او از حرف بعمل کشید فوراً رسوا میشود و جامعه‌ئی که او را بالا برده چنان او را بزمن میکوبد که استخوانش خرد میگردد .

پس اگر شما دیدید مردی در يك جامعه طرف اعتماد و اعتقاد قرار میگیرد و در راه او فداکاری و جان بازی میکنند بدانید که او نیرنگ و خدعه در کار ندارد . او خود، بحرف خود معتقد است و راهی را که پیش گرفته با اخلاص میرود . گاهی هم ممکن است این مرد در نتیجه اشتباه یا حوادث دیگری مخالف او، یا غرور بمحبوبیت خود، سقوط کند و از اینجاست که گفته اند خطرناکترین چیزی برای يك مرد محبوب اجتماعی غرور او بمحبوبیت خویش است. زیرا او خیال میکند که او اینقدر محبوب و طرف اعتماد است که هر کاری بکند مردم قبول میکنند و مردم همینکه دیدند او کارهایی برخلاف گفته و روش سابق خود میکند از بالا او را پرت میکنند . جامعه بکسی وفادار

نیست و فرانسویها مثلی در بیوفائی او دارند و میگویند: « انفیدل کوم لافول » (*Infidèle comme la foule*) یعنی بیوفا مثل جماعت یا اجتماع .

بهر حال جامعه منافع خود را تشخیص میدهد و رهبری در آن نفوذ میکند و مطبوعاتی در آن قدرت مییابند که طبق منافع و مصالح او قدم و قلم بزنند و هر چه اخلاص و استقامت ایشان در راه خدمت بجامعه بیشتر باشد دوام محبوبیت و نفوذ و قدرت ایشان بیشتر خواهد بود ولی هر آدم با اخلاص خوش نیتی اگر حس اجتماعی و روانشناسی اجتماع نداشته باشد نمیتواند مقام رهبری را احراز کند. کما اینکه ممکن است کس بدنیتی مدتی با افکار و احساسات ملت هماهنگی کند و جلو بیفتد ولی بمجرد انحراف و کشف نیت او سقوط میکند و از بین میرود .

نقش مطبوعات در حیات اجتماعی

وقتی میگوئیم مطبوعات شامل کتاب، مجله، روزنامه و انواع سمعی و بصری مطبوعات و تمام چیزهاییست که طبع میشود و هر کدام از اینها نقش مهمی در زندگی بشر دارند که نقش کتاب عمیق تر و جاویدان تر و نقش روزنامه عام تر و آنی تر و وسیع تر است،

اگر در يك مملکتی يك نوع مطبوعات بیشتر نباشد كه همه يك مسلك و يك عقیده و يك فكر را ترویج كنند جامعه پس از مدتی همه دارای فكر و عقیده و مسلك متشابه با هم خواهند شد. ولی آیا این خوب است یا نه؟ معلوم نیست كه خوب باشد زیرا مثل ملل خواب آلوده مشرق زمین، مثل گاوپرستان، بت پرستان، كسانیکه معتقد بودند كه وقتی مرد مردحتماً زنش را باید با او بسوزانند. چون همه همانرا میگفتند و مینوشتند. يك ملت چندصد ملیونی همه از آن پیروی میکردند و هر كس برخلاف آن حرفی میزد از طرف عموم تكفیر و تنبیه میشد. فكر بشر باید آزاد باشد هر كس هر چه بنظرش میرسد بگوید و بنویسد تا از اصطكاك آنها با يكدیگر برق حقیقت بجهت و راه را برای ترقی جامعه روشن سازد.

نباید از فكر ضلال و گمراه كننده ترسید زیرا بر هیچ جماعتی، در صورت آزادی فكر و اختیار مردم، ضلال و گمراهی حكومت نمیکند، اگر شما می بینید كه جامعه ای متهور ضلال و افكار بد یا خرافات و اوهام است جامعه با اختیار آنرا قبول نكرده است. اورا با قهوه قهریه بدان سوی سوق داده اند. كسانیکه قدرت در دست داشته اند بايك دست متوسل بمطبوعات مطابق میل خود شده اند و آنچه مطابق میل و مصالحشان بوده

بجامعه تلقین و اطفال را مطابق آن تعلیم کرده‌اند و با دست دیگر گلوی مطبوعات و تبلیغات مخالف را گرفته‌اند و نگذاشته‌اند کسی مخالف آنچه عقیده یا مصلحت ایشان است بگوید و بنویسد .

اشخاصی که خیال میکنند اگر قلم و زبان آزاد باشد کسانى پیدا میشوند که فکر جامعه را خراب و مردم، مخصوصاً طبقه جوان، را منحرف میسازند اشتباه میکنند . در اینکه آنطور اشخاص پیدا میشوند شکی نیست ولی در مقابل ایشان مردم روشن تر ، منطقی تر ، عالم تر ، قوی تر در بیان پیدا میشوند که عده‌شان بمراتب از آنها بیشتر است و خطاهای آنها را بجامعه نشان میدهند و طبقه جوان را نورهدایت فراراه میدارند و در نتیجه اصطکاک افکار، جامعه بیدار میشود و از برای ترقی و تعالی مستعدتر می‌گردد .

باصلاح علمای قدیم، ما از برای اثبات قضیه درایت داریم و روایت . یعنی حرف و گفتگو و نقل قول و عمل و واقع و از قدیم گفته‌اند که روایت در مقابل درایت مثل یخ در برابر آفتاب ذوب میشود .

یعنی وقتی عمل و واقع را بدلائل لفظی قیاس کنیم عمل جائی برای حرف باقی نمیگذارد. برای اینکه بفهمیم که برای يك جامعه آزادی فکر مفیدتر است یا محدود ساختن آن در حدود افکار و عقایدی که خودمان داریم باید بممالکی مراجعه کنیم که فکر در آن آزاد هست و مملکتی که فکر در آن آزاد نیست و به بینیم کدام يك از آنها مترقی تر و مردمش متمدن تر و آسوده تر و سعادتمندتر اند . وقتی این مقایسه بعمل آمد و روشن شد که نتیجه کدام يك از این دو مسلک ، مسلک تحدید افکار یا آزادی آن، بهتر بوده دیگر هر توجیهی و تأویلی داده شود مجادله و مغالطه است .

فکر بد را باید فکر خوب از بین ببرد نه مشت و حتم بدانید که همانطور هم خواهد شد و اگر فکر آزاد بود فکر بد را از بین خواهد برد .

فکر مثل چراغ است ، مادامیکه تاریکیست چراغ موشی هم چیزی است ولی وقتی چراغ نفت آمد پیه سوز از بین میرود و چراغ نفت را نیز چراغ برق از بین میبرد .

لازم نیست که مردم را مجبور کنند که چراغ موشی را دور بیندازند و چراغ برق بکار برند زیرا وقتی برق آمد مردم خودشان چراغ موشی را دور می‌اندازند و چراغ برق بکار می‌برند ولی ترس اینجاست که کسانی با زور مردم را مجبور کنند که چراغ موشی را نگه دارند و چراغ برق را تحریم سازند. تنها اثر زور در حمایت افکار همین است. آنچه جهان آزاد را از آزادی فکر نگران ساخته ترس از جهان کمونیسم است. در صورتیکه در هیچ جای دنیا کمونیست با انتخاب و رأی عمومی روی کار نیامده است. شما یکجای دنیا را نشان بدهید که رژیم کمونیست را مردم با رأی روی کار آورده باشند. در هر جا حکومت کمونیست روی کار آمده با انقلاب نظامی روی کار آمده و با قدرت نظامی حمایت شده و هر وقت در هر یک از کشورهای کمونیستی آزادی فکر و قلم بمیان آید مردم تار و پود رژیم کمونیسم را از هم خواهند گسیخت و بهمین جهت است که در این کشورها هر فکری که خارج از حدود رژیم کمونیسم باشد بامش خرد می‌کنند و مجال برای بحث و مناظره و گفتگو نمیگذارند و این بنظر من یکی از معایب بزرگ کمونیست‌هاست که در عین اینکه ادعای آزادی و دموکراسی میکنند مثل کاهنهای بابل و فراعنه مصر هر فکری را که خارج از حدود عقیده و آئین ایشان باشد با قوه قهریه نابود میکنند.

چرا حکومت‌های دیکتاتوری اعم از دیکتاتوری نازی یا کمونیستی، اینقدر بمطبوعات اهمیت میدهند و سعی میکنند که از یکطرف مطبوعات موافق ایجاد کنند و از طرف دیگر مطبوعات مخالف را از بین ببرند.

علت اهمیت نقشی است که مطبوعات در حیات اجتماعی بازی میکنند و اثر عمیقی است که دارند. وقتی آدم بتاریخ آزادیهای دنیا نگاه میکند می‌بیند که هیچ آزادی، نه آزادی مملکتی و نه آزادی فردی، در دنیا بوجود نیامده است که مطبوعات تخم آنرا نکاشته باشند و بعد آنرا نگهداری نکرده باشند.

ما مطبوعات را رکن چهارم مشروطیت می‌گوئیم ولی بحقیقت رکن اول مشروطیت است برای اینکه مطبوعات قبل از مشروطیت بوده‌اند و تخم مشروطیت را ایشان کاشته‌اند

و بعد هم حامی مشروطیت و آزادی بوده‌اند و تا آزادی مطبوعات نباشد مشروطیت حقیقی وقوع پیدا نمی‌کند. باین جهت در هر مملکتی وقتی خواسته‌اند آزادی را مقهور کنند اول مطبوعات را محدود ساخته‌اند زیرا بدون تحدید مطبوعات مقهور ساختن مشروطیت و آزادی غیر ممکن است.

برای اینکه اثر نقش مطبوعات را در حیات اجتماعی و در آزادی و استقلال ملی نشان دهیم از هر يك از ملل عالم میتوانیم مثال بیاوریم ولی من خوشم می‌آید مثلی از هند بزنم، زیرا هند همسایهٔ ماست و ما با چشم خود اسارت و ذلت و محکومیت هند را دیده‌ایم و اکنون هم با همان چشم آزادی و عزت و سر بلندی آنرا در میان ملل می‌بینیم.

تمام عوامل آزادی هند و بنیان گذاران استقلال آن شہدقارده که الآن بدو کشور بهارات و پاکستان تقسیم شده روزنامه نویس و ارباب قلم بوده‌اند و ما میدانیم که پیشوای ایشان یا معروفترین و مؤثرترین پیشوایان ایشان مهاتما گاندی بود، پس بهتر است که کلك شکر بار او را که از هر تیغ شررباری مؤثرتر بود نمونه قرار دهیم.

در نیم قرن قبل از این یا کمی بیش ۸۰۰/۰۰۰ هندو برای زراعت و کسب و کار بافریقای جنوبی مهاجرت کردند و اندک مدتی دارای تجارت مهم و ثروت شدند.

حکام کاپ بعلت رنگ سیاهشان خواستند با ایشان همان معامله‌ئی بکنند که با مردم بومی میکنند، آنها با اعتراض برخاستند و از آنروز نوبت فشار و سخت گیری بایشان شروع شد.

در آنزمان گاندی وکیل جوانی بود و در محاکمهٔ يك متهم سیاسی بنگاله‌ئی شهرتی بدست آورده بود. هندوها او را برای دفاع از حق خود دعوت کردند. گاندی این دعوت را پذیرفت و بافریقای جنوبی عزیمت کرد ولی وقتی بآنجا رسید بواسطهٔ رنگ سیاهش او را بدادگاه راه ندادند.

گاندی وقتی دید در دادگاه راه ندارد متوسل بقلم شد و درجراید آنجا مقالانی در دفاع از هموطنان خود منتشر و ایشانرا بشورش آرام یعنی امتناع از خرید و فروش

اجناس انگلیسی دعوت کرد . بلاغت سخن و سحر قلم او بقدری مؤثر شد که ۸۰۰/۰۰۰ هندو متفق گشتند که اجناس انگلیس را بایکوت کنند. گاندى در مدت چهار سال بیست مرتبه به حبس افتاد ولی چون نخريدن اجناس انگلیسی در هیچ قانونی جرم نبود هر دفعه پس از چند روز آزاد شد. عاقبت انگلیسها از این مقاومت خسته شدند . جراید لندن صدا با اعتراض بلند کردند و بدنبال جراید پارلمان انگلیس صدا درآمد و پس از مدتی بحث و گفتگو نتیجه این شد که هندوها از مظالمی که نصیب سیاهپوستان بود خلاص شوند و در ردیف مهاجران سفیدپوست درآیند و دارای تمام حقوق ایشان گردند. این پیروزی زیر دندان گاندى مزه کرد . معجزات قلم را دید و بفکر افتاد که از آن برای آزادی کامل ملت خویش و رفع تحقیری که از طرف سفیدپوستان اروپائی میشود استفاده کند .

بهند برگشت و با همان سبک و روش ملت خود را برای مطالبه استقلال بقیام دعوت کرد . هم خود روزنامه تأسیس کرد و هم در جراید دیگر به تحریر پرداخت و قلم جادوگر او سحری کرد که از هیچ اعجازی کمتر نبود . ملت متفرق هند را که ممالک متفرق ، مذاهب متفرق ، زبانهای متفرق ، عادات و اخلاق متفرق ، افکار و عقاید متفرق و متباین داشتند و از زمان اسکندر کبیر روی اتحاد ندیده بودند چنان با هم متفق ساخت که همگی يك جان در سیصد و شصت بلکه چهارصد میلیون قالب شدند. با يك احساسات و يك فکر حرکت میکردند و ساکن میشدند . همگی پیشوائی گاندى را پذیرفتند و در زیر بیرق او جمع شدند و شورش آرام را مطابق دستور او ادامه دادند تا انگلیسها خسته شدند و هند را رها ساختند و الان هند يك مملکت مستقل و آزاد و مقتدر دنیا است .

اینست نقش مطبوعات در حیات اجتماعی و اینست اثر قلم و بیان در حال و مستقبل يك کشور. ولی باید دانست که هر چیز مؤثری بهمان اندازه که وقتی در راه خوب بکار رفت مفید و سعادت بخش است اگر در راه بد بکار افتاد مضر و خطرناک میشود و بهمین جهت است که عربها بهر چیز مؤثر و مهمی ، اعم از اشخاص یا اشیاء ، خطیر یعنی خطرناک

میگویند و چیزی که باید از این خطر و زیان جلوگیری کند قانون است : قانونی که مطابق مصلحت مملکت و برای حفظ حقوق و مال و ناموس و جان و آزادی و حیثیت مردم وضع شده باشد، ولی بشرط اینکه وضع آن در حدود شرع آزادی و حقوق بشر و اصول دموکراسی باشد و مطابق حق و عدالت و بدون هیچگونه تبعیض و تحت تأثیر هیچکس جز ندای وجدان و عقل سلیم و روح عدل و انصاف با در نظر گرفتن اصل آزادی مطبوعات اجراء شود .

تأثیر مطبوعات و افکار عمومی در یکدیگر

مطبوعات و افکار عمومی هر دو در یکدیگر تأثیر دارند. ظاهراً فکر را در جامعه، مطبوعات بوجود می‌آورند و هر فکری در يك جامعه هست نتیجه گفتن و نوشتن زیاد است. مثلاً محمد بن عبدالله اول که بر ضد بت و بت پرستی قیام کرد بر دوسه نفری که بصحت گفتار و قدرت اخلاق او آشنائی کامل داشتند و میدانستند که او برای هیچ منظوری دروغ نمیگوید و اخلاقش نیرومندتر و همش بلندتر از آنست که بطمع مال یا مقام مردم را فریب دهد و روی همین آشنائی کامل بخصال او بدون خواستن دلیل و برهان او را تصدیق کردند. بقیه مردم با شدت بر ضد وی برخاستند و با او مبارزه شدید کردند. زیرا افکار جامعه عرب بر تحسین بت پرستی بود و بواسطه تکرار سخن از معجزات بتها و مقام قدس آنها اکثریت جامعه بدان معتقد بودند و خلاف آنرا گمراهی میدانستند چون در درس پیش نامی از گوستا لوبون بردیم خوب است يك گفتار او را نیز در اینجا نقل کنیم:

او همانطوریکه عقیده ارسطو را، چنانکه در بحث روانشناسی اجتماعی گفتیم، راجع بتواتر رد کرد برای اثبات قضیه یعنی قبولاندن مطلب برهانرا نیز رد کرده و میگوید اگر مقصود از اثبات قضیه قبولاندن آن بطرف باشد استدلال و برهان هیچ فایدهئی ندارد بلکه آنچه مفید است تکرار است. شما برای قبولاندن مطلب خود به استدلال متوسل نشوید بلکه آنرا تکرار کنید. میگوید اگر دلیل و برهان برای اثبات قضیه اثر داشت اینهمه ادیان نامعقول در میان بشر رایج نبود زیرا بطلان آنها بیداهت معلوم است، ولی از بس آنرا برای ایشان تکرار کرده اند طوری در ذهن ایشان راسخ شده که هیچ دلیلی و هیچ منطقی در رد آن قبول نمیکنند.

بت‌پرستی در میان عرب همین‌طور بود و در میان هرملت بت‌پرستی یا هر عقیده نامعقولی در میان هرملتی همان‌طور است در ذهن ایشان بواسطه گفتن زیاد راسخ شده و به هیچ قوه‌ئی نمیتوان از مغز آنها بیرون کرد .

اما همان‌طوریکه عقیده بت‌پرستی بواسطه گفتار زیاد در عرب رسوخ پیدا کرد عقیده توحید نیز بواسطه تکرار جای‌گزین عقیده بت‌پرستی شد .

دلایل و براهینی که حضرت رسول برای بطلان بت‌پرستی و اثبات توحید می‌آورد آنچه آخر میگفت همان بود که اول میگفت ولی در اول مواجهه با لجاجت و مقاومت میشد اما بعد از آنکه با تحمل و بردباری و فصاحت و بلاغت تکرار کرد و آیات بینات قرآن که با بیان سحر آسائی بیان میشد . و بهمین جهت مکرر به پیغمبر ساحر گفتند پشت سر هم بر مغزها وارد گشت . اول در افراد معدودی و بعد در اکثریت بیشتری اثر کرد و آن مؤمنین نیز آنها را تکرار کردند تا يك باره افکار عمومی جزیره العرب که بت‌پرستی بود جای خود را بتوحید و حق‌پرستی داد .

فکر مشروطیت در ایران ، جمهوری در فرانسه و هر فکر عمومی در هر مملکتی این‌طور بوده که گویندگان و نویسندگانی آنرا در جامعه‌ئی رواج داده و در اذهان راسخ ساخته‌اند تا برای آن توحید ملی یا مذهبی پیدا کرده‌اند .

از انبیاء که از جانب خداوند مأمور میشوند بگذریم ولی سایر متفکرین آیا واقعاً يك فکری را پیدا میکنند و آنرا در يك جامعه رایج و راسخ می‌سازند ؟

بعقیده من خیر . بلکه هر فکری از افکار پیشتری گرفته میشود که به‌مثابه ریشه‌های آن فکر بشمار میرود . حتی اختراعات این‌طور است بطوریکه شما مخترع اصلی يك اختراع را بطور قطع نمیتوانید پیدا کنید و چنانکه برای شما شرح دادم قانون تکامل که بنام فلسفه داروین معروف شده و مثنوی و عجایب المخلوقات سابقه روشن دارد . بعضی از فلاسفه گفته‌اند اصلاً عقل يك چیز مستقلاً نیست بلکه عقل هر کسی از محیطی بوجود می‌آید که در آن نشو و نما می‌یابد .

بهر حال شکی نیست که مطبوعات در ایجاد افکار عمومی و مخصوصاً تحریک و

تشدید آن اثر زیاد دارند ولی افکار عمومی نیز در مطبوعات مؤثرند زیرا مطبوعات چون محتاج مشتری هستند و هر مطبوعه‌ئی بیشتر با افکار عمومی هماهنگی داشته باشد خریدار بیشتر دارد ناچارند خود را با افکار عمومی هماهنگ سازند .

این هماهنگی اگر از روی اخلاص و ایمان صورت گیرد مطبوعات میتوانند مصدر خدمات بزرگ قرار گیرند و در عین حال خودشان نیز بزرگ و خوب و مرغوب گردند . زیرا يك غریزه طبیعی در جامعه هست که بواسطه آن مخلص را از فریبکار تشخیص میدهد و مطبوعه‌ئی که پیوسته مصالح او را رعایت میکند تقویت می‌کند .

اما مطبوعات رباکار که هیاهوی موقتی را احساسات ملی قلمداد میکنند و با تحریک آن احساسات بزبان جامعه قلم میزنند هم به زبان جامعه و هم بزبان خودکار میکنند. زیرا آن احساسات بمثابه امواجی است که يك طوفان موقت آنرا بر میانگیزد و افکار عمومی آن دریای عظیمی است که زیر موج قرار دارد .

شما اگر بغالب هیاهویی که در مطبوعات ممالک عقب افتاده راه میافتد نگاه کنید می‌بینید در بعضی مسائل طوفانی از خشم غضب برخاسته یا يك تحسین و تمجید عامی از بعضی امور وجود دارد ولی وقتی وارد جامعه میشوید و سخنان توده ملت را میشنوید می‌بینید فکر جامعه آنطور نیست .

من بسیار دیده‌ام که اشخاصی که از فکر عمومی يك ملت همسایه خبر ندارند حملاتی که گاهی سیاست‌هایی یا غرض‌هایی در بعضی مطبوعات آن ملت علیه ایران میکنند بحساب آن ملت میگذارند در صورتیکه این اشتباه است و فکر آن ملت نسبت بایران غیر از آن است که آن مطبوعات آلت دست سیاست، طوفانی از خشم و غضب آن ملت جلوه میدهند .

این گونه مطبوعات هم به ملت خود زیان میزنند و هم ملت همسایه را گمراه و با ملت خود دشمن میسازند زیرا ملت همسایه نمیداند که این فکر توده آن ملت هست و در مقابل حملات آنها بحمله میخیزد و صلح و صفائی که باید بین دو ملت باشد و هر دو طالب آنند برخلاف میل هر دو به کدورت و تیرگی میگراید .

میگویند مطبوعات زبان ملتند. این راست است ولی ملتی که زبان آزادی داشته باشد. مطبوعات درملتی زبان مردم است که مردمش با اصول دموکراسی کامل زندگی کنند و رأی مردم حکومت کند نه وقتی که جماعتی قیومت ایشان را به زور در دست گرفته باشند، مثلاً در انگلستان از گفته‌های مطبوعات احصائیه بر میدارند که چند درصد از مردم در قضیه فلسطین طرفدار عرب و چند درصد طرفدار اسرائیلند یا آلمان با اینکه حکومت طرفدار اسرائیل است و با امریکا یگانگی سیاسی دارد مجله دیراشپیگل جزئیات جنگ عرب و اسرائیل را مینویسد و بدون رعایت سیاست خارجی دولت با کمال آزادی شکست عرب را بگردن امریکا و انگلیس میاندازد و با کمال صراحت نشان میدهد که چگونه جانسون عرب‌ها را فریب داد و چگونه رکن دوم ارتش انگلیس رمز نظامی مصر را کشف کرد و در اختیار اسرائیل گذاشت تا آنها از جزئیات حرکات نظامی مصر باخبر شدند و تمام ذخائر و آذوقه و بنزینی که مصر به جبهه میفرستاد بچنگ اسرائیل افتاد و قشون مصر بواسطه عدم بنزین مجبور به تسلیم شدند و چگونه کشتی امریکایی را دار مصر را خراب کرد و چگونه سرباز و افسر و خلبان بنام کارگر به اسرائیل فرستاد و حفظ آسمان اسرائیل را از حملات هوایی عرب تعهد کرد و ناوگان خود را درمجاورت آن حاضر ساخت که اگر با تمام اینها اسرائیل شکست خورد بکماک وی بشتابد و شوروی از ترس ابتلای بچنگ عمومی دوساعت قبل از حمله اسرائیل به ناصر گفت که او نباید حمله کند و او و امریکا هر دو مصر را گول زدند که اسرائیل حمله نخواهد کرد و میگوید زمامداران عرب هنوز از نیرنگ و فریب غریبان آگاه نیستند. در يك چنین مملکتی میتوان مطبوعات را زبان ملت دانست ولی باید دانست که هر مطبوعه‌ئی زبان تمام يك ملت نیست، بلکه همیشه اکثریت مناط اعتبار است.

اینجاست که مطبوعات میتوانند خود را نماینده افکار مردم بدانند و حامی مظلوم و مانع ظلم گردند زیرا مظلوم میتواند ستم‌هائی که بوی شده در مطبوعات منعکس کند و چون بدان وسیله حالت خود را برابر افکار عمومی میگذارد و هر کسی به آبروی خود علاقمند است و از ترس بدنامی در افکار جامعه از وی رفع ظلم میکند و حق او را میدهد و

حتی الامکان از ظلم و ستم میپرهیزد و از اینجاست که گفته‌اند در مملکتی که حکومت نباشد میتوان زندگی کرد اما در مملکتی که روزنامه نباشد نمیتوان زندگی کرد .
اما در ممالکی که مردم تحت قیومت افراد یا دسته خاص هستند که با رأی مردم روی کار نیامده‌اند و اراده مردم در تغییر و تبدیل ایشان اثری ندارد مثلاً در ممالک کمونیستی مطبوعات نمیتوانند زبان ملت و آینه افکار مردم باشند بلکه زبان هیئت حاکمه و آلت اجرای مقاصد کسانی هستند که قدرت در دست دارند، و این امر در شوروی بعد از مرگ استالین تا حد زیادی فاش شد. لذا اگر دیدید یکی یا جمعی از مطبوعات بعضی از همسایگان ما را مورد حمله قرار میدهند یا نسبت بخاک ما ادعای بیجائی میکنند آنرا در حساب ملت همسایه نگذارید و مطبوعات ما اگر ایمان داشته باشند نباید در جواب ایشان ملت همسایه را مورد حمله قرار دهند بلکه باید حساب ایشان را از حساب ملتشان جدا سازند .

و باید دانست تحریک احساسات بین دو ملت همسایه عواقب وخیمی دارد مثل دو ملت آلمان و فرانسه که بواسطه تحریک احساسات ایشان برضد یکدیگر دشمنی آشتی ناپذیر و کینه دیرینه ایجاد کرده‌اند که غیر از جنگ و خونریزی و خرابی و ویرانی هیچ یک از دو ملت هیچ نتیجه‌ای از آن نگرفته‌اند .

مطبوعات و حکومت

هما نظوری که مطبوعات و افکار عمومی در یکدیگر تأثیر دارند حکومت و مطبوعات نیز در یکدیگر تأثیر دارند ولی تأثیر مطبوعات در حکومت بیشتر بنفع جامعه است تا تأثیر حکومت در مطبوعات، زیرا مطبوعات وقتی در انتقاد مأمورین دولت آزاد بودند و هر کسی توانست از دست مأمور متجاوز بمطبوعات متوسل شود دزدی و خیانت و ظلم و ستم هیچ مأموری پشت پرده نمی ماند. هم دولت از کار او آگاه میشود و او را تنبیه یا عوض میکند و هم خود مأمور از رسوائی میترسد و کار بد کمتر میکند.

بعد از حنک راهی که بوسیله متفقین اسفالت شده بود کم کم رو خرابی گذاشت تا عاقبت، بکلی خراب شد. من سفری بخوزستان کردم و در برگشتن دو سه مقاله راجع به خرابی راه و بی مبالائی مأمورین نوشتم. وزیر راه که با من رفیق بود از من گله کرد و گفت میخواستی اینها را بخود من بگوئی، گفتم فایده نداشت شما سئوالی میکردید و آنها جوابی میدادند ولی وقتی من در روزنامه نوشتم فرد فرد مأمورین میترسند که گذار نویسنده ای مثل من از آنجا بیافتد و پرده از روی کار و تنبلی و ولاییدی ایشان بردارد و این کمکی است که من بشما کردم تا مأمورینتان مواظب خود باشند.

روزی وزیری در مجلس گفت مأمورین من از ترس مطبوعات جرأت هیچ کاری ندارند. گفتم البته کار بد والا کار خوب را هیچ مطبوعاتی نمیتواند بد بگوید.

البتد ارباب مطبوعات هم معصوم نیستند ایشان نیز بشرند و مثل هر بشری از

قدرت سوءاستفاده میکنند پس باید قانونی باشد که حیثیت مردم و مأمورین را از دست مطبوعات حفظ کند و هر کس بغلط مورد اتهام مطبوعه‌ئی شد بتواند از وی به دادگستری شکایت کند و دادگستری نیز بسرعت بشکایت او رسیدگی کند نه اینکه اینقدر طول بدهد تا آن مطبوعه‌پر و پوست‌او را بکند و بعد بشکایتش رسیدگی کند. خوشبختانه در قانون ایران این قسمت پیش بینی شده است، ولی چنانکه چند بار گفته‌ام قانون مطبوعات باید طبق اصول دموکراسی و آئین آزادی و در چهار چوب اعلامیه حقوق بشر وضع شود که دولت مانع آنرا امضا کرده و یکی از حامیان آن بشمار میرود.

شیوه گفتن و نوشتن

شاید بهتر بود که ما این بحث را بعد از بحث در اصل زبان و تحول آن و پیدایش زبان مطبوعات می‌انداختیم ولی چون درس سابق ما راجع بتأثیر مطبوعات در افکار عمومی و حکومت و حیات جامعه بود و این درس ما راجع بطریقه تأثیر سخن است و در واقع متمم مباحث پیشتر ماست تناسبش با اینجا بیشتر بود.

چگونه باید گفت و چگونه باید نوشت ؟

این سئوالی است که همه کس میل دارد بداند زیرا ممیز انسان از سایر حیوانات فقط نطق است و هر انسانی میل دارد خوب حرف بزند و خوب بنویسد .

نخست باید دانست که نوشتن و گفتن یکیست و هیچ فرقی بین آن دو نیست زیرا نوشتن و گفتن هر دو نماینده فکر است . سعدی میگوید: اول اندیشه و آنگهی گفتار. آدم اول فکر میکند و بعد فکر خود را یا بازبان بیان میکند یا با قلم . گفتن و نوشتن درست مثل مطالبی است که در یک صفحه کاغذ نوشته شده و بعد آدم آن نوشته را بمطبعه میدهد و آنرا چاپ میکند . شما گاهی ممکن است فکر خود را نه بازبان ادا کنید و نه با قلم بلکه ممکن است با اشاره بیان کنید .

و هر کس میدانند که در عشق زبانی هست که نه روی کاغذ می‌آید و نه بر زبان می‌گذرد و آن زبان قلب است که با اشاره چشم و ابرو و تبسم و بهم کشیدن قیافه یا گشادی چهره

بیان میشود . شاعر عرب میکوید .

نظرة فابتسامته فسلام

فكلام فموعده فلقا

و حتی از قول مجنون علامتگوی خود و عیبجوی لیلی میکوید :

تو مو بینی و مجنون پیچش مو

تو ابرو او اشارتهای ابرو

تو لب می بینی و دندان که چون است

دل مجنون زشکر خنده خون است

نظامی در محاوره بدون سخن خسرو شیرین میکوید:

چه خوش نازیست ناز خوب رویان

زدیده رانده را دزدیده جویان

بچشمی طیرگی (خیرگی) کردن که بر خیز

بدیگر چشم دل دادن که مگرین

دهان پر خنده کاین اب را مکن ریش

بهر لفظ مکن صده بکن بیش

بصد جان ارزد آن ساعت که جانان

نخواهم گوید و خواهد بصد جان

دیگری گوید :

سرآمد گشته ام چون سرمه در علم نظر بازی

زبان چشم خوبان را کسی چون من نمیداند

و در اینجاست که يك اشاره چشم یا لبخند کار صد مقاله یا يك کتاب میکنند.

بعلاوه شما میدانید که امروز کرها و لالها را با سواد میکنند و این کار فقط بواسطه اشاره

صورت میگردد و من خودم دیدم که باغچه بان يك حکایت با اشاره برای يك کر لال کرد

و او آن حکایت را درست روی تخته نوشت .

ولی زبان اشاره از موضوع درس ما خارج است و موضوع درس ما فقط گفتن و

نوشتن است .

معلوم است که آدم وقتی حرف میزند یا مینویسد که مطلبی داشته باشد و اگر

نداشته باشد طبعاً چیزی نمیگوید یا نباید بگوید . زیرا چنانکه گفتیم گفتن و نوشتن

وسیله ابراز فکر است . پس چنانکه سعدی گفته اول اندیشه وانگهی گفتار . اول باید

فکر کرد و بعد گفت و نوشت . باز شما در گلستان سعدی خوانده اید که بر بوزر جمهر

خرده گرفتند که در جواب سخن بسیار تأمل میکنند گفت فکر می کنم که چه بگویم بهتر

از آنست که پشیمان شوم که چرا گفتم. پس شما وقتی خواستید چیز بنویسید یا در محفلی نطق کنید اول فکر بکنید که چه میخواهید بگوئید و مطلب خود را در مغز همانطوری مرتب کنید که يك مطلب یا مقاله در يك صفحه کاغذ نوشته شده و بمطبعه میرود آنگاه لب بسخن بکشاید یا دست بقلم برید .

غالباً دیده اید که کسانی در يك محفلی ایستاده اند و نطق می کنند و یکساعت یا بیشتر حرف می زنند و آخر کسی نمی فهمد چه گفتند یا چه می خواستند بگویند و همینطور مقاله یا شعری را می خوانید و هیچ چیز از آن نمی فهمید .

این یکی از دوعلت دارد . بعضیها فکری دارند ولی نمیتوانند آنرا در مغز خود مرتب کنند و بعضی اصلاً خودشان نمیدانند چه میخواهند بگویند ، حرف میزنند و می بینند مطلب مفهومی پیدا نکرد باز چیز دیگر می گویند که بلکه جمله بعدی مفهومی بجمله اولی بدهد باز حرفشان پرت تر از اول میشود .

در اینجا دو کلمه که بسیار بر سر زبانهاست و اغلب بی معنی حقیقی آن نمی برند میخواهم برای شما معنی کنم و آن اینست که (فلانی پرت میگوید) یا بی ربط یا نا - مربوط میگوید .

اغلب تصور می کنند که مقصود اینست که بی اساس می گوید یعنی مطلبش صحیح نیست در صورتیکه نامربوط میگوید یعنی حرفهایش بهم مربوط نیست و جملاتش از یکدیگر پرت است. مثل این مثل معروف کلنگ از آسمان افتاد و نشکست - اگر نه من کجا و بیوفائی .

پس شما وقتی چیز مینویسید یا حرف میزنید سعی کنید که کلمات و جملاتتان بهم مربوط و متناسب باشد . استادان سخن هیچ کاری نکرده اند جز آنکه از حیث لفظ و معنی کلمات متناسب با هم انتخاب کرده اند و هر شاعر یا نویسنده ای که سخنش شیرین تر و گیرا تر و در خواننده یا شنونده مؤثر تر است فقط بواسطه اینست که کلمات و جملاتش بهم متناسب تر و مربوط تر است .

شبی از لاله زار میگذاشتم گرامافون يك غزل از سعدی میخواند و از جمله این

شعر را خواند :

چو روی دوست نبینی جهان ندیدن به شب فراق منه شمع پیش بالینم
گفتم عجب شعر پر تنی است! این دو مصرع چه ربطی بهم دارند بعد دقت کردم
و دیدم چقدر بهم مربوط است برای اینکه وقتی آدم دوست را نمی بیند بهتر است که
هیچ نبیند و اگر چراغ باشد آدم همه چیز را می بیند پس شب فراق که روی دوست از
نظر پنهان است بهتر است چراغ نباشد که آدم اصلاً جهانرا نبیند .

استادان سخن مخصوصاً سعدی طوری کلمات را متناسب و متوازن با یکدیگر
انتخاب کرده اند که اگر شما کلمه دیگری بجای آن بگذارید ولو بهمان معنی و همان
وزن باشد شعر لطف خود را از دست میدهد .

یکشب با خود يك شعر سعدی را زمزمه میکردم بدین طریق :

دلبر شیرین اگر ترش نشیند مدعیانش طمع کنند بجلو

دیدم کلمه دلبر مثل سنگی که در دیوار بگذارند و جای خود را نگیرد و لق
بخورد در این شعراق میخورد. خیلی فکر کردم که اصل شعر چیست و عاقبت گفتم شاهد
شیرین اگر ترش نشیند دیدم بهتر شد ولی باز آن حالتی که باید شعر سعدی بدهد
نمی دهد . برخاستم و چراغ را روشن و کلیات سعدی را باز کردم دیدم نوشته است :

لعبت شیرین اگر ترش نشیند مدعیانش طمع کنند بجلو

دیدم چقدر لطافت و زیبایی و شیرینی سخن بهتر شد .

تناسب جملات و کلمات و مصراعهای سعدی بحدی است که سخن سرایان درجه
اول برای اینکه یکدیگر رادست بیندازند مصراع اول سعدی را میخواندند و میگفتند
مصراع دیگرش را بساز و تا حالا شنیده نشده که کسی مصرعی ساخته باشد که بپایه
مصراع سعدی برسد .

مقصودم بحث در سعدی نیست بلکه مقصودم انتخاب کلمات و جملات متناسب
باهم است و سعدی را برای این مثال زدم که در این شیوه بی نظیر است .

این شعر اگر چه خالی از تکلف نیست و بیایه شعر استادان مثل سعدی و نظامی و حافظ

نمی‌رسد ولی ببینید از تمام جهات چقدر بیکدیگر مربوط است .

زاهد خم باده پیردیری بوده است پیمانہ حریف گرمسیری بوده است
این خشت گلی را که تو بینی سر خم میخواره عاقبت بخیری بوده است
پیردیر قاعدتاً در صدر مجلس می نشیند یا بقول آخوند ما بها، الشیخ فی الکنج،
خم نیز در صدر یا کنج خانه جا می گیرد و میخواران دور او می نشینند. ساقی یا حریف
شاطر نیز بجالاکی حرکت میکند و بحریفان میخواره شراب میدهد ، پیمانہ نیز مثل
او میان حرفها میگردد خشت سر خم نیز دائماً لبش توی شراب است . خم شیخی یا
پیری بوده و پیمانہ ساقی گرمسیری و خشت سر خم هم میخوارهئی بوده که عاقبت بخیر
شده و دائماً لبش توی شراب است .

اینها مردانند و خاک شده و هر کدام در کارگاه کوزه‌گری بدین صورت درآمده‌اند.
پس در نوشتن یا گفتن سه چیز را رعایت کنید اول فکر بکنید و فکر خود را در
قالب مغز مرتب سازید ، بعد کلماتی انتخاب کنید که نه مبتذل و عامیانه باشد و نه قلمبه
و غریب و نامفهوم و بعد آن کلمات را بتناسب یکدیگر بچینید و مطالب خود را در آن
قالب بریزند. این کار در نطق ضروری تر از نوشتن است. زیرا در نوشتن بحکم تداعی،
مطالب پشت سر یکدیگر پیدا میشود ولی در نطق آنطور نیست و تا مطالب بیاد آدم
بیاید آدم میان جمع هو میشود . اما يك اشتباه نکنید و آن اینکه معنی را فدای
لفظ و تصنع در عبارت نکنید. تصنع همه چیز را خراب میکند. تصنع در سخن ، تصنع
در حرکت ، تصنع در خنده آدم را خنک و بیمزه میکند بلکه وقتی چیز مینویسید یا
نطق میکنید آنطور ساده باشید که اصلاً خود را فراموش کنید و مطلقاً در فکر اینکه
خود را نشان دهید نباشید . اینقدر ساده بنویسید و بگوئید که مثل اینکه با خانواده
خود حرفهای خیلی عادی میزنید و اصلاً در فکر نباشید که خوب میگوئید یا خوب
مینویسید چون بمجرد اینکه چنین فکری کردید خود پسندی در سخن شما پیدا و
گفته‌ها یتان خنک و بیمزه خواهد شد .

بعضی از دوستان که معتقدند من خوب مینویسم از من میپرسند که تو چگونه

مینویسی؟ میگویم من اصلاً فکر نمیکنم که خوب مینویسم و اصلاً بقصد اینکه خوب بنویسم مینویسم بلکه آنچه در دل دارم مینویسم، من میخواهم مطلب خود را بگویم نه خوب بنویسم و اگر شما راست میگوئید که من خوب مینویسم برای اینست که آنچه در دل دارم مینویسم و سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم در دل.

همیشه سعی کنید که سخن را با اندازهٔ مطلب بگوئید نه کمتر و نه زیادتر. زیرا اگر کمتر بگوئید سخن شما رسا نخواهد شد و مطلب شما را کاملاً درک نمیکنند و اگر زیادتر بگوئید خواننده یا شنونده خسته و از سخن شما مشمئز میشود.

برای اینکه حرف شما در شنونده یا خواننده مؤثر شود اول باید خودتان بحرف خود ایمان داشته باشید و معتقد باشید که حرف شما در خواننده یا شنونده اثر دارد. در آن ایامی که ایران در اشغال بیگانگان بود و زمانی که بیگانگان پرستان برای تجزیهٔ ایران با بیگانگان همصدا بودند، میخواستند آذربایجان را از ایران مجزا سازند و یک قسمت از خاک ایران را بنام حربه امنیت به بیگانگان ببخشند. من بمبارزه برخاستم و مقالاتی مینویشتم که در مردم اثر عجیب میکرد. اشخاص زیادی از من تمجید و ضمناً سؤال میکردند که من این سحر بیان را از کجا میآورم، من مقاله‌ئی نوشتم که اینها را که شما می‌بینید شعله‌ئی است که از کانون قلب من زبانه میکشد، اینها مقاله نیست آتش درون من است، من اول خودم میسوزم و بعد این شعله‌ها از وجود من برمیخیزد. من راست میگفتم تا نویسنده یا سخنور خودش تحت تأثیر احساسات خود نباشد نمیتواند احساسات مردم را برانگیزد، تا خود بحرف خود ایمان نداشته باشد نمیتواند در مردم ایمان ایجاد کند. سخنانی که از روی علم و قواعد ادبی و شیوهٔ ادب و نویسندگان دیگر ادا شود و با قلب گوینده یا نویسنده ارتباط نداشته باشد سخن پردازی و صنعتگری است نه نویسندگی و گویندگی یا شاعری و از اینجاست که خواجه میگوید:

آنرا که خواندی استاد گری بتحقیق صنعتگری است اما طبع روان ندارد
طبع روان اینست که بدون تکلف، بدون فکر اینکه چکند که سخنانش رنگین تر
و زیباتر باشد مثل چشمهٔ روان فیض بدهد، بقول جلال الممالک:

شاعری طبع روان میخواهد نه معانی نه بیان میخواهد
شعرائی که گفته‌های ایشان ارتباط باقلب خواننده دارد و نویسندگانی که مضراب
قلمشان بر تار وجود خواننده وارد میشود و او را میلرزانند حتما عاشق بوده‌اند عاشق
آن موجود یا موضوعی که راجع بآن لب بسخن گشوده‌اند یا دست بقلم برده‌اند.
سعدی که گوئی با رشته‌های تمام قلوب ارتباط داشته و گفته او در يك عاشق اثر
داغ بر روی داغ دارد حتماً عاشق بوده است و خودش در چند جا این نکته را یادآور
شده است. در یکجا میگوید:
تاغمی پنهان نباشد آتشی پیدا نگرود هم گلی دیده‌است سعدی کوچو بلبل میخروشد
در جای دیگر میگوید:
آتشی در دل سعدی بمحبت زدهئی دود آنست که وقتی بزبان میگذرد
باز میگوید:

بیش از امروز مراد سخن این سوز نبود که گرفتار نبودم بسکمند هوسی
چون سرائیدن بلبل که خوش آید برشاخ لیکن آن سوز ندارد که فتد در قفسی
فردوسی هنگام سرودن شاهنامه حتماً از فرط احساس مثل ديك جوش میزده است.
آن لیدرهائی که بانطق یا قلم خود ملتی را تکان داده‌اند ورهبری ایشانرا بعهد
گرفته‌اند بگفته‌های خود ایمان داشته‌اند و اول خودشان از حرف خود متأثر می‌شده‌اند
و بعد دیگران را تحت تأثیر قرار می‌داده‌اند. طوماس کارلیل، نویسنده متفکر انگلیسی
می‌گوید چقدر خجالت‌آور است که کشیشان ما محمد را دروغگو و فریبکار می‌دانند،
با فریب و دروغ نمی‌توان يك دیوار گلی را بالا برد تا چه رسد که بنائی مثل اسلام را
بنیاد نهند. محمد خودش از صمیم قلب معتقد بحرفهای خود بوده که توانسته است چنین
توفیقی را پیدا کند. البته این عین حرف کارلیل نیست ولی چیزی است بدینمعنی بلکه
جامعتر وقانع‌کننده‌تر.

همیشه سعی کنید که بیانات خود را با شور و هیجان ادا کنید و مطالب خود را با
دلایل منطقی و ارقام و اعداد سنگین نکنید زیرا آنها زبان علم است و زبان شعر و

ادب غیر از زبان علم و حساب ورقم است . مقصود از شعر و نویسندگی برایگیختن احساسات و شور و هیجان و تأثیر در جامعه است و نوشته‌های علمی را مردم کمتر میخوانند و از شنیدن نطقهای علمی کمتر متأثر میشوند . بدین جهت فلاسفه بزرگ از قبیل افلاطون و غزالی کوشیده اند که مطالب علمی و فلسفی خود را بایبانی شاعرانه و احساس انگیز بیان کنند یا در قالب حکایات و افسانه و رمان بریزند مثل ابن طفیل اندلسی ، و گاهی ابن سینا و ویکتور هوگو و ولتر و نویسندگانی که دمنه تا طبع خوانندگان بدان رغبت کند و در ضمن خواندن افسانه مطالب عالی فلسفی و اخلاقی فراگیرند .

هر سخن جائی و هر نکته مکانی دارد

اما اینرا که گفتم قاعده کلی در تمام موارد نمی تواند باشد . در معانی و بیان قاعده‌ئی هست بنام مقتضای حال . یعنی بهترین نوع بلاغت آن است که بتناسب زمان و مکان و اشخاصی که طرف خطاب آدم هستند ادا شود .

البته وقتی آدم با يك آدم عالم با اهل رقم و حساب طرف است دیگر دلایل خطایی و زبان شعر و ادب فایده ندارد باید با زبانی با او حرف زد که زبان او باشد و دلایلی آورد که او را قانع سازد یا لاف قبول داشته باشد و معقول بداند والا آدم را نادان می داند و با يك لبخند تمسخر آمیز سکوت میکند .

معروف است که بعد از آنکه شبلی شمیل قانون تکامل خود را بنام نشو و ارتقا نوشت یکی از علمای شیراز کتابی در رد او نوشت و برایش فرستاد او جوابی در پاکتی بزرگ برایش فرستاد و وقتی آقا پاکت را باز کرد دید در نامه يك جمله بیشتر نیست و آن اینست « کفاف جهالت » یعنی « نادانیت ترا کافی است »

بی مایه فطیر است

بنابراین کسیکه میخواهد اهل قلم یا سخنوری گردد باید مایه علمی و ادبی پیدا کند زیرا بقول عنصری شاعر بزرگ ایران (کسیکه مایه ندارد سخن نداند گفت) . اگر انسان مایه علمی نداشته باشد فقط بقریحه خداداد اکتفا کند در صورتیکه

بسیک بیان و ترکیب جملات و استعمال کلمات بجای خود آشنا باشد البته ممکن است مطالبی که دارد خوب بیان کند ولی در محاورات و مناظرات در میماند و هیچوقت نمی تواند با کسی که مایه دارد وارد بحث و جدل شود و در تمام میدانها شکست میخورد. سعدی که زندگی بشر را غر بال کرده و تمام طبقات را با محک تجربه آزمود است در این باب بیان عجیبی دارد . میگوید :

هان تا سپر نیفکنی از حمله فصیح کورا جز آن مبالغه مستعار نیست
دین و رزومعرفت، که سخندان سجعگوی بردر سلاح دارد و کس در حصار نیست
آدم سخنوری که مایه علمی ندارد مثل کسی است که قلعه داشته باشد و بردر و دیوار قلعه اسلحه آویخته باشد ولی سلحشوری که آنرا را استعمال کند نباشد مثل جنگ اسرائیل و عرب که عربها همه چیز داشتند و دریک حمله اسرائیل همه چیز را از دست دادند زیرا آدم نداشتند که آنرا درست بکار برد .

هر کسی باید کار خودش را خوب بلد باشد

انواع مطبوعاتی را که در دروس گذشته ذکر کردم و کارهای مختلفی که باید در این مطبوعات انجام شود هر کدام متخصصی دارد که باید کار خودش را خوب بلد باشد. مثلاً کاریکاتورست ، عکاس ، نقاش ، صفحه بند ، حرفچین ، تزئین کار لازم نیست که اصول نویسندگی و قواعد زبان بدانند همانطوری که نویسنده مجبور نیست اینها را بداند .

دلایل خطابی و دلایل منطقی

دلایل منطقی آنست که بر پایه استدلال و برهان و صغری و کبری و نتیجه قرار گرفته باشد و دلایل خطابی آنست که با بیانات شاعرانه و تحریک احساسات و ایجاد شور و هیجان ادا گردد ،

باید خودتان درك کرده باشید که دلایل خطابی در اجتماع و تأثیر در افسکار عمومی بسیار مؤثر تر از دلایل و براهین منطقی است . و عجیب اینست که آیات گوینده

قرآن که با معجزات بلاغت و عبارات سحر آسا بیان شده و هر آدمی را که عربی خوب بداند مسحور می سازد اغلب مبنی بر دلایل خطایی است .

الم ذلك الكتاب لاریب فیه هدی للمتقین

این آیات با صوت خوش و نوای گیرا ادا می شد و شنوندگانرا مسحور می ساخت و باین جهت معاندین سرسخت پیغمبر او را گاهی ساحر ، گاهی شاعر و گاهی جادوگر می خواندند .

وقتی قریش پیغمبر و ابوبکر را از خود طرد کردند و ابوبکر برای حفظ جان خود مطابق معمول عرب حمایت یکی از رؤسای قبایل را جلب کرد شبها قرآن را با صدای بلند و آواز دلکشی میخواند و مردم بدر خانه او ازدحام میکردند و رؤسای قریش از آن رئیس قبیله خواستند که یا او را از خواندن قرآن با آواز بلند منع کند و یا سایه حمایت خود را از سر او برچیند ، آن شخص با ابوبکر پیغام داد که یا قرآنرا با آواز نخوان و یا دیگر در حمایت من نخواهی بود . ابوبکر جواب داد که من از حمایت تو صرف نظر کردم و بهمان خدائی پناه بردم که حضرت رسول پناه برده است .

روزی قریش یکی از دانشمندان خود را نزد پیغمبر فرستادند که از این سخنان دست بردار هر چه میخواهی بتو میدهیم ، ریاست میخواهی ، پول میخواهی ، زینهای زیبا میخواهی همه در اختیار تست . پیغمبر در جواب او سوره سجده را خواند و چون بآیه سجده رسید سجده کرد . آن شخص طوری تحت تأثیر قرار گرفت که دیگر نتوانست حرف بزند و برگشت و گفت با با این پیغمبر است ، راست میگوید حرفها و سخنان او از قبیل حرفها و سخنان ما نیست .

اینها معجز کلام بلیغ و سخنان شورانگیز است که باهیجان ادا میشود و شنونده را طوری تحت تأثیر قرار می دهد که او فکر تطبیق آن با دلایل و براهین منطقی نمیکند . در خاتمه این نکته را بگویم که توفیق پیغمبر حتمی بود برای اینکه خدا او

را فرستاده و گفته بود: هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو
کره المشرکون^۱، یعنی خدا پیغمبر خود را بهدایت و دین حق فرستاده که بر تمام ادیان غالب شود
اگرچه مشرکین بدشان بیاید. او نیز فرموده: ان هو الاذکر للعالمین ولتعلمن بناء بعد حین^۲
یعنی این قرآنی که شما مبتکر آن هستید برای شما تنها نیست بلکه برای تمام
بشر و بعدها خبر آنرا خواهید دانست .

ولی خداوند هیچ وقت کاری را برخلاف آن قواعد طبیعی که خودش وضع کرده
نمیکند و بنا بر این حضرت رسول نیز مطابق قواعد طبیعی عمل و پیشرفت کرده و آیات
قرآن نیز طبق سنن طبیعت نازل گشت و اسلام نیز با همان ناموس طبیعت پیشرفت کرد.

۱-سوره توبه: آیه ۳۳ .

۲-سوره ص: آیه ۸۷ - ۸۸ .

زبان مطبوعات

نمونه‌هایی از زبان مطبوعات معاصر

و نثری از سعدی

استاد عبدالرحمن فرامرزی

از نوع انتقاد اجتماعی

از شماره ۸۲ آینده ایران مورخ ۱۸ دی ۱۳۳۰

مهمترین علامت توتنی يك ملك آزادی گفتار است

خوانندگان تصور نکنند که مقصود ما از نگارش این مقاله مخالفت یا اشاره بقانونی است که شنیده‌ایم این روزها در وزارت کشور مشغول تهیه آن هستند. زیرا ماهنوز اطلاعی از آن قانون نداریم و نمی‌دانیم از تدوین آن چه نظری برای مطبوعات محدود این کشور دارند، ولی همینقدر میدانیم که این قانون هر چه باشد آخر باید از پرده بیرون آید و بمجلس رود. یقین داریم که اگر برخلاف اصول آزادی بودمجلس آن را تصویب نخواهد کرد زیرا در میان وکلا مردم آزادیخواهی هستند که بخره کردن فکر و بستن دهان مردم رأی نخواهند داد و هیئت دولت هم می‌داند که دیگر وقت نوشتن آئین‌نامه قانونی و بستن زبان مردم با آن گذشته است. بلکه منظور ما از نوشتن این مقاله چیز دیگری است و روی سخن ما در واقع بمردم است نه بدولت.

میگویند آزادی بر سه قسم است: آزادی فکر، آزادی گفتار، آزادی کردار، البته آزادی کردار معلوم و از موضوع مقاله ما خارج است ولی ممکن است کسی بپرسد که مگر آزادی فکر غیر از آزادی گفتار است.

البته آزادی فکر با آزادی گفتار فرق بسیار دارد و بسا میشود که انسان آزادی گفتار داشته باشد ولی آزادی فکر نداشته باشد و بعقیده ما آزادی فکر مشکلترین

انواع آزادی است، زیرا انسان در آزادی گفتار و کردار تا يك اندازه اختیار دارد ولی در آزادی فکر و عقیده از هرگونه اختیار بی بهره است. شما اگر دیدید در جائی آزادی عمل یا سخن ندارید ممکن است از آنجا مهاجرت کنید و بجائی بروید که آزادی گفتار و کردار داشته باشید ولی چون مانع آزادی فکر در شخص خود شماست و در هر شهروندی بروید با شما خواهد آمد البته استخلاص از دست او خیلی مشکل بلکه غیر ممکن است.

آزادی فکر اینست که شما در يك امری بدون اینکه تحت تأثیر احساسات یا عقیده مذهبی یا موهومات و خرافات موروثی قرار بگیرید آزادانه فکر و قضاوت کنید و لازم بتوضیح نیست که چنین آزادی بندرت در اشخاص پیدا میشود.

اگر آزادی فکر چیز بسیار مشکلی نبود اینهمه خرافات و اوهام که بنام مذهب در میان بشر حکومت میکنند وجود نداشت. بنظر ما که مسلمان هستیم بطلان خرافاتی که در میان هندوان موجود است بدهت معلوم است ولی خود هندوان حتی آن کسانی که تحصیل کرده و روشن فکر هستند آنها را معقول و منطقی می دانند. ما چه کار ب مردم داریم نظری باطراف خود بیفکنیم. امروز در میان ما مسلمانان خرافات و اوهام بسیاری موجود است که نه تنها دین اسلام از آن بری است بلکه بزرگترین زحمتی که شارع مقدس تحمل کرده در راه برچیدن آنها از میان مردم بوده است. بطلان آنها نیز بدهت معلوم است ولی هیچیک از ماها جرئت ندارد برضد آنها حرف بزند زیرا مردم آنها را جزو مذهب می شمارند و هیچگونه منطق و دلیلی حتی آیات صریح قرآن را برخلاف آنها قبول نمیکنند. برای اینکه از کوچکی آنها را شنیده و باور کرده اند و با اینکه می بینند حرف شما منطقی و دلیل شما درست و معقول و عقیده ایشان غیر معقول است ولی می ترسند که نقص در عقل ایشان باشد و با پذیرفتن دلایل معقول شما گمراه گردند. من خود مردم دانشمند و تحصیل کردهئی را میشناسم که بسیاری از خرافات را بتصور اینکه جزو مذهب است قبول دارند و در آن مورد اصلا عقل و علم خود را کنار میگذارند و این خود نشان میدهد که بشر هر اندازه عالم و دانشمند باشد

نمی‌تواند در فکر آزاد باشد. هیچ فراموش نمی‌کنم که وقتی یکی از دوستان میگفت فلسفه علم نیست ولی بزرگترین خدمتی که میکند این است که هر موهومی در کله انسان است جاروب میکند و او را در فکر کردن از هر قیدی آزاد میسازد.

اگر این حرف رفیق ما درست باشد پس باید گفت فیلسوف حقیقی آن کسی است که در هنگام قضاوت در باره چیزی تحت هیچ قید و تأثیری نباشد، البته پیدایش علم منطوق نیز برای همین منظور بوده است ولی حقیقت اینست که من هیچ عالم منطقی ندیده‌ام که خود آزادی فکر داشته و تحت تأثیر عقاید قبلی نباشد، لیکن در اینکه از این بابت بین اشخاص و ملل فرق بسیار موجود است هم حرفی نیست و باید گفت که هر ملتی آزادی فکر او زیادتر باشد استعداد او برای ترقی بیشتر است و اگر بخواهیم سخن درست گفته باشیم باید بگوئیم آزادی فکر نتیجه ترقی یک ملت است و بنابراین هر ملتی در مراحل ترقی جلوتر رفته باشد آزادی فکر او زیادتر است.

بعد از آزادی فکر پای آزادی سخن بمیان می‌آید. ولی آزادی گفتار اگرچه از حیث ترتیب در درجه دوم قرار میگیرد ولی از حیث اهمیت در درجه اول است زیرا آن چیزی که فکر را در میان ملت انتشار میدهد گفتار است. وقتی که یک نفر دانشمند فکری و یا عقیده‌ئی داشته باشد و نتواند آنرا اظهار کند جامعه هیچگونه استفاده‌ای از فکر او نخواهد کرد و درست مثل نوری می‌ماند که آنرا با پرده‌های ضخیمی از انظار مستور دارند.

پس برای اینکه یک ملت از روشنی فکر روشن فکران خود استفاده کند باید آزادی گفتار داشته باشد ولی این را نیز باید گفت که آزادی گفتار تنها از طرف دولت و هیئت حاکمه خفه نمیشود بلکه بسیاری از اوقات یک جامعه خود نیز آزادی گفتار افراد خود را خفه می‌کند و البته نتیجه هر دو یکی است.

چه بسا روشنفکرانی در میان علمای مذهب بوده‌اند که میدانسته‌اند بسیاری از این خرافات که مردم بدان عادت کرده‌اند برخلاف دین و مذهب

است و از ترس مردم متعصب جرأت دم زدن نکرده‌اند و بسیاری از سیاسیون روشن فکر يك ملت دانسته‌اند که ملت ایشان در دوستی یا دشمنی با فلان ملت همسایه راه خطا می‌پیماید و از ترس احساسات مردم سکوت اختیار کرده‌اند .

پس يك جامعه وقتیکه معتقد است دولت حق ندارد فکر مردم را با زور خفه کند خود نیز باید اینقدر تحمل داشته باشد که حرف مخالف را بشنود و اگر متوقع باشد که همه کس مطابق میل و احساسات او حرف بزنند باید بداند که از دانش و بینش مردان خود استفاده‌ای نخواهد کرد .

اصلاح یا تظاهر

هیچ برادیوی تهران گوش داده و اخباریکه راجع باصلاحات وزارت فرهنگ انتشار میدهد شنیده یا در روزنامه‌ها خوانده‌اید؟

البته گوش شما باینگونه حرفها عادت کرده و طبیعتاً گفته‌های مکرر گوش را خسته و طبیعت را از شنیدن آن منزجر میکند و حتی سبب میشود که انسان بدان توجهی ننموده بلکه ملتفت آنهم نشود.

ولی همین گفته‌های مکرر که مدت‌هاست ما بشنیدن آن عادت کرده‌ایم يك مسئله روحی ما را نشان میدهد و آن این است که قضاوت فکری یا باصطلاح روانشناسان «تداعی معانی» در ما ناقص است یعنی ما بجای اینکه مطالبی که بهم مربوط است از گذشته و حال بهم ربط داده آنها را بیکدیگر پیوسته ببینیم آنها را جدا جدا و بریده بریده می‌بینیم.

چون ممکن است قضیه ناروشن و گنگ مانده باشد خوب است مثلی بز نیم زیرا هیچ چیز قضیه را بقدر مثل روشن نمیکند.

مثلاً من که وزیر فلان وزارتخانه خراب بود و من از نو آنرا درست کردم، اساسی که پارسال گذاشته بودند چیز هجوی بود و من آنرا بر انداخته بنیادی پی افکندم که دیگر از باد و باران گزند نخواهد یافت و آنرا با يك آب و تابی بگویم که جذاب و مطبوع و دلنشین باشد و دلایل دلپذیری نیز بر آن افاء کنم شونندمان مرا تقدیر کرده بفعالی و لیاقت و کاردانی من آفرین خواهند گفت.

ما تا اینجا مطالب را درست می‌بینیم ولی سابقه و لاحقۀ آن بکلی از چشم ما

پنهان میماند . ما فراموش میکنیم که پارسال مردم این حرف را شنیده و سال دیگر نیز خواهند شنید و بنابراین تأثیری نخواهد داشت .

این همان رادیوی تهران است که پارسال و پیرارسال از اصلاحات فرهنگی تعریف میکرد و روزنامهها نیز همان روزنامهها هستند که پیوسته از عکسها و اخبار ترقی و پیشرفت فرهنگ پر بودند .

این چه مملکتی است که همیشه سال پیشش بد بود و امسالش بحدکمال رسیده است .

اگر ایران واقعاً اینقدر سرعت و تندی ، یا بقول فرنگیها « با قدم های غول » رو بترقی میرود که اصلاحات و ترقیات پارسالش که در دوره و عصر خود مطابق گفتههای پارسال بی نظیر بوده نسبت بترقی و اصلاحات امسالش بد و نکوهیده بنظر می آید پس باید ایران از اروپا و امریکا که سهل است از ماه و خورشید هم با فر و شکوه تر و درخشان تر شده باشد .

افسوس که ابران را خراب و ایرانی را بیچاره نکرده است مگر این اصلاحات روزافزون !

وزیری که دوماه یا دوسال اختیاریک وزارتخانه را بدست میگیرد آیا میتواند بدون مجوز کافی اساسی را که پیشینیان او بنا نهاده و میلیونها پول این ملت فقیر را خرج آن کرده اند بهم زند و بجای آن بساط دیگری بگسترده ؟

او این علم کامل بیعیب را درتأسیس و تشکیل یک وزارتخانه از کجا پیدا کرده است که حق داشته باشد اساس پیشین را بهم زند و چه تعهدی میتواند بدهد که جانشین وی باهمین دلیل و منطق وی کارهای او را بهم نزده و کارهای دیگری را شروع نکند ؟

ممکن است چنین وزیر یا مدیری بگوید وظیفه من اینست که آنچه بد است از میان بردارم و آنچه خوب است بجای آن برقرارکنم و اگر عمر من یا مدت تصدی من وفا نکند که نقشه خود را با تمام رسانم تقصیر من نیست و مقصر آن کسی است که بعد از من می آید و بجای اینکه کارهای خوب و نقشه درست مرا تکمیل نماید آنرا

بهم زده تغییر می دهد .

جوابی که باین سخن میتوان داد اینست که وزراء و رؤسای پیشین نیز همین حرف را زده و وزرائیکه بعد می آیند همین حرف را خواهند زد و در این میان تکلیف ادارات کشور که مثل توپ فوتبال بین این وزیر و آن وزیر در رفت و آمد است چیست ؟ چه وقت کارهای این کشور بر پایه ثابتهای قرار می گیرد و آن وقتی که وزراء و متصدیان امور نقشه های یکدیگر را تصدیق کنند و هرکسی روی دیوار پیشینیان خود خشتی بگذارد و کاخ سعادت ایران را بالا ببرند کی خواهد بود ؟

کشور ما حالت مسجد افسانه ای حضرت سلیمان را پیدا کرده که میگویند گروهی از دیوان آنرا میساختند و چون قبل از غروب مسجد تمام می گردید و دیوان بیکار دوباره آنرا خراب و از سر شروع بکار میکردند و بدینجهت سالها طول کشید و مسجد تمام نشد .

تا کی بجای اینکه باصول تکامل معتقد باشیم هر روز و در هر کار انقلاب میکنیم و بجای اینکه اصلاحاتی که پیش از ما شده و مباحثات ریال و گرانها ترین چیز یعنی قسه تی از عمر ملت به بهای آن رفته است ، تکمیل کنیم آنرا بهم زده دست بکارهای تازه ای میزنیم که باید مدتی از عمر و مبلغی از پول کشور و ملت باز به بهای آن برود تا بجای کارهای اولی رسیده و آنوقت ما برویم و یکی دیگر آید و آنرا بهم بزند و نام آن را اصلاحات بگذارد ؟

شما هیچ دقت کرده اید که وقتی وزیر يك وزارتخانه عوض میشود رؤساء و کارمندان ادارات چه حالی دارند ؟ در آن روز خنده بر لب هیچکس دیده نمیشود ، دست هیچکس بطرف کار نمیروند ، همه را بهت زده ، وهمه ساکت نشسته اند . وقتیکه پرونده کار پیشین را کارمندی نزد رئیس خود می آورد و میخواید درباره آن توضیحاتی بدهد آقای رئیس میگوید : « بگذار به بینم چه میشود » زیرا همه میدانند که مقدرات ایشان و سر نوشت کارها در دست کسی تازه افتاده که حتماً برای خود نمائی تغییرات زیادی می دهد و کارها را زیر و رو و کارمندان را مثل سنگ ریزه باینطرف و آنطرف پرتاب خواهد کرد .

در اطراف قانون جدید مطبوعات

آزادی در حدود قانون

یا

قانون در حدود آزادی

نظر باینکه این روزها قانون جدید مطبوعات در شرف تدوین میباشد سزاوار است که گفتگو در اطراف آن زیاد بشود و هر کس نظری دارد چه بوسیله روزنامه و چه با نوشتن بکمیسونی که برای این منظور در وزارت فرهنگ تشکیل می گردد بنویسد تا اعضای کمیسیون مزبور و کسانی که باید بعداً آن را مورد مطالعه و تصویب قرار دهند از نظرهای مختلف آگاه شوند و اگر جائی برای ایشان مبهم و تاریک مانده باشد روشن گردد.

هر چند اعضای این کمیسیون عموماً مردم خوش نیت و پاک نظری هستند که خود در آزادی بالا آمده اند و بنا بر این جای هیچگونه بیمی نیست که ایشان قانونی بنویسند که برخلاف اصول آزادی باشد و از آن گذشته با نوشتن ایشان کار تمام نمی شود و باید مراحل دیگری را نیز که مهمترین آنها مجلس شورای ملی است پیماید ولی اینرا نیز نباید فراموش کنیم که آن فکری که موجب تشکیل این کمیسیون گردیده بقصد محدود ساختن بلکه جلوگیری از آزادی بوده است.

یعنی آن کسانی که از یکطرف خوشحال بوده اند که دیگر قدرتی بالای سر ایشان نیست که بر کارشان خرده گیری کند از طرف دیگر نگران بوده اند که اکنون ممکن

است بجای يك چشم مليونها ناظر اعمال ایشان بوده و بجای يك زبان زبانهای بیشماری کارهای ناروای ایشان را تقبیح کند و برای اینکه از اینجهت نیز تأمین داشته باشند فکر کرده اند که قانون جدیدی برای مطبوعات نوشته بوسیله آن بدهان نویسندگان روزنامهها پوزدبند بزنند و از این ببعده بجای پادشاه سابق خود دیکتاتور گردند ولی البتد با این تفاوت که :

پادشاه سابق افرآزآزادی جلوگیری نمود ولی در راه امنیت کشور و ارتباط نقاط مختلف آن بیکدیگر و بنا نهادن اسبابهائی برای ترقی مملکت و ایجاد کارخانهها و محصولات داخلی و جلوگیری از رقابت مصنوعات خارجی با آن و آزاد ساختن جامعه نوان و ترویج تعلیمات عمومی قدمهای بی مانندی برداشت .

نام ایران را بزرگ کرد بطوریکه تمام کشورهای جهان میهن ما را با چشم احترام مینگریستند و نمایندگان سیاسی ما را مثل نمایندگان کشورهای درجه اول و نیرومند دنیا میپذیرفتند که البته بعدها تاریخ ایران در برابری ارزش آنها با ستمهاییکه مأمورین ایشان کردند و با عدم برابری آن قضاوت خواهند کرد .

اما کسانی که اکنون بفکر چنین دیکتاتوری افتاده بودند انتظار داشتند « کار مجلس و اعتماد بدولت تمام شود تا بوسیله قانون مطبوعات افساری بر سر روزنامهها بگذارند که نفس از کسی بیرون نیاید » و این چرخ کجروش با اراده ایشان مخالف و خودشانرا از صندلی حکومت پرت کرد . لیاقت نداشتند که حتی بال دو تامگس را نیز از هم بازکنند و حکایت ایشان درست حکایت آن زنبورانی بود که میخواستند مانند زنبور عسل نزد مردم محترم گردند و چون دیدند زنبور عسل نیش میزند ایشان بنیش زدن پرداختند یعنی چون نتوانستند مثل زنبور عسل انگبین بدهند از نیش زدن از وی تقلید کردند و نتیجه این شد که مردم هر جا لانه ایشان را دیدند خراب کرده خودشان را با جاروب می کشتند .

ما منکر این نیستیم که مطبوعات نیز باید قانونی داشته باشد و ارباب آن در عرض و ناموس مردم مختار مطلق نباشند .

هیچ شکی نیست که همانگونه که صاحب شمشیر حق ندارد شمشیر خود را بموجب اراده خود برگردن مردم فرود آورد صاحب قلم نیز حق ندارد مطابق هوی و هوس خود

نوڪ قلم خويشتن را بسينه هر كه خواست فروكند. وجان ومال و ناموس هر سه عزيزند و بايد همان طوري كه براي حفظ جان ومال مردم قانوني موجود است براي حفظ عرض و ناموس ايشان نيز قانوني باشد ، و در دوره هاي مختلف اين کشور ديديم كه برخي از روزنامه ها حتي از قانون مطبوعاتيكه موجود بوده پيروي نكرده شرافت و ناموس اشخاص را بايما مال هوي وهوس خود نمودند و حتي ميتوان گفت كار را به بيشرمي و بيحيائي رسانيدند . پس بدون شبهه بايد قانون براي مطبوعات باشد و اجرا گردد اما چه قانوني ؟ قانوني كه در حدود اصل آزادي وضع شده باشد. نه قانوني كه مغز يك يا چند نفر استبدادپيشه براي حفظ فعال مايشائي دو روزه تصدي ايشان و كوبيدن دهان مردم با مشت قانون وضع کرده باشد.

خوشبختانه جاده اي كه اكنون ما ميخواهيم بيمائيم ديگران پيش از ما آنرا كوبيده و هموار کرده اند .

ما بايد نخست بدانيم كه ميخواهيم مطابق کدام اصل از اصولي كه در دنيا موجود است زندگي كنيم؟ حكومت ما ميخواهد چه روشي اتخاذ كند؟ دموكراسي يا ديكتاتوري؟ مشروطه يا استبداد ؟

البته هيچيك از رجال ما نيستند كه آزادي خواه نباشند ولي در كليات و همين كه پاي جزئيات به ميان آمده ام از آن منحرف مي شوند و براي بستن زبان اعتراض بمغالطه و سفسطه ميپردازند .

آزادي و حقوق بشر در دنيا اصول و قواعدی دارد بايد ديد در ممالكي كه با اين اصول اداره مي شود مطبوعات چه سبك و روشي دارند . و بدون مغالطه و سفسطه آنرا پيروي كرد .

ممکن است کسانی كه مایل زدن افسار بر سر مردم می باشند بگویند وضع کشور ما با ديگر کشورها فرق دارد . ملت ما غير از آن مللي است كه حق دارند از آزادي كامل متمتع گردند . مغالطه و سفسطه نيز همين است در هر جای دنيا آزادي مردم را

خفه کرده و ایشان را زیر شکنجه گذاشته‌اند با اینگونه حرف‌های خود را تأویل دادند .

هیچ مستبدي نگفته است چون من مردی خودخواه و خودپسند هستم همه مردم باید بنده و برده من باشند. هیچ ظالم ستمگری نگفته است من برای این ظلم و ستم پیشه کرده‌ام که آدمی بدجنس و ستمگرم . بلکه همیشه کارهای زشت خود را با الفاظ زیبایی تأویل داده و شاید هم خودخواهی که غریزه هر بشری است موجب شده بوده است که بصدق گفتار و درستی کردار خود معتقد باشند .

یکی از اشتباهات بزرگی که در مملکت ما می‌کنند اینست که تصور می‌کنند هر چه بصورت قانون در آمد درست است .

قانون که از آسمان نیامده . مردم وضع کرده‌اند ، مردم خوب قانون خوب وضع می‌کنند و مردم بد قانون بد .

خوب و بد که با الفاظ و مواد قانون تغییر نمی‌کنند، ظلم و ستم که با تصویب يك مجلس حق و عدالت نمی‌گردند . قید و بند که با گردش قلم و قیام و قعود حریت نمی‌شوند ، پس آن قانونی خوبست که مطابق اصول عدالت و در حدود اصل آزادی و حقوق بشر وضع شده باشد نه آن آزادی و عدالتی که در حدود قانونی باشد که برای منظورهای ناروایی وضع گردد .

البته می‌توان قانونی نوشت که بموجب آن کسی یارای گفتار نداشته باشد و بعاوینی امثال «نشر اکاذیب» «تهییج افکار عمومی» «شورآیدن آرامش کشور» «مخالفت با مصالح مملکت» و غیره با کوچکترین حرفی مردم را گرفت و بتنگنای زندان انداخت ولی ملتی که چنین قانونی دارد ملت آزاد و خوشبختی نخواهد بود و هیچوقت ترقی فکری و علمی نخواهد کرد .

غالباً از کسانی که طرفدار محدود ساختن آزادی مطبوعات هستند می‌شنویم که می‌گویند «این مردم را نمیشود بی‌افسار را گذاشت» این‌ها فکر نمی‌کنند که پس از آنکه بسرمردم افسار زدند آن افسار به دست کی می‌دهند؟ و در این مدتی که ما آزمایش

کرده ایم چه وقتی صلاحیت کسانی که افسار نویسندگان و طبقه روشنفکر کشور را که بمثابة مغز جامعه هستند در دست داشته اند از کسانی که افسار شده بودند بیشتر بوده است. باز تکرار می کنم که ما طرفدار هرج و مرج نیستیم ما معتقدیم که باید در همه چیز نظم باشد و مطبوعات هم نظم و ترتیبی داشته باشد و این منظور جز با داشتن يك قانون مطبوعات حاصل نتواند شد ولی قانون مطبوعاتی که مردم خیراندیشی در سال ۱۳۲۶ هجری وضع کرده اند داریم . باید دید نواقص آن چیست و رفع کرد . باید قانونی داشته باشیم که با اندازه کافی آزادی قلم را تأمین کرده و ناموس و حیثیت اشخاص را از تعرض مصون و مصالح عالیه کشور را از دستخوش هوی و هوس در امان دارد . بیش از این چه میخواهند ؟ آقا یانیکه بفکر محدود ساختن آزادی قلم افتاده اند از چه میترسند ؟

هیچیک از مدیران و نویسندگان روزنامه های ما نمیخواهند مانع ترقی و تعالی کشور گردند . رئیس دولت اگر وقتی احتمال داد که چیزهایی برخلاف مصالح کشور در روزنامه ها نوشته شود یا چیزی در جراید دید که موجب اغتشاش افکار مردم و مانع پیشرفت کار دولت و بضرر میهن عزیز ما تمام میشود همینقدر کافی است که مدیران روزنامه ها را احضار و بدیشان عیب آن کار را گوشزد کند . همه از جان و دلفرمایش او را خواهند پذیرفت ، زیرا هیچ ایرانی نیست که برخلاف مصالح میهن خود قلمی یا قدمی بزند .

پس چه احتیاج است باینکه قانون مطبوعات جدیدی را درست و چنان سخت کنند که هیچکس جرئت سخن گفتن نداشته باشد و اوضاع سابق دوباره تکرار شود. عیب کار سابق چه بوده ؟ فقط آزاد نبودن مطبوعات . اگر پادشاه سابق مطبوعات را آزاد می گذاشت مردم از خرابی کار ادارات صحبت می کردند. خوب و بد را می گفتند کار باینجا نمی کشید زیرا متصدیان امور و امورین می دانستند شاه و مردم از کوچکترین کار ایشان خبر دارند و مواظب کار خود میشوند . روزیکه شاه سابق رفت و مردم تصور کردند آزاد شدند وضع پیشین چه فرقی کرد

و مردم چه آزادی بدست آوردند؟ تنها آزادی قلم حالا اگر این آزادی را نیز از ما بگیرند دیگر چه داریم؟

گوئی تمام این بساطها برای آن چیده شده بود که پادشاه سابق رفته و چندماهه آزادی قلم داده شود که هر چه بخواهیم بشاه سابق بد گفته راست و دروغی بهم بافته تمام تقصیرها و خرابکاریها را بگردن وی بیندازیم و باز دهانمان بسته شود.

اگر اینطور باشد باید گفت صدرحمت بزمان شاه سابق زیرا در آنوقت لاقول وزراء و مأمورین از یکنفر ترس داشتند و تا اندازه‌ای عنان یکران نفس را نگاه میداشتند ولی اکنون اگر همین آزادی هم از بین رفت چه چیز ایشانرا از انجام دلشان خواست باز خواهد داشت؟

رئیس محترم دولت که خود شخصی دانشمند و آزادفکر هستند باید این فکر را بکنند و بعد قانون مطبوعات را بمجلس ببرند، مجلس شورای ملی نیز باید متوجه سنگینی مسئولت خود بوده بدانند که راجع بیکی از مهمترین ارکان آزادی و مشروطیت میخواهد رأی بدهد.

وزراء و وکلا باید بدانند که ایشان همیشه وزیر و وکیل نیستند پس باید قانونی بگذرانند که در آنوزی که وزیر و وکیل نیستند نیز بتوانند با آن زندگی کنند.



سر مقاله

از شماره ۶۸ آینده ایران مورخ ۲ دی ۱۳۲۰

زبانهای محلی و وحدت ملی

چند روز پیش ورقدای بدستم افتاد که با یکی از زبانهای محلی نوشته و چاپ شده بود، مطالعه این ورقه مرا باندیشه دور و درازی انداخت و بیادم آورد که وقتی در یکی از ایالات فرانسه ورقدای بزبان محلی انتشار یافت و دادگاه آن ورقه را توقیف و صاحب آنرا محکوم بزندان و پرداخت جریمه نقدی نمود.

کشور فرانسه مهد آزادی است، آزادی از آنجا بتمام نقاط جهان رسیده است، واضع حقوق بشر و اصول آزادی در دنیا ملت فرانسه است، فرانسه آزادی را جزء قوت خود می داند و بدون آن نمیتواند زندگی کند ولی شخصی را که بخواهد بیکی از لهجه های محلی چیز بنویسد محبوس و جریمه می کتد زیرا وحدت ملی و سلامت کشور و تمامیت خاک فرانسه مقدم بر همه چیز است ملت فرانسه وقتی می تواند از اصول آزادی متمتع گردد که استقلال داشته باشد و وقتی استقلال حقیقی خواهد داشت که نیرومند باشد و وقتی نیرومند خواهد بود که همه دارای یک روح، یک منظور کلی و یک زبان باشند.

در دنیا هیچ ملتی نیست که همه دارای یک زبان و یک لهجه باشند و اگر چنین چیزی ممکن بود اصلا زبانهای مختلف بوجود نمی آمد زیرا مطابق عقیده تمام دین-داران دنیا بشر از یک اصل بوجود آمده و در بدو امر بیش از یک زبان نداشته است.

ولی وقتی که جماعت و گروه گروه مردم از هم جدا شدند خواه ناخواه هر جماعتی که با هم علیحده زندگی می کند زبانشان با آن جماعت دیگر که با هم علیحده زندگی می نمایند تحت عواملی که فعلا مجال ذکر آنها نیست فرق خواهد کرد و بنا بر این ممکن نیست که در دنیا کشوری باشد که شهرستان های جنوب و شمال و شرق و غرب آن دارای يك زبان و يك لهجه باشند. ولی مردم خردمند و روشن فکر هر ملتی برای اینکه ملیت ایشان از هم متلاشی نشود اساسی ریخته اند که وقتی انسان درست فکر می کند می بیند از زیباترین اساس های اجتماعی بشر است و آن اینست که **يك زبان فصیح را برای خود تعیین کرده اند که اهل هر شهرستانی جز با آن زبان چیزی ننویسند مگر مردم بی سواد نادانی که زبان فصیح و کتابتی رسمی مملکت را نمی دانند.**

عجب اینست که اعراب در ایام جاهلیت نیز که درجه عقل و ادراکشان از اسمشان پیدا است بدین نکته پی برده بودند و چون خط و سواد نداشتند که زبان کتابتی خود را بوسیله کتاب و دفتر نگهداری کنند و از اینکه پراکندگی قبایل و عشایر زبان را از یکدیگر دور و ملیتشان را نابود کند می ترسیدند تمام قبایل سالی یکی دو مرتبه در یکجای معین مثل عکاظ و غیره جمع میشدند و هر قبیله ثی شاعر و یا خطیب خود را معین می کردند در میان جمع با زبان « فصیح » یعنی زبان علمی و ادبی که مفهوم تمام قبایل بود سخنرانی کند و یا اشعار خود را بخواند و کسانی نیز معین می شدند که در میان ایشان قضاوت کرده بهترین شاعر یا ناطق را برای آن سال تعیین کنند و بدین ترتیب زبان فصیح خود را نگاه داشتند تا محمد بن عبدالله (ص) ظهور کرد و آنرا بهمان زبان فصیح که زبان اهل حجاز و مفهوم و معتبر نزد تمام عرب بوده آورد و ملیت عرب را آنطور محکم نمود که يك چندی بر تمام دنیا سیادت کردند و زبانشان اکنون هم زبان علمی و ادبی کشورهای مشرق است و مطابق عقیده من که مسلمانم تا روز قیامت نیز بدان قوت خواهد ماند زیرا زبان قرآن است و باید بماند.

حالا فکر کنید اگر آن قبایل بزبان های قبایلی و لهجه های محلی خود شعر می گفتند و نطق می کردند و يك زبان فصیح و معینی نداشتند که زبان علمی و ادبی ایشان

باشد قرآن به چه زبانی می‌آمد که ملت عرب از آن استفاده کنند و وحدت ملی خود را روی چه شالوده‌ئی می‌ریختند که دارای آن افتخارات تاریخی گردند. در صورتی که يك ملت جاهلی در تاريخ‌ترین ادوار تاریخی خود اینقدر فهمیده است که شیرازه وحدت خود را بوسیله حفظ زبان فصیح خویشتن نگاهداری کند چه منطق و برهان و کدام ایمان و وجدانی بما اجازه میدهد که در این موقع باریک با زنده کردن لهجه‌ها و زبان‌های محلی شیرازه وحدت خود از هم پاشیده با دست خود تیشه بریشه ملیت خود بزنییم.

نگارنده این سطور خود دارای يك لهجه محلی هستم که مردم مرکز یا سایر شهرستان‌های ایران آن‌را نخواهند فهمید آن لهجه لارستانی است **ولی اگر امروز کسی با زبان لاری و رقه‌ئی چاپ کند او را خائن میدانم.**

اتفاقاً وقتی هم مقاله‌ئی در این موضوع نوشته و پیشنهاد کرده بودم که مردم باسواد و روشن فکر هر شهرستان یا ناحیه‌ئی بکشند که زبان‌های محلی را از بین برده و حتی در خانواده خود نیز با زبان مرکزی یا فصیح صحبت کنند و حتی نوشته بودم که امروز عیب این زبان‌های محلی بخوبی معلوم نیست ولی اگر وقتی حکومت مرکزی ضعیف شد و یکی از بیگانگان با بیک گوشه مملکت گذاشت عیب و خطر آن معلوم خواهد شد این مقاله را بیک دو مجله معروف آن وقت دادم و هیچکدام چاپ نکردند و اساساً عیب دوره پیش نیز همین بود که از بردن نام درد می‌ترسیدند در صورتی که باید دردها را گفت شاید کسی راه علاج آنرا پیدا کند.

بنده در این موضوع مطالعات زیاد کرده و دست‌آویزهایی که سیاست از این راه برای از هم پاشیدن شیرازه يك ملت پیدا کرده است خوانده و دیده‌ام علت اینکه از دیدن چنین ورقه‌ئی میلرزم همان مشاهده و اطلاعات است بزرگترین شیرازه وحدت يك ملت وحدت زبان آن ملت است و کسانی که در نقاط دور دست کشور از ضعف حکومت مرکزی استفاده کرده برای اجرای هوای نفس یا گول زدن مردم بی‌سواد دست بچین‌کاری می‌زنند بدانند که بخود و خانواده، خود، بافتخارات آباء و اجداد و بعظمت کشور خویش خیانت می‌کنند. این ابرهای تیره از افق حیات ملت ایران برچیده خواهد شد تمامیت خاک ما و استقلال ما از طرف دو دولت همسایه تأمین و ضمانت شده و بنا بر این آشوب - طلبان از این کار جز ننگ و بدنامی چیزی نخواهند اندوخت و این ورقه‌های سیاه بمثابة اسناد خیانت ایشان در دست ملت ایران باقی خواهد ماند و از خودشان گذشته اولادشان نیز در میان نسل آینده از کارهای زشت ایشان شره‌گین و سرفکنده خواهد بود.

درفکر همه چیز هستیم جز درفکر ایران

هیچ فراموش نمیکنم آنروزی را که گفتند شاه بسمت اصفهان حرکت کردد و نیروی متفقین وارد مرکز خواهد شد . آنروز تمام مردم را بهت و حیرت فرا گرفته بود و تا سه روز من دقت می کردم به بینم لبخند بر لب کسی دیده میشود و جز در روز سوم که در چهارراه اسلامبول سه جوان کلیمی دیدم که بیکدیگر تنه زده می خندند دیگر من خنده از کسی ندیدم . خوانندگان تصور نکنند که من میخواهم با این جمله بکلیمها گوشه‌ئی زده چنین وانمود کنم که ایشان غم ایران ندارند یا عنصری جدا از عناصر دیگر ایران میباشند هر کس مرا میشناسد میداند که من معتقدم که دیانت هیچگونه دخلتی در ملیت ندارد و تمام کسانی که ملیت ما را تشکیل میدهند چه گبر و چه یهود و چه مسیحی و چه مسلمان همه ایرانی هستند و در حقوق اجتماعی ایشان هیچگونه تفاوتی نیست و البته همه وطن خود را دوست میدارند و بدون شبهه از سعادت کشور خود شاد و از بدبختی آن افسرده و غمگین میشوند .

باری در آن چند روز من تمام مردم را محزون و غمگین میدیدم « مگر کسانی که شاید بایشان وعده وزارت داده شده بود » و از شما چه پنهان که از این حزن و اندوه که علامت حس میهن پرستی و شرافت دوستی بود شاد میشدم .

چند روز گذشت و « آزاد شدیم » و نسیم جانبخش آزادی میوزد » و « الحمدلله دیوار زندان شکست » و امثال این جملات در جراید منعکس شد . از شهرستانها نیز

پشت سر هم اخبار نا امنی و بی‌نظمی رسید و کم‌کم گروهی که قدرت حکومت سابق ایشان را سر جای خود نشانده بود باور کردند که شیرازهٔ انتظام سابق از هم گسیخته شده و ممکن است بازار آشفته بیست سال پیش روی کار آید .

از آنوقت دیگری آشنايان بیست سال قبل بودند که سر وقت آدم آمده پیشنهادهای گوناگون میکردند .

« آقا وقت کار است ، آن دوره گذشت ، نباید تنبلی کرد ، اگر بنشینیم دیگران می‌برند . »

اینها بود جملاتی که انسان از کسانی که سابقاً دستی در سیاست بافی داشتند و در کارگاه وثوق الدوله لقب « هوچی » برای ایشان ساخته بودند میشنید .

ودرست بخاطر دارم که روزی یکی از رفقا بدیدن من آمده بود و اولین اعتراضی که به من کرد این بود که چرا عکس پادشاه سابق را از توی اطاقم برنداشته‌ام . گفتم « من که دیرتر از همه گذاشته‌ام بگذار دیرتر هم بردارم » .

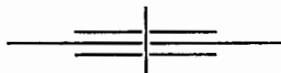
بعد رفیق ما شروع کرد بشرح نقشه‌هایی که طرح کرده و رلهائی که در نظر دارد بازی کند و از من خواست که در اجرای آن نقشه‌ها با وی شرکت کنم .

من مدتی باو نگر بسته جوابی ندادم . گفت چرا جواب نمیدهی ؟ گفتم فکر می‌کنم ، پرسید چه فکری میکنی ؟ گفتم فکر میکنم که کشور ما شبیه بخانه‌ایست که بر سر ساکنینش خراب شده ، سنگ و آجر و خاک در هم ریخته و تیرها روی تپه‌های خاک و سنگ و آجر توده شده‌اند و برخی از این ساکنین بجای اینکه از وضع نکبت‌بار خود غمگین باشند یا بحال زار برادران ناتوانشان که در زیر توده‌های خاک و سنگ درمانده‌اند گردید کنند بفکر افتاده‌اند که از مصالح خانده چیزی قاچاق کرده یا از جیب و بغل برادران ناتوان خویش چیزی ببرند بعبارت دیگر حالت ما و کشورمان اکنون مانند کشتی نشستگانی میماند که باد مخالف برایشان وزیدن گرفته و کشتی در شرف غرق گشتن است و بعضی از مسافران بجای اینکه در فکر نجات کشتی باشند و یا لاقول فکر کنند که خود و چند نفری را از غرقاب بلانجات دهند همت بر این گماشته‌اند که از متاع

• مسافران چیزی بیغما ببرند و شما بنظر من یکی از آن کسان هستید .
گفت: معلوم است اگر من نبردم دیگری می برد. گفتم تو نبر تا دیگری هم نبرد
اگر این منطقی که امروز در وجود ما حکومت می کند معکوس شود همه چیز کشور ما
درست خواهد شد . اگر بجای اینکه هر کس فکر می کند که اگر من نکنم دیگری
می کند همه کس بگوید من نمی کنم تا دیگری نکند یا بدکاری دیگران مجوز بدکاری
من نمیشود و آن منطق پلید نخستین از میان مردم رخت بر بندد کشور ما از این حال زار
بیرون می آید .

گفت چنین چیزی شدنی نیست و تو خودت نیز مثل همه مردمی . گفتم نمیخواهم
خود را با این سخنان تبرئه کنم ، البته منم اگر از مردم بدتر نباشم مثل همه مردم
ولی آیا نباید گریست بر آن کشوری که همه مردمش مثل من و تو و من و تو نیز مثل
همه مردمش تصور کنیم که میتوانیم کاخ آبادی خود را بر روی پایه خرابی دیگران
بنا کنیم .

کشوری که راههای ارتباطش از هم قطع شده، امنیت بی نظیرش از میان رفتند،
ایلات و عشایرش گردن از اطاعت مرکز پیچیده ، دستهای ناپاکی برای از هم پاشیدن
شیرازه وحدتش از آستین بیرون آمده ، کلاغهای منحوس ویرانی بر هر گوشه از
دیوارهایش نشستند و صدای منحوس خرابی و ویرانی بلند کرده اند مردمش باید اینطور
فکر کنند و با این منطق پلید که «اگر من نکنم دیگری می کند» بخرابی آن کمک کرده
و در ویران ساختن آن بریکدیگر سبقت جویند؟



سر مقاله

از شماره ۸۰ آینه ایران مورخ ۱۵ دی ۱۳۲۰

نویسنده اجتماعی

دانشمندان فن روانشناسی برای اینکه تبعات خود را در شناختن روان بمنصه تحقیق برسانند دو طریقه دارند :

یکی مطالعات درونی و دیگر تحقیقات خارجی . مطالعه درونی اینست که اشخاص در امیال واهواء واحساسات و خیالات خود دقت کرده آن کیفیاتی را که در حالات روحی خود می بینند باصطلاح اهل فن « تمثیل » یعنی نمونه قرار میدهند و بعد در خارج یعنی در اشخاص دیگر نیز مورد مطالعه قرار داده آنگاه حکم میکنند که حالات روحی بشر اینطور است .

من میخواهم در این مقاله همین روش را پیش گرفته با مطالعات درونی و پی بردن بنقاط ضعف خود و تطبیق آن بادیگران از روی آثاری که از ایشان میخوانم يك نتیجه کلی بگیرم .

بنظر من بزرگترین عیبی که در نویسندگان اجتماعی مشرق زمین موجود است جنم و مزاج گوئیست ومعلوم است که وقتی يك نویسنده اینقدر قوت نفس نداشته باشد که آنچه را که معتقد است بنویسد و بخواهد رعایت احساسات مردم را کرده آنچه را ایشان دوست دارند بنویسد و نه آنچه خود بدان معتقد است جامعه از وجود وی استفاده مطلوب نمیکند . چه فرق است بین آن طبییی که او را برای معالجه بیماری

میآورند و او بجای اینکه نخست درد بیمار را تشخیص داده بعد دوائی که داروی درد اوست برای او بنویسد نگاه بمیل و ذوق او کرده چیزی نسخه کند که او دوست میدارد ند آنچه برای او مفید است و آن نویسنده‌ئی که بادعای خود برای هدایت افکار جامعه قلم را بدست میگیرد و آنوقت بجای اینکه مصلحت آنرا در نظر بگیرد سعی کند که مطابق احساسات وی چیز بنویسد تا باصطلاح وجهه ملی پیدا کند؟

همانطوری که از معالجه آن پزشک بیماری و ناتوانی بیمار زیادتر میشود و از راهنمایی این هادی افکار نیز جز زیادت گمراهی مردم نتیجه دیگری حاصل نخواهد شد. متأسفانه این عیب یعنی مزاجگوئی برای جلب محبت جامعه و انحراف از حقیقت‌نمائی در اغلب نویسندگان خاور زمین موجود است و بدبختانه در ایران این درد قدیم است و از نویسندگان گذشته در خطبا و راهنمایان مذهبی نیز بوده است.

خطیب ما وقتیکه پای بر منبر مینهد بجای اینکه آنچه در دل دارد و بدان معتقد است صریحاً و پوست‌کنده بگوید نگاه میکند ببیند مردم از چه خوششان میآید و همانرا میگوید و بجای اینکه مردم را با بیانات خود راهنمایی نماید ایشان را گمراهتر میکند. خود من مکرر دیده‌ام که مسائلی از فقهی پرسیده‌اند و او بجای اینکه حقیقت مسئله را بگوید نگاه به میل سؤال‌کنندگان کرده مطابق ذوق ایشان فتوی داده است. نویسنده اجتماعی ما وقتیکه یکران قلم را در میدان نویسندگی بجولان میآورد غالباً نگاه میکند که رگ خواب مردم را پیدا کند و بجای اینکه با نیشتر قلم ایشان را از خواب غفلت بیدار کند، ایشان را خواب خرگوشی میدهد و اگر نویسنده بسیار با ایمان و مخلصی باشد طوری مطالب را دو پهلو و نارسا مینویسد که آخر در گفته‌های وی حق از ناحق معلوم نشود و این بیش از يك علت ندارد و آن اینست که از احساسات جامعه میترسد. غافل از اینکه يك نویسنده وقتی می‌تواند بر اریکه بزرگی و اشتهار تکیه زند که بجای احساسات مردم مصلحت ایشانرا در نظر بگیرد. شکی نیست که آن خطیب یا عالم مذهبی و یا نویسنده‌ئی که بر خلاف میل و موهومات مردم حرف میزند موقتاً طرف نفرت و بغض جامعه قرار می‌گیرد ولی بعد از

آنکه ابرموهومات از آسمان احساسات مردم برچیده شد و آفتاب حقیقت درخشیدن گرفت آن شخصی که پرده اوهام و خرافات یا احساسات ناروا با شمشیرزبان یا نیزه قلم او ازهم دریده شده است بزرگ و نامی خواهد گردید .

نظری بزندگانی ولتر و روسو افکنید ، مراجعه ئی بتاریخ حیات غزالی و فخر- رازی کنید تا بدانید که سر بزرگی ایشان چیست .

چرا دور برویم سیدجمال الدین اسدآبادی و شیخ محمد عبده را هنوز بعضی از خوانندگان بخاطر دارند .

این دو رادمرد بزرگ عالم اسلام فقط بواسطه اینکه با احساسات وموهوماتی که درمیان مسلمانان حکومت می کرد و قعی نگذاشته و درمیان گردبادهای مخالف مشعل حقیقت را بلند کردند مدتها در جامعه مسلمانان بدنام و منفور بودند . بر ضد ایشان کتابها نوشته شد ، انجمنها تشکیل گردید ، چماقهای تکفیر بلند شد ولی ایشان ازهمه آنها هراس بخود راه نداده با زبان و بنان به بیان حقیقت پرداخته و بالاخره طوری از میدان مبارزه بیرون آمدند که تا شرق شرق است نام ایشان جاویدان و باقی خواهد ماند .

ما اینرا میدانیم ولی معذالك نفس ضعیفمان بما اجازه نمیدهد که با موهومات و خرافاتی که در میان مردم حکمفرماست مبارزه کنیم زیرا قوت نفس و پیروی اراده خدا داد است و متأسفانه در ما نیست .

البته آنچه در ما خلق نشده است نمی توانیم با زور بدست آوریم ولی آنچه در اختیار ماست اینست که اکنون که آن نیرو و قوت نفس در ما نیست که برای اظهار حقیقت با موهومات و خرافات یا احساسات دور از منطق مردم مبارزه کنیم لاقبل بوجدان و ملت خویش خیانت نورزیده بر خلاف مصالح میهن و هم میهنان خود چیز ننوشته و مردم را اغوای بجهل نکنیم .

عقیده کیهان

ما از همان ساعت که مقالات آقای نفیسی با داره رسید این هیاهوئی که برای انتشار آن در شهر پیچیده است پیش بینی می کردیم و چنانکه در مقدمه مقاله آقای مصور رحمانی نوشته بودیم برای همین منظور هم آن را چاپ کردیم زیرا یکی از شاهکار روزنامه نویسی همین است که موضوعی که ارتباط با احساسات مردم دارد روزنامه نویس مطرح کرده و بوسیله آن اعصاب خوابیده را بیدار می کند و راه بحث و گفتگو و مناظره و مباحثه و تحقیق باز نماید .

خوشبختانه با درج این مقالات بیش از آنچه انتظار داشتیم نتیجه گرفتیم ولی چیزی که موجب تأسف است این است که اخلاق اجتماعی در این شهر بسیار ضعیف است و مردم همینکه يك حرفی برخلاف میل خود شنیدند فوراً بگوینده تهمت و افترا زده زده دهن بفحش و ناسزا می گشایند .

آقای نفیسی از نگارش این مقالات قصد توهینی بایران و ایرانیت نداشته و مقالات بیشماری که پیش از این در روزنامه های مختلفه تهران نوشته اند همه شاهد احساسات شدید وطن پرستانه ایشان است و از جمله مقاله ایست که در همین شماره چاپ شده و چنانکه خودشان هم در یکی دو مقاله بعد نوشتند قصدشان از طرح این مقدمه رسیدن به نتیجهئی بود که مردم مجال رسیدن بدان را بایشان ندادند ،

اما در عین حال که متأسفیم چرا عدهئی بجای اینکه جواب آقای نفیسی را با دلیل و برهان بدهند بایشان تهمت زده و ناسزا گفتند خوشحالیم و البته آقای نفیسی نیز در این خوشحالی با ما شرکت دارند که هنوز احساسات ملی بدین جوش و خروش در

میان ایرانیان موجود است ایرانی با فشار زیادی که در بیست ساله از حکومت ملی خود دیده اینطور بشعائر ملی و بزرگان خود علاقمند است که تاب شنیدن يك كلمه برضد آنها را ندارند و اگر کسی دهن برخلاف آن گشود با مشت دهان او را (هرکس باشد) خرد میکنند و در آن ساعت منطق و تعقل را فراموش مینمایند. ملتی که اینطور بشرافت ملی و مفاخر قدیم خود پای بند است و کسانی را که اساس افتخارات او را گذاشته اند به حد پرستش احترام میگذارد مردنی نیست و صرصر حوادث نخواهد توانست که کاخ استقلال و ملیت او را متزلزل سازد و نیرومندترین دستی از پاشیدن شیرازه وحدت او عاجز خواهد بود.

در این چندروزه بقدری مقاله در این موضوع با داده ما رسیده است که اگر ما بخواهیم آنها را چاپ کنیم برای مدت یکسال بلکه بیشتر تمام صفحات روزنامه ما را خواهد گرفت و نظر باینکه ما امروز مطالب اجتماعی لازمتر و آنی تر داریم ناچاریم که از درج بقیه آنها خودداری کرده و با تقدیم تشکر از نویسندگان آنها معذرت بخواهیم و چندکلمه عقیده خود را نیز در اطراف این قضیه اظهار کنیم :

اگر ما بنقشه ایران در زمان داریوش یا ملکشاه و سنجر نگاه کنیم می بینیم حدود ایران از دیوار چین تا بوسفور و دریای روم و از دره سند تا ماوراء قفقاز وسعت دارد . ایرانیان این خاک وسیع را یکی پس از دیگری بهم پیوسته و آنرا نگه داشته و اداره کرده اند، نکته مهم اینجاست که آنها را نگاهداری و اداره کرده اند . جهان گیری آنقدرها مشکل نیست و هر قوم وحشی می تواند ولی مسئله مشکل جهاننداری است . چند دقیقه چشمان خود را فرو بسته این ممالک طویل و عریض را در ذهن خود حاضر سازید آداب و رسوم مختلف آنرا در نظر آورید و بعد وسایل ارتباط و نقلیه و اسلحه آن زمان را بیاد آورید آنوقت خواهید دانست که ایرانیان در اداره کردن این دنیای وسیع که طی مسافت آن بیش از یکسال وقت لازم داشته چه معجزی بکار میبسته اند .

نظری بکشورهای متصرفی امروز انگلیس بکنید کشتی های کوه پیکر و هزاران

وسیله دیگر او را در نظر بیاورید و آنها را با وسایل کشورهای متصرفی مقایسه کنید با صدها تشکیلات اداری و قضائی متخصصین زبردست و مدیران بی نظیر آن ملت که برای ساختن این مستعمرات تربیت می شوند پیش چشم خود حاضر کنید بعد انقلابات و اضطراباتی که دائماً در مستعمرات او رخ میدهد بیاد بیاورید آنکه خواهید توانست بنوع ملت ایران در ایام هخامنشیان و سلجوقیان پی ببرید .

در زمانی که باید با اسب و الاغ طی منازل و مراحل کرد. با شمشیر بجنگ رفت و حربه مهاجم و مدافع هر دو یکیست . وسایل مخابرات و ارتباط با مرکز کمتر از چندین ماه نمی تواند وظیفه خود را انجام دهد .

حمل و نقل آذوقه بدان اندازه سخت است که تصورش را نمی توان کرد. نگه داری این مملکت وسیع و مملکتی که يك طرفش اسلامبول و يك سمتش در سند و سمت دیگرش سبیره و ماوراء قفقاز است يك اخلاق فوق العاده عالی و بلند و يك شجاعت بیمانند و يك هوش و حوصله به پهنای فلک و يك عدالت فوق العاده زیاد و يك بی طمعی و پاکدامنی بیمانند رجال و يك وطن پرستی و اخلاص و ایمان بی نظیر و وحدت و هم پستی فوق العاده ملت میخواهد و اقامه دلیل و برهان برای انکار آن مغالطه و سفسطه است و نزد هر خردمندی مردود و نامطبوع خواهد بود .

اما اینکه در این اواخر بذهن بعضی از معاصرین افتاده است که سلطان محمود غزنوی و ملکشاه سلجوقی و محمد خوارزمشاه و نادرشاه افشار ترك بوده اند حرفی است که بعضی از مستشرقین اروپا که در ظاهر عالماند و متنبع و در باطن جاسوس اند و بد اندیش برای کوچک ساختن و تحقیر ملیت مادرست کرده اند و هیچ عاقلی آنرا در ترازوی خرد خویش وزنی ننهد .

کشور ایران از يك ایل و طایفه تشکیل نشده و نشده بوده است که نگاه کنند و ببینند نژاد فلان آدم از این ایل است یا از ایل دیگر . مملکت ایران يك کشور متمدنی بوده است مثل فرانسه و امریکای امروز . همانطوریکه کسی کار بهرگ و ریشه رجال این دو مملکت ندارد در ایران نیز کسی کار بهرگ و ریشه اشخاص نداشته و ندارد و این

حرفی است که بتازگی گروهی برای منظوری درست کرده اند .

اگر محمد خوارزمشاه و محمود غزنوی و سنجر سلجوقی ایرانی نبوده اند برای اینکه نژادشان ترك بوده پس شاهزادگان قاجاریه و صفویه هم ایرانی نبوده اند. آقایان تقی زاده و کاظمی و بسیاری از کشورهای فرنگ نیز انگلیسی و اسپانیایی و بالاخره اهل مملکت خود نیستند .

راستی چقدر جای تأسف است که متجددین ما همینکه يك كلمه از مستشرق فرنگی شنیدند بطوری آنرا آویزه گوش هوش می کنند که حاضر نیستند حرفی در مقابل آنها بشنوند و از آن جمله اینست که بعضی از فرنگی مآبهای ما دوره سلجوقی و غزنوی را که یکی از پرافتخارترین تاریخ دنیاست بیپایانه اینکه ترك بوده اند جزء دوره عظمت ایران ذکر نمیکنند و از ساسانیان یکدفعه میپزند به دوره صفویه ؟

مردمی که کشورشان ایران بوده افتخار بکدخدائی ایران میکردند ملیت ایران را ایشان زنده کرده اند و زبان و ادبیات فارسی را ایشان از قبر برانگیخته اند و تمام بزرگان شعر و ادب از فردوسی گرفته تا سعدی پرورده تربیت ایشان بوده اند و از ایران گذشته زبان فارسی را بتمام دنیای متمدن آنروز برده اند بطوریکه مدتها بعد از ایشان زبان فارسی زبان رسمی تمام شرق وسط و یکقسمت از اروپا بوده، چگونه ایرانی نبوده اند ؟

این است عقیده روزنامه کیهان و این است آنچه ما میخواستیم خود بعد از ختم مقالات آقای نفیسی بنویسیم که چون دیدیم کار از مناظره بمشاجره و از مباحثه بفحش و ناسزا بيك نویسنده فاضلی رسیده است از درج مقالات دیگران صرف نظر نموده و گفتگورا با آن یعنی رأی و عقیده خود ختم میکنیم و چنانکه در بالا هم نوشتیم یقین داریم که آقای نفیسی خودشان هم با ما هم عقیده هستند و اگر مطالبی تحت تأثیر احساسات آنی نگاشته اند با اندکی فکر و مراجعه بمقالات و نوشته های سابق خود بفکر و عقیده سابق خود راجع به بزرگی و عظمت پادشاهان بافر و شأن ایران برخواهد گشت.

بسبک مطبوعات

ولی

نه بزبان مطبوعات

ما وقتی در اوراق کهن تاریخ نگاه می‌کنیم مطالبی می‌بینیم که از لحاظ سبک و اسلوب شبیه به بعضی از مطالب مطبوعات اصطلاحی امروز است. مثلاً شما اگر در مقالات مقامات حمیدی دقت کنید خواهید دید که عیناً بسبک نوولهای فرنگی است. یعنی مقاله، مقاله مطالب خیالی و شیرین و پرمغزی که حاوی مقاصد ادبی و اخلاقی که منظور او بوده میباشد و این عیناً شبیه به مقالات الفونس دوده یا نامه‌های مونتسکیو یا نوولهای بسیاری از نویسندگان مشهور فرنگ است، و اگر سنگینی عبارت نبودن یکی را برای نمونه انتخاب می‌کردم، ولی چون عبارت وزبان بسیار از زبان مطبوعات امروز دور است از انتخاب آن اجتناب کردم. این سبک نوول را در اصل دانشمند لغوی معروف ابن الفارس اختراع کرد و یک مقاله هم بطور آزمایش نوشته است، بعد شاگرد او بدیع الزمان همدانی مقامات بدیع معروف خود را که بزبان عربی است نوشته است که چاپ شده و در دست همه است.

بعد از او حریری معروف مقامات حربری را نگاشته که عبارت از پنجاه مقاله است و جزو کتب ادبی درجه اول زبان عربی بشمار میرود که در مدارس برای تقویت زبان تدریس می‌کردند.

قاضی حمیدالدین بانخی بعد از او یک کتاب مقامات بزبان فارسی نگاشته که چون از حریری تقلید کرده مثل او آوردن لغات غریب و سبک و سنگین و عبارت مسجع

و مقفی بیان کرده . يك نمونه دیگر از سبک مطبوعات مقاله ایست که سعدی در کتاب گلستان بنام جدال سعدی با مدعی نوشته که ذیلا نقل می کنیم و چنانکه ملاحظه می کنید هیچگونه شباهتی به سایر حکایتهای گلستان ندارد و حتی عبارت گلستان را نیز ندارد و سبک خاصی است که اگر بعضی از کلمات آنرا برداریم و کلمات امروزه تری جایش بگذاریم شبیه بیکی از مقالات نویسندگان امروز خواهد شد . اینک برای نمونه آنرا نقل می کنیم :

جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی

یکی بصورت درویشان نه بر سیرت ایشان در محفلی نشسته و شنعتی در پیوسته و دفتر شکایت باز کرده و ذم توانگران آغاز نهاده سخن بدینجا رسانیده بود که درویش را دست قدرت بسته است و توانگر را پای ارادت شکسته .

فرد

کریمان را بدست اندر دم نیست خداوندان نعمت را کرم نیست
مرا که پرورده نعمت بزرگانم این سخن گران آمد گفتم ای یار توانگران دخل
مسکینانند و ذخیره گوشه نشینان و مقصد زایران و کهف مسافران و متحمل بارگران
از بهر راحت دیگران دست تناول آنکه بطعام بر ندکه متعلقان و زیردستان بخورند
فضله مکارم ایشان بارامل و پیران و اقارب و جیران میرسد .

رباعی

توانگران را وقفست و نذر و مهمانی زکات و فطره و اعتناق و هدی و قربانی
توکی بدولت ایشان رسی که نتوانی جز این دورکعت و آنهم بصدپیشانی
اگر قدرت جود است و اگر قوت سجود توانگران را به میسر شود که مال مزکا
دارند و جامه پاک و عرض مصون و دل فارغ ، عاقلان دانند که قوت طاعت در لقمه لطیف
است و صحت عبادت در کسوت نظیف پیدا است که از معده خالی چه قوت آید و از
دست تهی چه مروّت و از پای برهنه چه سیر و از شکم گرسنه چه خیر .

قطعه

شب پراکنده خسب آنکه بدست نبود وجه بامدادانش
مور گرد آورد بتابستان تا فراغت بود زمستانش

یقین است که فراغت بافاque نپو ندد و جمعیت خاطر در تنگدستی صورت نبندد، یکی تحریمه عشا بستد و دیگری منتظر عشا نشسته، هرگز این بان کی ماند.

بیت

خداوند نعمت بحق مشغول پراکنده روزی پراکنده دل
پس عبادت اینان بمحل قبول نزدیکتر است که جمعند و حاضر نه پریشان و
پراکنده خاطر، اسباب معیشت ساخته و باوراد عبادت پرداخته، عرب گوید اعوذ بالله
من الفقر المکب و مجاورت من لا احب^۱ و در خبر آمده است که الفقر سوادالوجه فی -
الدارین، گفتا نشنیدی که خواجه عالم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است الفقر
فخری گفتم خاموش که اشارت آن حضرت بفقر طایفه ایست که مردان میدان رضایند
و تسلیم تیر قضا، نه اینان که خرقه ابرار پوشند و لقمه ادرار نوشند.

ای طبل بلند بانگ در باطن هیچ بی توشه چه تدبیر کنی وقت بسیج
روی طمع از خلق بیج ار مردی تسبیح هزار دانه بردست مپیچ
درویش بی معرفت نیارآمد تا فقرش بکفر نینجامد که کادالفقران یکون کفراً و
نشاید بوجود نعمت برهنه را پوشیدن یا باستخلاص محبوسی کوشیدن انباء جنس ما
را بمر تبه ایشان که رساند و ید علیا بدسقلی چه ماند نبینی که حق تعالی در محکم تنزیل
از نعیم اهل بهشت خبر می دهد که اولئک لهم رزق معلوم^۲ تا بدان که مشغول کفاف از
دولت عفاف محروم است و ملک فراغت زیر نگین رزق معلوم.

بیت

تشنگانرا نماید اندر خواب همه عالم بچشم چشمه آب
هر کجاسختی کشیده تلخی چشیده را بینی خود را بشره در کارهای مخوف اندازد
و از موانع آن نپرهیزد و از عقوبت آخرت نهراسد و حرام از حلال نشناسد.

قطعه

سگی را گر کلوخی بر سر آید ز شادی بر جهد کاین استخوانیست
و گر نعشی دو کس بر دوش گیرند لثیم الطبع پندارد که خوانیست

۱- پناه میبرم بخدا از فقریکه بخاک مینشاند و همسایگی کسی را که دوست ندارد.

۲- ایشان راست روزی معین.

اما صاحب نعمت دنیا بعین عنایت حق ملحوظ است و بحلال از حرام محفوظ
من همان انکار که تقریر این سخن نکردم و برهان و بیان نیاوردم انصاف از تو توقع
دارم ، هرگز دیدی که دست دعائی بر کتف بسته یا بینوائی در زندان نشسته یا پرده
معصومی دریده یا دستی از معصم بریده الا بعلت درویشی شیرمردان را بحکم ضرورت
در نقبها گرفته اند و کعبها سفته و محتمل است آنکه یکی را از درویشان نفس نافرمان
قضای شهوت خواهد چون قوت احصانش نباشد بعضیان مبتلا گردد که بطن و فرج توأم اند
و فرزند یک شکم ، مادام که این یکی برجاست آن دگر برپاست ، شنیدم که درویشی
را با مخنثی بر خبثی بگرفتند با وجود شرمساری و بیم سنگساری گفت ای مسلمانان
زر ندارم که زن کنم وقوت صبر نیز ندارم ، لارهبا نیته فی الاسلام^۱ و از آن جمله مواجب
سکون و جمعیت درون که مر توانگران ارامیسر میشود، یکی آنکه هر شب صنمی در بر گیرند
که بدیدار او جوانی از سر گیرند و آنچه آن صنمی که صبح تابان را دست از صباحت
او بردل است و سرو خراهان را از خجالت او پای در گل .

بیت

بخون عزیزان فرو برده چنگ
سر انگشتها کرده عناب رنگ
محالست که با حسن طلعت ایشان گرد مراهی گردند یا قصد مناهی کنند .

فرد

دلی که حور بهشتی ربود و یغما کرد
کی التهاب کند بر بتان یغمائی
من کان بین یدیه ما اشتهی رطب
یغنیه ذالک عن رجم العناقید
اغلب تهی دستان دامن عصمت بمعصیت آلاینند و گرسنگان نان ربایند .

بیت

چون سگ درنده گوشت یافت نپرسد
کاین شتر صالح است یا خر دجال
چه مایه مستوران که بعلت درویشی درعین فساد افتاده اند و عرض گرامی بیاد
بدنامی داده اند

بیت

با گرسنگی قوت پرهیز نماند
افلاس عنان از کف تقوی بستاند

۱- گوشه نشینی در اسلام اجازت نداده اند .

حالی که من این سخن بگفتم عنان طاقت تحمل از دست درویش برفت ، تیغ زبان بر کشیده اسب فصاحت در میدان وقاحت جهانید و بر من دوانید و گفت چندان مبالغه در وصف ایشان بکردی و سخنان پریشان بگفتی که وهم تصور کند که تریاقتند یا کلید خزانه آرزاق ، مشتی متکبر و مغرور معجب نفور مشغول مال و نعمت متقن جاه و ثروت سخن نگویند الا بسفاهت و نظر نکنند الا به کراهت علما را بگدائی منسوب کنند و فقرا را به بی سروپائی معیوب گردانند ، بعلت مالی که دارند و بعزت جاهیکه پندارند برتر از همه نشینند و خود را بهتر از همه بینند ، نه آن در سردارند که سر بکسی فرود آرند بی خبر از قول حکما که گفتند هر که بطاعت از دیگران کم است و بنعمت بیش بصورت توانگر است بمعنی درویش .

گر بی هنر بمال کند فخر بر حکیم کون خرش شمار اگر گاو عنبر است
گفتم که مذمت اینان روا مدار که خداوندان کرم اند ، گفت غلط گفتمی که بندگان دینار و درمند چه فایده که چون ابر آزارند و نمیارند و چشمه آفتابند و برکس نمیتابند و بر مرکب استطاعت سوارند و نمیتازند قدمی بهر خدا نهند و درمی بیمن و ازی ندهند ، مال بمشقت فراهم آرند و بخت نگاه دارند و بحسرت بگذارند ، چنانکه بزرگان گفته اند که سیم بخیل وقتی از خاک بدر آید که او در خاک رود .

بیت

برنج و سعی یکی نعمتی بچنگ آرد دگر کس آید و بی رنج سعی بردارد
گفتمش بر بخل خداوندان نعمت و قوف نیافته الا بعلت گدائی و اگر نه هر که طمع یکسو نهد کریم و بخیاش یکسان نماید محک داند که زر چیست و گدا داند که مسک کیست گفتم بتجربه میگویم که متعلقان بر در بدارند و غلیظان شدید بر گمارند تا بار عزیزان ندهند و دست جفا بر سینه صاحب تمیزان نهند و گویند کس اینجا نیست و بحقیقت راست گفته باشند .

آنها که عقل و همت و تدبیر رأی نیست - خوش گفت پرده دار که کس در سرای

گفتم بعد از آنکه از دست متوقعان بجان آمده اند و از رقعہ گدایان بفرغان و محال عقلست که اگر ریگ بیابان در شود چشم گدایان پر شود.

فرد

دیدۀ اهل طمع بنعمت دنیا پرنشود همچنانکه چاه بشبنم
و آنکه گفتمی در بروی مسکینان ببندند . حاتم طائی که بیابان نشینی بود اگر در
در شهر بودی از جوش گدایان بیچاره شدی و جامه بروی پاره کردندی چنانکه در طبیات
آمده است .

فرد

در من منگر تا دگران چشم ندارند کز دست گدایان نتوان کرد ثوابی
گفتاند من بر حال ایشان حسد میبرم ، گفتم نی بر مال ایشان حسرت میخوری
ما در این گرفتار و هردو بهم گرفتار ، هر بیدقی که براندی به دفع آن بکوشیدمی و
هر شاهی که بخواندی بفرزین بپوشیدمی تا نقد کیسه همت همه در باخت و تیر جعبه
حجت جمله بینداخت گفتم :

قطعه

هان تا سپر نیفکنی از حمله فصیح کورا جز این^۱ مبالغه مستعار نیست
وین دزد معرفت که سخندان و سجع گواست در بر سلاح دارد و کس در حصار نیست
تا عاقبت الامر دلیلش نماید ذلیلش کردم و دست تعدی دراز کرد و بیهوده گفتن
آغاز و سنت جاهلانست که چون بدلیل از خصم فرومانند سلسله خصومت بجنابند همچو
آذر بت تراش که جواب حجت پسر نداشت به جنگش برخاست. که لئن لم تنته لارجمنک .
دشنامم داد سقطش گفتم ، گریبانم درید ز نخدانش گرفتم .

او در من و من در او فتاده خلق از پی ما دوان و خندان
انگشت تعجب جهانی از گفت و شنید ما به دندان

القصة مرافعة این سخن بقاضی بردیم و بمحاکمه عدل راضی شدیم تا حاکم
مسلمانان مصلحتی بجوید و میان توانگر و درویش فرقی بگوید قاضی چون حالت ما

بدید و حجت ما بشنید سر بجیب تفکر فرو برد و بعد از تأمل بسیار سر بر آورد و گفت ای که توانگران را ثنا گفتمی و بر درویشان جفا روا داشتی بدانکه هر جا گل است خار است و با خمر خمار است و بر سر گنج مار است و آنجا که در شاهوار است نهنگ مردم خوار است و لذت عیش دنیا را لذعه^۱ اجل در پس و نعیم بهشت را دیومکاره در پیش .

فرد

چور دشمن چکند گر نکشد طالب دوست

گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند
نظر فکمی در بوستان که بیدمشک است و چوب خشک همچین در زمرة توانگران
شاکرند و کفور و در حلقه درویشان زاجرند و صبور .

بیت

اگر ژاله هر قطره در شدی
چو خر مهره بازار از او پر شدی
مقربان درگاه حق سبحانه و تعالی توانگرانند درویش سیرت و درویشانند
توانگر همت ، و مهین توانگران آنست که غم درویشان خورد و بهین درویشان
آنکه کم توانگران گیرد، و من یتوکل علی الله فهو حسب^۲ پس روی عتاب از من بجانب
درویش آورد و گفت ای که گفتمی توانگران مشغلتند به تباهی و مست ملاحی ، بلی
طایفدای هستند بر این صفت که بیان کردی قاصر همت و کافر نعمت که ببرند و بنهند و
نخورند و ندهند و اگر بمثل باران نبارد و یا جهان را طوفان بردارد با اعتماد ممکن
خویش از محنت درویش نپرسند و از خدا نترسند و گویند:

دونان چه کلیم خویش بیرون بردند
گویند چه غم گر همد عالم مردند
گر از نیستی دیگری شد هلاک
مرا هست، بطراز طوفان چه باک
وراکبات یناق فی هوا جها
لم یلتقن الی من غاص فی الکتب
قومی بدین نمط که شنیدی و طایفه دیگر خان نعمت نهاده و صلاهی کرم در
داده و میان بخدمت بستند و ابرو بتواضع گشاده طالب نامند و مغفرت و صاحب دنیا و

۱- نیش زدن مار و کژدم .

۲- هر که اعتماد کند بحق تعالی کفایت میکند خدا او را .

آخرت چون بندگان حضرت پادشاه عالم عادل مؤید مظفر و منصور مالک ازمه انام
حامی ثغور اسلام ، وارث ملک سلیمان اعدل ملوک زمان مظفر دنیا و دین اتابک
ابوبکر بن سعد بن زنگی ادام الله ایامه و نصر اعلامه و اجرى بالخیر اقدامه .
پدر بجای پسر هرگز این کرم نکند که دست جود تو با خاندان آدم کرد
خدای خواست که بر عالمی ببخشاید بفضل خویش ترا پادشاه عالم کرد
قاضی چون سخن بدین جا رسانید و از قیاس ما اسب مبالغه در گذرانید بمقتضای
حکم قضا دادیم و از ماضی در گذشتیم و بعد از مجاز طریق مدارا گرفتیم و سر
بتدارک در قدم یکدیگر نهادیم و بوسه بر سر روی هم دادیم فتنه بیار امید و خصومت
بصلح انجامید و ختم سخن بدین دو بیت کردیم :

قطعه

مکن ز گردش گیتی شکایت ای درویش
که تیره بختی اگر هم بر این نسق مردی
توانگرا چه دل و دوست کامرانت هست
بخور ببخش که دنیا و آخرت بردی

پایان

البته تاریخ فراموش نخواهد کرد که در شهریور ۱۳۲۰ دو دولت بزرگ دزدانه به مملکت آرام و صلح جوی ما شبیخون زدند و تمام نظام زندگی ما را از هم گسیختند و عمالی از جانب خود بر سر کار گماشتند و دسته‌هایی بنام احزاب مختلف روی کار آوردند و درصدد تکه پاره کردن مملکت ما برآمدند. و از آن جمله همسایه شمالی ما متأسفانه آن چیزیکه سالها جزو نقشه امپراطوری تزار بود آشکار ساخت و نشان داد که همان منظور و نیتی که دولت مستبد روسیه نسبت با ایالات شمالی ما داشت دولت شوروی نیز دارد که امیدواریم بواسطه تغییری که اخیراً در سیاست آن دولت روی داده دیگر آن نقشه فراموش شده باشد و طبق اصول مسلکی که دارند و آن عبارت از آزادی ملل و عدم مداخله در امور داخلی ممالک دیگر باشد و آن نقشه‌ها را فراموش کرده باشند. برای اجرای آن نقشه یکدسته خاین روی کار آوردند و برای الحاق آذربایجان ایران با آذربایجان قفقاز یعنی تصرف عزیزترین و قدیمیترین قسمت ایران پیشه‌وری و اعوانش را وادار ساختند که در زیر حمایت قشون روس سر ایران را از تنش جدا کنند و بروسیه ملحق سازند. در آن موقع پیشه‌وری و اعوانش هنوز معروف به آزادیخواهی بودند و حقیقت خیانت ایشان بر بسیاری از جوانان ساده دل مخفی بود و چون در هنگام مشروطیت نهضت واقعی آزادیخواهی از آذربایجان پا گرفتند بود و آخر هم با دست دو سردار نامی آن سرزمین مقدس ستارخان و باقرخان تهران اشغال و مشروطیت جایگزین استبداد شد جوانان تصور میکردند که شاید در قیام پیشه‌وری هم یک چنین خبری باشد و مقصود او از این قیام استقرار آزادی و استخلاص ایران از دست یکدسته فئودال باشد که در آن موقع برای ایران مسلط بودند.

و در آن موقع من این مقاله را با اسم نوشاد نوشتم و پیشه‌وری نیز بآن جواب داد و برای نشان دادن یک بحث مطبوعاتی و روشن ساختن دانشجویان بطرز بحث و استدلال سیاسی هر دو مقاله را نقل می‌کنیم:

بقلم نوشاد

چهارشنبه ۲۶ دیماه ۱۳۲۴ روزنامه کیهان شماره ۸۶۳

پیام به پیشه‌وری

آقای پیشدوری!

این پیامی را که من بشمامیدهم پیامی است که يك فرد ایرانی بيك فرد ایرانی، بيك نویسنده ایرانی بيك نویسنده ایرانی، يك روزنامه نویس ایرانی بيك روزنامه-نویس ایرانی می‌دهد. من تصدیق میکنم که در این کشور بشما بسیار ظلم شده است. بجرم اینکه شما نویسنده آزاد بخواه با حرارتی بودید، شما را گرفتند دوازده سال حبس کردند، و اگر اتفاق ناگهانی شهر یور نبود بدون شبهه شما و رفقای شما همه در محبس جان میسپردید و هر کس هم با شما هم فکر و هم روح بود در آنجا بشما می‌پیوست و از در علم الملك به‌سرای دیگر میشتافت، شما بعد از آنکه با معجز بیستم شهر یور از مجلس نجات یافتید رفتید و کاندید و کالت تبریز شدید، هنگامی که شما در تبریز برای انتخاب خود فعالیت میکردید این تیپ مرتجعی که از پیروزی امسال شما میترسیدند مواظب شما بودند، روزیکه شروع بخواندن صندوق آراء تبریز کردند و تلگراف نتیجه آنرا خبر میداد مرتجعین تهران با دقت صورت آنرا نگاه می‌کردند که ببینند شما چند رأی دارید و تیپ خودشان چند رأی می‌آورند.

شما وکیل اول شدید و حتماً خوشحال بودید که با اکثریت آراء مردم تبریز به مجلس خواهید آمد و در مجالس بسیاری از آرزوهای خود را عملی خواهید کرد و یا لااقل بسیاری از دردهای درونی مردم را خواهید گفت. مرتجعین نیز اینرا امیدانستند و بدین جهت قبل از اینکه شما وارد تهران بشوید نقشه جلوگیری شما را تهیه دیده بودند و

آن این بود که تمام زحمات شما را با تکان نخوردن از روی صندلی خود بیاد بدهند. شما به مجلس آمدید. اعتبار نامه شما مطرح شد تمام فعالیتی که ارباب جراید و عناصر آزادیخواه تهران کرده بودند بهدر رفت ، غلامان سیاست یکطرفی از جای خود تکان نخوردند و اعتبار نامه شما رد شد .

برای اینکه غلطی در تاریخ نشود من نمیخواهم بگویم شما وکیل طبیعی تبریز بودید ولی در هر حال انتخاب شما از انتخاب هیچ یک از آنهاییکه شما را رد کردند بدتر نبود آنها شمارا برای این رد نکردند که وکیل طبیعی نبودید بلکه برای این رد کردند که ترسیدند در این بنای شومی که برای بدبختی و ذلت و اسارت ملت ایران پی افکنده اند رخنهائی وارد آید، برای اینکه ترسیدند در سیاست چپ و راست تعادلی حاصل شود، برای اینکه بشما بفهمانند که شما اگر چه از زندان قصر نجات یافته اید ، آزاد نشده اید، شما هر جا بروید در زندانید کوههایی که دور ایران کشیده شده دیوار محبس امثال شما است .

شما برای دومین بار دانستید که اینها نمیخواهند بگذارند در این مملکت زندگی کنید آزمایش دیگری کردید و روزنامه نوشتید . روزنامه شما را توقیف کردند. خواستید حرف بزنید ، دهاتتان را بستند ، رفقای شما حزب درست کردند ، در آنرا قفل زدند و نظامی جلو آن گذاشتند که هر کس خواست در آن قدم گذارد سینه اش با سر نیزه مصادم گردد .

هنوز هم نظامیان جلوی آن قدم میزنند و شاید هم بعضی از ایشان از افراد همان لشکری باشند که جرئت نکردند یک تیر در برابر فدائیان شما در آذربایجان خالی کنند و حتی لیاقت آنرا نداشتند که عقب بنشینند و اسلحه دولتی را تسلیم شما نکنند.
آقای پیشه وری !

این تاریخچه مختصر را از زندگانی شما نوشتم تا بدانید که از مصائبی که دستگاه پس از ظلم و ستمگری حکومت بر شما وارد آورده است خبر دارم .

ولی آیا این ظلم و ستم و بی انصافی و بی حیائی را تنها در باره شما رواداشتند ؟

در این مملکت چقدر مردم بی گناه بزندان رفته اند، چقدر بدون هیچ تقصیر و گناهی زیر شلاق و چکمه افتاده اند، چقدر در دست جلادان جان سپرده اند که کسی از ایشان نامی و نشانی ندارد! شما که پیوسته از بی اعتنائی مرکز باذربایجان سخن میرانید این بی اعتنائی را مرکز تنها باذربایجان کرده است؟

این تهران، این عزیز بی جهت، این زندان ضحاک تنها گوش خود را بسته است که ناله مردم آذربایجان را نشنود؟ تنها آذربایجانی در این مدت از حقوق اجتماعی و مدنی محروم بوده است؟ شیرازی، بوشهری، کرمانی، مازندرانی، خراسانی، کرد - بلوچ از آن برخوردار بوده اند؟! اگر این نهضتی را که شما در آذربایجان کرده و نام آنرا استقلال داخلی و خودمختاری آذربایجان گذاشته اید يك مظلومی مثل شما در لرستان یا کردستان یا بلوچستان می کرد نام آنرا استقلال لر یا کرد یا بلوچ می گذاشت شما می پسندیدید؟

آقای پیشه‌وری!

من شما را دوست میدارم برای اینکه مردی آزادیخواه و نویسنده شیرین قلمی هستید، این نهضت شما را نیز چون بنام دموکراسی کرده اید دوست میدارم ولی ایران را بیش از شما و بیش از دموکراسی دوست میدارم، ممکن است شما تصور کنید که این سطوری را که می نویسم بتحریرك سید ضیاءالدین یا دشتی است، کما اینکه ایشان هم تصور می کنند که من از غارت‌هائی که معروف است دموکراتهای شما می کنند سهمی میبرم که بی محابا بشما فحش نمیدهم و اینهم یکی از بدبختی‌های این کشور است که هر کس میل دارد در تاریکی زندگی کند و اگر کسی چراغی فراراه او داشت که چاه را از راه بوی نشان دهد با مشت آن چراغ را خاموش میکند که راه را نبیند و در همان جهتی که پیش گرفته جلو برود خواه در راه باشد خواه در چاه بیفتد!

شنیده‌ام که یکی از دوستان شما بعضی از معایب حکومت شما را بشما گفته و شما گفته اید معلوم میشود با محافل ارتجاعی تماس گرفته اید! آری نژاد خالص آرین هیچوقت تاب شنیدن حرف مخالف را نداشته است. همیشه دهان مخالف را با حربد

تہمت و پنجه قدرت بسته است . بگذار من حرف خود را بزنم .
تصور کنید کہ من در دارالخضراء ناہاری با «آقا» زدام و این سطور را بتحریر
ایشان مینویسم ، ایشان ہم تصور کنند کہ نصف بودجه کیہان را حکومت آذربایجان
میدہد کہ من شمارا آزادیخواہ و ایرانی و نویسنده میخوانم .
آقای پیشہوری !

شما در این نہضت خود دوکار کردہ اید کہ بنظر من راہ کامیابی را بکلی بر شما
بسته و از آن بدتر اینکہ اساس آزادی را در کلیہ ایران متزلزل کردہ است .
یکی خلق کلمہ « ملت آذربایجان » دیگر اصرار در استعمال زبان ترکی .
آذربایجانی خودش از ہمہ بہتر می داند کہ «ملت» خاصی نیست . اوراق بشمار کتب
نظم و نثری کہ آذربایجانی ہا از خود بیادگار گذاشتہ اند ہمہ بر این امر گواہ است .
نمیخواہم بگویم کہ چون آن کتب بزبان فارسی نوشتہ شدہ دلیل بر ایرانی بودن ایشان
است بلکہ میخواہم بگویم آذربایجانیہا ہمہ استنکاف داشتہ اند کہ «ملت» خاصی باشند
و از اینکہ آنہا را از نژادی غیر از نژاد ایران بدانند بدشان می آمدہ است . من میدانم
کہ شما نیز همینطورید و اگر کسی شمارا از نژاد ترک بدانند قلباً بدتان می آید . اگر
آذربایجانی خودش را ترک میدانست در آن روزہائیکہ سلطان سلیمان عثمانی خود را
پادشاہ جهان می دانست و بہیچیک از پادشاہان اروپا شخصاً نامہ نمینوشت و وصول
نامہ ہای ایشان بہ پیشگاہ ہمایونی را منشی او خبر می داد ہیچ مانعی نداشت کہ
آذربایجان در آغوش ترکیہ جای گیرد و ہیچ مأمور ایرانی را بسرزمین خود راہ ندہد .
پس حرفی را کہ اجداد بزرگوار شما نزدہ اند شما ننید و فداکاریہا و افتخارات
و بزرگواری ہای ایشان را بآب ندهید . اصرار شما در استعمال زبان ترکی بہمان
اندازہ ناستودہ است کہ محسنی رئیس فرهنگ آنجا میگفت ہر کس کہ ترکی حرف میزند
افسار الاغ بسر او بزنید و او را باخور بیندید . ہمہ کس می داند کہ در آذربایجان
ہمہ ترکی حرف میزند ہر شہرستانی نیز «پاتوا»ی خاصی دارد کہ بین خودشان بآن
حرف میزند ، در تمام دنیا نیز همینطور است .

دیگر این اصرار برای گرفتن آن برای چیست؟

خوشمزه اینست که ارباب اطلاع میگویند آن زبان ترکی را که شما در اوراق و نامه‌ها و روزنامه‌های خود استعمال میکنید ترکی قفقاز است و مردم آذربایجان نمیفهمند و حتی خود شما نیز نمیتوانید بنویسید . یکی از دوستان شما که تازگی از تبریز آمده برای من حکایت کرد که شما خواسته‌اید توصیه‌ای بر سر باربری بزبان ترکی برای او بنویسید و نتوانسته‌اید . اول آنرا بفارسی نوشته بعد با زحمت بترکی ترجمه کرده‌اید . نتیجه توصیه را نیز لابد خودتان اطلاع دارید که صفر بوده، روزنامه ارکان شما را نیز شنیده‌ام که رفیق عزیزتان آقای احمد احمد بفارسی می نویسد بعد کسانیکه ترکی قفقازی میدانند آنرا ترجمه میکنند و از محصول عملی روزنامه آذربایجان درمیآید .
آقای پیشه‌وری

تصدیق بفرمائید که این تکلیف هیچ لازم نیست ، يك لجبازی بچه‌گانه است . اگر این لجبازی را شما به هیئت حاکمه و متولیان مجلس میکنید بدانید که ایشان ککشان هم نمیگذرد . اینها از خدا میخواهند که شما این کارها را بکنید که به بهانه «وطن» و «ملیت» و «استقلال» يك چندی دیگر گلوی آزادی را بفشارند و از این به بعد با اسلحه و طنپرسی بیغما و غارتگری بروند . اینها از خدا میخواهند که شما در يك گوشه دور از ایشان این حرفها ، حرف «ملت آذربایجان» و «زبان ترکی» را بزنند تا به بهانه حفظ استقلال و تمامیت ایران پای آن خارجی را که معبود ایشان است بمیان بکشند و ریشه آن سیاست را در ایران محکمتر و ثابت‌تر سازند .

آقای پیشه‌وری !

باور کنید که قلب آزادیخواهان ایران با شماست ولی بدوجهت نمیتوانند از شما طرفداری کنند ، یکی اینکه نهضت شما رنگ استقلال و جدائی از ایران دارد و از ترس اینکه متهم بخیانیت بوطن گردند جرئت طرفداری از شما را ندارند . در اینجا و در شهرستانهاییکه دور از شماست شهرت داده‌اند که شما باز و روسیه آذربایجان را از ایران جدا کرده‌اید و مقصود از این نهضت الحاق آذربایجان به قفقاز است . من

میدانم که اینطور نیست ولی «ملت آذربایجان» و «زبان ترکی» بهانه خوبیست که بدست ایشان داده است که هر کس نام آزادی ببرد او را تکفیر سیاسی کنند و با منسوب داشتن وی بشما دندان او را با هشت بکوبند. مانع دیگر آزادینخواهان از طرفداری شما اینست که خودشان هم میترسند که این سنگی را که شما کار گذاشته‌اید پایده‌ئی برای جدائی آذربایجان از ایران باشد. شما امروز این حرف را ندارید و میگوئید ما هر حرفی میزنیم در حدود نقشه ایران است ولی این روشی را که شما پیش گرفته‌اید آذربایجان عزبما را بخطر نزدیک میکند. گوسفندی که از گله کنار گرفت زودتر بدهان گرگ میافتد. ادعای مساواتیهای قفقاز و ژون ترکهای اسلامبول از خاطر ما نرفته و هنوز یابوسرائیهای محمدرسول امینزاده و روشنی بیک حافظ مارا آزار میدهد. پس بیائید و از این دایره کوچکی که دور خود کشیده‌اید گام فراتر گذارید، این ممیزی که بین آذربایجان و سایر نقاط کشیده‌اید از میان بردارید شما می‌شوید ستارخان - می‌شوید خیابانی - می‌شوید کلنل محمدتقی خان - می‌شوید میرزا کوچک خان - می‌شوید حاجی سید عبدالحسین نوری، می‌شوید آن چیزیکه کمال اتاترک برای ترکیه و لنین برای روسیه بود و این نهضت را برای تمام ایران بخواهید.

اگر شما حرف تمام ایران را بنزید هر فرد ایرانی که در این دستگاه ظلم و ستم شرکتی و از این خوان یغما نصیبی ندارد با شما همراه خواهد بود. آن رنجبر کرد، آن مظلوم لر، آن ستمدیده بلوچ، آن فقیرلخت و برهنه فارس، آن گرسنه درد - کشیده کرمانی و خراسانی و مازندرانی و خوزستانی با شما هم‌صدا خواهد گشت.

هیچ کس از این وضع راضی نیست، همه منتظرند که بیرقی بالا برود و دور آن جمع شوند، ولی مردم وطن و استقلال خود را بیش از آزادی و آسایش دوست میدارند و میترسند که مخالفین شما راست بگویند و با تأیید شما مملکت خود را با دست خویش تجزیه کرده باشند.

آقای پیشه‌وری - بعد از این سطور لازم است که تذکر دیگری هم بشما بدهم و آن اینست که بتواتر بمن خبر رسیده است که حکومت شما در داخله خود هم خوب

نیست ، يك حكومت ترور و وحشتی است كه مردم از ترس آن خواب راحت ندارند .
نظم و ترتیب درستی هم ندارند ، غارت و یغما زیاد در آن واقع میشود . شنیده‌ام
آسوریه‌ها وزیر دادگستری شما را در خانه استاندار لخت کرده‌اند ، کسی در آنجا مسؤول
کسی نیست .

من تصدیق میکنم كه در اول هر انقلابی حوادث ناگواری روی می‌دهد ، در هر
نپهتی مسلماً عده‌ای بیگناه كشته و جمعی از مردم غارت می‌شوند و خبر هم دارم كه
حكومت شما منتهای سعی را برای جلوگیری از هرج و مرج و دزدی و غارت و نادرستی
مأمورین بخرج می‌دهند ، بطوریکه کیفر اختلاس را در بیش از یکقران و کیفر دزدی
را در بیش از پنج تومان اعدام قرار داده است . ولی مسافرینی كه من دیده‌ام میگویند
كه شما در اجرای نظم و آرامش و امنیت موفق نبوده‌اید . در اعمال شدت و خشونت
كه موجب ترس و رعب مردم شده اگر حكومت‌ویا انقلاب شما اساس درستی داشته باشد
تا اندازه‌ئی من بشما حق می‌دهم و هیچ انقلابی رخ نداده و هیچ حكومت انقلابی در
دنیا روی كار نیامده كه تا مدتی با رعب و وحشت همراه نبوده است ، برای اینکه اگر
حكومت كوچك انقلابی راه انتقاد و مخالفت را باز بگذارد مخالفینی كه از وی جا
افتاده‌تر و ریشه‌دارتر هستند در آن رخنه میکنند و آنرا از بین میبرند .

ولی هر چیزی حدی دارد . شما فراموش نکنید كه در يك گوشه از مملكت ایران
قرار گرفته‌اید ، سایر شهرستانهای ایران با شما نیست در آن شهرستانها توپ و تفنگ
و تانك را برای مواجهه با شما مهیا داشته‌اند ، دولت ایران ، مجلس ایران ، در همان
آنزبایجان نیز دشمنان شما كم و كوچك نیستند . پس شما همینطوریکه نمیایست از
لحاظ سیاست خارجی بایشان بهانه بدهید از لحاظ طرز اداره خود هم نباید بهانه بدست
بدهید . شما اول باید حرفی بزنید و چیزی بخواهید كه تمام ملت ایران با آن موافق
و همراه باشد . دوم درهما نجاتیكه فعلا در دست شما است يك حكومتی درست كنید كه
نمونه كاملی از دموكراسی و عدالت و مساوات و نظم و ترتیب باشد تا تمام ایرانیها چشم براه
شما گردند و منتظر باشند كه بیائید و ایشان را نجات دهید . شما نیز با اتكاء بآن

اصول و احساسات ملت ایران هر روز یکقدم جلو تر بگذارید تا بتمام ملت ایران برسید و خود را در آغوش ایشان که برای پذیرفتن شما باز کرده اند جای دهید. شما فعلا بر سر يك دو راهی قرار گرفته اید که یکی شما را با افتخار ابدی میرساند و در آنجا افسر «منجی» و «مجاهد» را برای فرق و خلعت «پیشوا» و «رهبر» را برای پیکر شما حاضر کرده اند. و دیگری شما را بسر منزل بدنامی جاوید میرساند که در آنجا القاب «خائن» و «مزدور» و «ماجر اجو» انتظار شما را میکشد. حالا ببینید کدام يك از دو راه را انتخاب خواهید کرد.

پایان

پیام و پاسخ

خوانندگان گرامی می‌دانند که چندی قبل از این ما مقاله‌ای تحت عنوان پیام به پیشه‌وری نوشته بودیم. این مقاله تاملاتی مورد گفتگوی طبقات مختلف و تیپ چپ و راست بود و همه انتظار داشتند که آقای پیشه‌وری بدان جواب دهد. اتفاقاً ایشان هم مردم را زیاد در انتظار نگذاشتند و بدان جواب دادند. این جواب بزبان ترکی و در روزنامه آذربایجان انتشار یافته و همکار ارجمند ما شهباز آنرا ترجمه کرده و در شماره هفتگی خود منتشر ساخته است. چون مدتی از انتشار مقاله ما گذشته و حتماً خوانندگان مطالب آنرا فراموش کرده‌اند و بعلاوه قضاوت درباره دو چیز وقتی درست صورت می‌گیرد که آن دو چیز پهلوئی یکدیگر قرار گرفته باشند و مردم بتوانند آنها را بایکدیگر مقایسه کنند و نظر با اهمیت موضوع مصلحت دید ما آن شد که آن پیام و این پاسخ را هر دو یکجا نقل و قضاوت بین آن دورا بافکار عمومی ملت ایران واگذار نمائیم «ترجمه از روزنامه آذربایجان»

پاسخ آقای پیشه‌وری بر روزنامه کیهان -

آزادبخوانان تهران بنا بر عقیده خودشان در دو مسئله اساسی به ما ایراد می‌گیرند یکی زبان و دیگری ملیت آذربایجانی است. ما این ایراد را از متعصبین فارسی زبان بارها شنیده‌ایم و جواب ما خیلی ساده بوده است، اگر ملت آذربایجان زبان فارسی را نمی‌فهمند تحمیل این زبان به سکنه آذربایجان تا بحال ممکن نشده و بعد از این هم ممکن نخواهد شد. مرحوم حاجی امام جمعه خوئی پس از آنکه چهل سال بود در تهران زندگی می‌کرد همیشه تکیه کلامش (بی اوغلان) بود و نمیتوانست کلمه مزبور را ترک

نموده و بجای آن کلمه مناسب فارسی استعمال کند و این در بین تهرانیها ضرب المثل است. در خود تهران اشخاص مثل امام جمعه خیلی زیاد هستند و اینها همیشه بین خودشان بزبان آذربایجانی صحبت می کنند ، بروید در محله های جنوب تهران آن جاهائیکه محل اقامت کارگران است عمیقاً بررسی نمائید و بحال فرزندان زحمتکش و مهربان آذربایجان که برای بدست آوردن تکه نانی از شهر و قریه خود دل برکنده و بدانجا مهاجرت نموده اند پی ببرید. بعد آنها را بافارسهائیکه بر سر منقل تریاک نشسته و یا فکلیهائیکه در کنار آب کرج دم مجسمه کثافت یک سیرابی چمباتمه زده و مشغول زهر مار کردن عرق هستند مقایسه کنید آنوقت خواهید فهمید چرا آذربایجانی بخود حق می دهد که خود را اداره نماید .

روزنامه کیهان منتشره در ۸۶۳ زیر عنوان «پیام به پیشه‌وری» در مقاله اساسی خود خطاب به من مقاله ای می نویسد من شخصاً از خودستائی خوشم نمی آید و بدین- جهت حرفهای مثبتی را که درباره خود من نوشته است اهمیت نمیدهم و در این باره بحث نمی کنم .

آقای نویسنده کیهان بگذارید ریا و دورویی برای تهرانیها باقی بماند و ما واضح حرف میزنیم . حیلد و تزویر آنها ما را فریب نمی دهد و به پیشه‌وری پیام فرستادن فایده ندارد. نهضتی که در آذربایجان بوجود آمده پیشه‌وری بوجود نیاورده است. این نهضت اثر نعره ایست که از اعماق قلب و روح این ملت برخاسته است. پیشه‌وری وهم- مسلکان او نمی توانستند خودشانرا از این نهضت کنار نگاه دارند. پیشه‌وری نویسنده ساده ایست ، چون او درد ملت را بخوبی تشخیص داده و هدف خود را سعادت و رفاه ملت قرار داده بود. اشتباه آقای نوشاد نویسنده روزنامه کیهان در این است که او دخالت و فعالیت پیشه‌وری را در نهضت دموکراسی آذربایجان عکس العمل خیانتهای مرتجعین در حق شخص خود پیشه‌وری دانسته است. این تحقیر نمودن من است.

پیشه‌وری و خادمین ملت مثل او هیچ وقت در مبارزات سیاسی احساسات شخصی را دخالت نمی دهند و این کارمردان پست و نهمیده است .

من زندان یازده ساله پهلوی ورد اعتبار نامه‌ام را خیلی پیش از یاد برده‌ام و فراموش کرده‌ام. ماحالا باکاری بسیار بزرگ دست به‌گریبان هستیم، وقت آنرا نداریم که گذشته را بیاد بیاوریم، من حتی در آن روزهای سیاه در پی انتقام شخصی و عداوت خصوصی نبوده‌ام و اینرا بافتخار میتوانم بنویسم. وجدانم در این خصوص راحت و آسوده است. آزادیخواهان ظاهری میخواهند مبارزه ملی ما را جنبه شخصی بدهند. مبارزه ما مبارزه شخصی نیست و از هیچکس نمیخواهیم انتقام شخصی بکشیم. در سیاست نمیشود با انتقام شخصی مشغول شد. صحبت درباره اخلاق شخصی پیشه‌وری نیست. ما وقتی که نوشته‌های نویسندگان تهران را که بی‌جا میخواهند ما را تطمیع بکنند میخوانیم خنده می‌کنیم و به‌ضعف روح آنها دلمان می‌سوزد. مثلاً روزنامه کیهان مینویسد: «اگر شما از زبان ولایت آذربایجان صرف نظر کنید میتوانید يك كوچك خان - ستارخان - يك خيابانی بشوید» من همیشه نام مردان بزرگ را با احترام یاد می‌کنم ولی هیچوقت در این آرزو و خیال نیستم که از آنها تقلید نمایم. من برای نام شخصی فعالیت نمیکنم. من یک نفر عضو عادی فرقه دموکرات آذربایجان هستم و آرزو میکنم که نهضت ملت ما با اسم فرقه ما تمام شود و من هم با اسم بزرگ فرقه افتخار نمایم، وانگهی پاداشی که تهران ستارخان - كوچك خان - خيابانی داد، پاداشی نبود که در آرزوی آن باشم. هیچوقت فکر لنین و مصطفی کمال بودن در من نیست زیرا اشخاصی چون لنین در هر محیط نمیتوانند باشند و آتاتورک در شرایط دیگری بهمیدان آمده بود. شما میگوئید بیاید از این دایره کوچکی که دور خود کشیده‌اید پا بیرون گذارید و این ممیزی که بین آذربایجان و سایر نقاط کشیده‌اید از میان بردارید تا يك كوچك خان یا ستارخان یا خيابانی و یا لنین و آتاتورک بشوید. اینرا یکی از آزادیخواهان تهران نوشته است و این ثابت می‌کند که آنها اشخاصی زبون و عاجز هستند و بقوه و اراده خود اعتماد ندارند و يك منجی میخواهند که از خارج بیاید و آنها را نجات بدهد. برای ملتی از این بزرگتر بدبختی نیست و کسانیکه دیروز از ستارخان انتظار نجات و امید داشتند امروز از پیشه‌وری میخواهند «دایره را که بدور آذربایجان کشیده‌ئی بردار و

مارا نجات بده» این بیچارگی است ، این بدبختی است که ملت دانا و زنده از شنیدن آن نفرت میکند. درست است که پیشه‌وری از ریش سفیدان فرقه دموکرات آذربایجان محسوب می‌شود و مجلس ملی آذربایجان باو اعتماد نموده و در سر حکومت ملی قرار داده است و لیکن پیشه‌وری هیچوقت خودش را و مطلق العنان نیست ، او سرباز ساده فرقه و ملت است . او با دستور فرقه و با رزوی ملت کار می‌کند . بیچاره تهرانیها معلوم میشود که تا بحال قدرت ملت را درک نکرده اند آنها خیال میکنند شهرت پیشه‌وری و یا اعتماد مردم نسبت باو از روی نقشه قبلی بوجود آمده است. آذربایجان هرگز حاضر نمیشود از یکفرد برای خود آزادی و نجات بخواهد ولی اینها نمیخواهند بفهمند که قدرت ما در ملی بودن مبارزه است ، اتحاد و یگانگی ملت آذربایجان و اعتماد مردم بفرقه دموکرات فقط در سایه شعارهای ملی فرقه ما بوجود آمده است . ما برای تمامیت ایران مگر کم صحبت کرده ایم ؟ تلگرافهای بی حد و حصری که حزب توده برای مرکز مخایره نمود مگر فراموش شده است . تهران نمیتواند آزادی بدهد . ملت قدرت خود را در اتحاد ملی و آزادی ملی پیدا کرده است . ملت قهرمان آذربایجان بتمام دنیا ثابت کرده است که لیاقت دارد مقدرات خود را در دست بگیرد . تبریز بکوری چشم مرتجعین حالا از هر جهت از تهران جلو است . اینست آسایش ، تدبیر برای مبارزه با بیسوادی که ملت ما را بآتیه خوشبین و امیدوار می‌نماید . در قلمرو حکومت تهران ناامیدی شدیدی حکمفرماست . ملت ما یوس محکوم بانقراض است . ملت امیدوار بر هر مشکل فائق آمده برای اجرا کردن منویات و آرزوهای خود از هیچ فداکاری مضایقه نمی‌نماید ، ما هر روز و هر ساعت بطرف ترقی و تکامل پیش می‌رویم . مرتجعین هر دقیقه بیرنگاه فلاکت و ادبار نزدیک میشوند ما برای با تمام رساندن مبارزه ملی قسم یاد کرده ایم . مردن هست و برگشتن نیست .

نقل از روزنامه پرچم بقلم کسروی تبریزی - سال یکم شماره ۱۱۴ شنبه

شانزدهم خرداد ۱۳۲۱

چند سخنی با آقای فرامرزی

چند روز پیش یکی گفت «روزنامه‌کیهان نشر میشود و همه روزنامه‌ها یادی از آن کردند و شما نکردید» گفتم «ما از هیچ روزنامه‌ای یاد نمیکنیم و از این «تعارفات» برکناریم. ولی آقای فرامرزی چون دوست ماست آرزومندیم روزنامه او باین توده و کشور سودمند افتد» این پاسخ نیست که بآن گوینده دادم.

ولی میخواهم در اینجا چند سخنی با آقای فرامرزی برانم. میخواهم حق دوستی را با وی بجا آورم. آقای فرامرزی، در این هنگام گرفتاری ایران، یک روزنامه گرازراهش درآید میتواند دستی از این مردم بگیرد، میتواند نیکیهای بسیار بهاداری را انجام دهد، میتواند نام خود را در تاریخ جاویدان گرداند. ولی کدام روزنامه و از چه راه؟ .. بهتر است قدری با شما گفتگو کنیم. بهتر است سخنانی را که گاهی با شما نشسته گفته‌ام روی کاغذ بیاورم: امروز خواه و ناخواه یک میدان نبرد بزرگی میان شرقیان با غربیان پدید آمده. امروز توده‌های شرقی بیک رشته کوششهای سختی نیاز دارند - ولی کوششهایی که از روی فهم و بینش باشد و آنان را بیک جایی برساند.

آقای فرامرزی، در آخرهای قرن پانزدهم میلادی که در اروپا تکانهایی آغاز مییافت. اروپائیان چون دارائی و توانگری هندوستان و دیگر سرزمینهای شرقی را شنیده بودند یگانه آرزویشان این بود که یکراد نزدیکی بشرق پیدا کنند و با کشورهای شرقی بداد و ستد و بازرگانی پرداختند بهره‌هایی یابند. و برای این مقصود بود که

کریستف کلمب رو بسوی غرب اروپا کشتیرانی کرد و ناگهان و نایبوسان بآمریکا رسید و آن سرزمین گمشده را پیدا کرد ، و اسکودوگاما با کشتی گرد افریقا گردید و از دماغه امید پیچیده یکراه دریائی برای هند باز نمود ، ماژلان با کشتیهای خود بسوی غرب سفر کرد و پس از چهار سال با یارانش از راه شرق بازگشتند و برای نخستین بار گرد جهان گردید . آری آنروزها دولتهای اروپا یگانه آرزویشان راه داشتن بشرق بود و در این باره بکوششهای سختی برمیخواستند . لیکن امروز همان دولتها یکایک کشورهای شرقی را زیر دست خود گردانیده سر رشته آنها را در دست خود میدارند . این حقیقتی است که پوشیده نتوان داشت ، چرا چنین شده ؟ .. چرا شرقیان زبون گردیده اند ؟ .. پیداست که یک علت های آشکاری دارد . در این پانصدسال همیشه اروپائیان در پیشرفت بوده که از یکسو افزارهای بسیار شگفتی برای زندگانی از راه آهن و کشتیهای بخاری و تلگراف و تلفن و برق و مانند اینها اختراع یافته ، و از یکسو تغییرهای بسیاری در فن جنگ رخ داده و دولتهای اروپائی افزارهای بسیار و کاری و نوینی از توپ و تفنگ و بمب و خمپاره و مانند اینها در دست داشته اند که رویهمرفته از اینها دو نتیجه بدست آمده : یکی آنکه فاصله از میانه شرق و غرب برداشته شده و تکه های پنجگانه زمین بهم پیوسته دیگر اینکه دولتهای اروپا بسیار نیرومند شده اند و شرقیان را تاب ایستادگی در برابر آنها نبوده .

اینها علت های آشکار زبونی و بدبختی شرقیان است ، ولی تنها اینها نیست ، یک علت بزرگ دیگری در میان میباشد و آن بی گمان ناشایستگی خودمان است . آنچه یک توده را زیر دست دیگران گرداند جز ناشایستگی خودشان نتواند بود . حوادث بسیار می آید و می رود ولی هیچ یکی مردم را از پا نیندازد . آنچه مردم را از پا اندازد جز آلودگیهای خودشان نتواند بود .

امروز نگاه کنیم تفاوتی که در میان شرقیان و غربیان است در خورسنجش نمیباشد در دانشها آنان در کجایند و اینان در کجا ؟ در پول و توانگری آنان در کجایند و اینان در کجا ؟ در صنعت و افزارسازی آنان در کجایند و اینان در کجا ؟ ..

امروز در این جنگ و کشاکش اروپائیان توانائی را با آنجا رسانیده‌اند که در هر چند دقیقه يك آیرپلان بیرون می‌دهند و ده هزارها و صد هزارها هواپیما تربیت می‌کنند ده میلیونها سر بازبمیدان جنگ می‌آورند، اینها چیزهائی است که از اندیشه بیرون است. با این نیرومندیها اگر شرقیان آلوده نبودند زبون اروپائیان نگردیدندی اگر آلوده نبودندی بهمان اندازه نیرو تهیه کردند، سخن کوتاه میکنم. امروز شرقیان بدبخت و زیردستند: ولی ریشه این بدبختی و زیردستی در میان خودشان است. این مقدمه‌ایست که باید پذیرفت و بیچون و چرا شمرد. باید این را پایه گفتگوهای دیگری گردانید ما از درماندگی و پریشانی شرقیان بویژه از درماندگی ایرانیان سخن بسیار رانده‌ایم و در اینجا نیازی بگفتگو از آن نداریم. ما علت و سرچشمه درد را شرح نموده راه چاره‌اش را هم نشان داده‌ایم. ایرانیان یا شرقیان در خلقت هیچ نقصی ندارند چه ساختمان تنیشان و چه نیروهای روانیشان کمتر از اروپائیان نمیباشد آنچه نقص را پدید می‌آورد و مایه پس ماندنشان می‌گردد بیگمان اندیشه‌های پریشان و گمراهیهای سردرهم است که از هزار سال پیش در این سرزمین پیدا شده و در مغزها آکنده گردیده. این چیز است که باید بی‌چون و چرا پذیرفت. چاره نیست جز پراکندن حقایق و نبرد با این گمراهیها نمیباشد. باید بهر بهائی بسر آید این گمراهیها را دور راند حقایق را جانشین آنها گردانیم. در اینجا است که می‌گوییم يك روز نامه برای توده خودکار بزرگی را انجام تواند داد يك روز نامه که هواداری از حقایق نماید در این باره ایستادگی نشان دهد و بزبان پولی و بهزبان دزبهای مردم اعتنا ننموده از راه خود برنگردد نیکیهای فراموش نشدنی برای توده تواند کرد. امروز انبوهی از زن و مرد روز نامه میخوانند اگر روز نامه‌ها بيك راه نیکی بیفتند و بهواداری از حقایق کوشند یقین است که تکانی در میان توده پدید آورده یکرهائی برای رهائی از این درماندگی باز خواهند گردانید. ولی انصاف باید داد که امروز روز نامه‌ها نیز بدرد توده گرفتارند و اینها خود بهتر از آن نمی‌باشند. بماند آن که امروز یکرشته روز نامه‌هائی هست که از این سرتا آن سرش يك جمله پر مغزی را در بر ندارند. بماند آن روز نامه‌هائی را که مقصودشان

جز پول اندوختن نیست و برای اینکار بهرپستی آماده میباشند و بحال آنهاست که افسوس می خوریم . برای آنکه مقصودم روشن گردد باید مثلی یادکنم . چنین انگارید دریک خاندان يك بیماری هست و سه تن پزشك برای معالجه او آمده اند . اکنون این پزشكها دوگونه کار توانند کرد ، یکی آنکه هر سه تن با هم بیمار را دیدن کنند و در باره درد و بیماری جستجو بکار برند و با شور و گفتگو بیماری را شناخته همگی یکدل و یکزبان درمان و دستور برای بیمار و کسان او بدهند . دیگر آنکه هر یکی از ایشان جدا و تنها بر سر بیمار آید و هر يك درد را چیز دیگری تشخیص دهد و بدستورهای دیگری پردازد . این دو رفتار تفاوت بسیار با هم دارد . در آن رفتار که هر سه دریکجا بیمار را دیدند اطمینان بکشف حقیقت بیشتر تواند بود و آنگاه بیمار و کسان او تکلیفشان روشنست و بیدرنگ آن دستورها بکار میبرند ، بیمار چاره می پذیرد . لیکن در این رفتار هر یکی تنها تشخیص داده بهیچکدام اطمینان نتواند بود و از آن سوی چون سه گونه تشخیص و سه رشته دستور داده شده بیچاره بیمار و کسانش درمانده و نخواهند دانست سخن کدام یکی کار بندند و چه بسا نتیجه آن خواهد شد که بهیچ کدام کار نبندند و همه را بکنار بگذارند .

در اینجاست که ما همیشه میگوئیم : نیکی که از راهش نباشد بدیست . این سه پزشك گرفتیم که هر سه دلسوز و نیکخواه بوده اند چون از راه غلطی پیش رفته اند باعث مرگ بیمار شده اند . بی آنکه خود بخوانند و بدانند بیک بدی مبادرت کرده اند .

در باره روز نامه ها همین را توان گفت : گرفتیم که هر يك از نویسندگان آنها بتوده و کشور دلسوز و علاقمندند و مقصودشان پند و راهنمایی ب مردم می باشد ، ولی راهی را که می پیمایند جز زیان نتیجه نتوان داد . زیرا هر يك از آنها بصد سخن آن دیگری می نویسد . بلکه بسیاری آنچه که امروز نوشته فردا متناقض آنرا بچاپ میرساند . و پیداست که نتیجه این تناقض نویسیها نه تنها مردم سودی نمیرند ، بلکه با زیانها نیز مصادف میباشند . زیرا آن پراکندگی اندیشه ها و درماندگی مغزها که گفتیم سرچشمه دردهاست با این رفتار روز نامه ها فزونی میابد و پریشانی و درماندگی بیشتر میگردد

بسیاری از روزنامه‌ها و نویسندگان از این نتیجه ناآگاهند و چنین سخنی را تاکنون نشنیده و ندانسته‌اند.

من بارها می‌بینم کسی گفتاری نوشته و می‌آورد که ما در روزنامه بچاپ رسانیم و چون می‌گوئیم ما خودمان ضد اینرا نوشته‌ایم می‌گوید «چه عیب دارد بگذارید مطالب متنوع باشد» یا می‌گوید «آن نظریه شما بوده اینهم نظریه منست» ولی اینها همه نادرست است و این روزنامه نویسان و نویسندگان بی‌آنکه خود بدانند و بخواهند بدیها با توده خود می‌کنند و در این روزنامه درماندگی باردوش آنان را هرچه سنگینتر می‌گرداند درجائیکه میتوانند بسیار سودمند باشند و نیکیها نموده نامی از خود بیادگار گذارتد بدینسان زیانمند در می‌آیند. در این سخن نظرم بیک روزنامه خاص نیست و اساساً روزنامه‌های ایران را نمی‌گویم، روزنامه‌های بسیاری از کشورهای شرقی اینحال را دارند و بجای سودمند زیان‌مند می‌باشند. در جهان کمتر رخ دهد که کسی دانسته و از روی قصد بدیگری یا بخود زبانی رساند چنین کاری جز در هنگام دشمنی نتواند بود. بیشتر زبان‌ها از این راه پیش می‌آید که یک کسی بهوس بیک کاری پردازد و یا آن کار را از راهش دنبال نمی‌کند. مثل فلان بازرگانی که ورشکست می‌شود ند چنان است که قصد ورشکستی داشته و دانسته و فهمیده سرمایه خود را از دست داده، بلکه چنینست که در داد و ستد هوسبازی کرده و اندیشه بکار نبرده و یا بداد و ستد خود نپرداخته بعهده شاگردان واگزارده و در نتیجه اینها سرمایه‌اش را از دست داده. یکدسته کودکان که بیک کشت‌زاری وارد میشوند و آن را لگدمال می‌کنند ند آن است که قصد نابود کردن کشت را دارند، بلکه بهوس بازی اینسو و آن سو می‌دوند و در نتیجه آن زیان بکشت می‌رسانند.

مخصوصاً در مورد توده بسیار کم رخ میدهد که کسانی نابودی آن را خواهند. چنین بدخواهی جز در نتیجه کینه و دشمنی سختی پدید نیاید. بیشتر زبان‌ها و آسیبها بتوده از رهگذر کسانی رسد که دخالت بکارهای آن کنند بی‌آنکه شایسته چنان دخالتی باشند و یا در آن دخالت سود و هوس خود را نیز مخلوط گردانند.

در باره روزنامه‌ها نیز گله ما از این راه است. شما اگر امروز فهرستی از روزنامه‌های ایران بگیرید و یکایک آنها را از اندیشه‌گذرانید خواهید دید، یکدسته از آنها روزنامه‌نویسی را پیشه‌ای می‌شمارند و جز در پی پول درآوردن نیستند. این است همیشه فزونی فروش روزنامه را در نظر می‌گیرند و گفتارهایی را که بچاپ می‌رسانند مقیدند که خوشایند مردم باشد. جز این نتیجه دیگری نمی‌خواهند بلکه برخی از اینان به تشبهای نامشروعی برمی‌خیزند (مثلا از فلان بازرگان بدگوئی‌ها می‌کنند و پنجه‌زار ریال گرفته رها می‌نمایند).

یکدسته دیگری در پی نام و شهرت می‌باشند و از احترامی که در برخی مجالس و ادارات بیک روزنامه‌نویس می‌گزارند دلخوشی دارند یا بنوشتن گفتار علاقمند می‌باشند و از آن لذت می‌برند. یکدسته دیگری چون شنیده‌اند در اروپا روزنامه‌ها هست و روزنامه را یکی از لوازم زندگی متمدنانه شناخته‌اند تنها از این راه بآن درآمده‌اند. اینها هیچیک با ایران دشمنی ندارند و زیان آن را نمی‌خواهند. ولی کارشان چنان است که خواه و ناخواه زیان بتوده می‌رسانند. زیرا چون راهی برای خودنگزیده‌اند هر یکی بصد سخن آن دیگران - بلکه بصد سخنان دیروزی خود مینویسد و این گنجی و سرگشتگی مردم را فزون ترمی‌گرداند. یک روزنامه اگر می‌خواهد بمردم سودمند افتد نخست باید ببیندیشد و تصمیم گیرد که آیا چه می‌خواهم؟ .. چه نتیجه از این کار چشم دارم؟ .. اگر مقصود پول پیدا کردن و یا نام و آوازه بدست آوردن است بیکبار خودداری نماید. اگر مقصود راهنمایی بمردم و تکان دادن باندیشه‌ها و احساسات است این نیز بسیار نیک است و روزنامه‌نویسی با این قصد یک کار شایسته و بزرگی می‌باشد. ولی کسی که روزنامه را با این قصد مینویسد باید خود او پیروی از یک راهی نماید باید یکراهی برگزیند تا بتواند آن راه را بمردم نیز بنماید کسیکه خود راهی نمیشناسد چگونه خواهد توانست بدیگران راه نماید؟! .. کدام راه را خواهد نمود؟! ..

نمی‌خواهم در اینجا از راهی سخن رانم و بگویم چه راهی باید پیش گرفت. این گفتگو بسیار دراز است و من نمی‌خواهم در اینجا بآن درآیم، همین اندازه می‌خواهم

بگویم که هر روزنامه‌ای نخست باید زمینه‌هایی را برای گفتگوهای خود برگزیند که از آنها بیرون نرود و یک آرمانی در اندیشه‌گیرد که همیشه در پی آن باشد و گام بگام پیش رود. ما اگر بتوانیم همین شرط را در روزنامه‌های ایران اجرا گردانیم این خود یک گامی در راه پیشرفت روزنامه‌نویسی در این کشور خواهد بود. اگرچه چنین تقیدی برای یک روزنامه سخت خواهد بود و بی‌گمان زیان‌هایی را در بر خواهد داشت و دشمنانی پدید خواهد آورد. لیکن از آنسوی یک جایگاهی برای روزنامه باز خواهد کرد و بارزش آن در نزد خردمندان و بافهمان خواهد افزود و چه بسا در تاریخ یک نام جاویدانی برای آن تهیه خواهد کرد.

اینک سخن را پایان میرسانم. ما برای روزنامه‌کیهان چنان جایگاه و چنان نام‌نیکی را در میان توده و تاریخ آرزو مندیم و برای شما آقای فرامرزی فیروزی می‌خواهیم. ما امید مندیم پرچم و کیهان ارتباط و همراهی باهم خواهند داشت و در کوششهای خود هر دو یکراه را طی خواهند کرد.

پاسخی چند به آقای کسروی

مرحوم کسروی بعد از نشر روزنامه پرچم
مقالاتی نوشت تحت عنوان «چند سخنی با آقای
فرامرزی» این مقاله سلسله وار در جواب او نوشته
در شماره های ۱۶ و ۱۷ و ۲۲ و ۲۶ کیهان منتشر
شده است.»

چند روز است که آقای کسروی مدیر ارجمند روزنامه پرچم و مجله پیمان بنده
را در روزنامه گرامی خود مخاطب قرار داده و مطالبی گفتنی و کلی و مهم تحت آن
عنوان مینویسند.

قیمت معنوی و اندازه لطفی که يك مرد دانشمند و عمیق و مشهوری مثل آقای
کسروی بنده را در سرمقاله روزنامه خود طرف خطاب قرار داده و در سه شماره مسلسل
مطالب اساسی و مهمی در صورت گفتگو بامن بنگارند بر بنده مخفی نیست و بنا بر این
لازم است مطالبی که بنظر من میرسد در جواب ایشان عرض کنم و قبل از شروع به مطلب
شمهائی از مقدمات دوستی بین خود و ایشان که آنرا بهانه نوشتن این مقالات قرار
دادند بیان کنم.

ابتدا آشنائی من با آقای کسروی توسط آقای عباس خلیلی مدیر دانشمند اقدام
بود ولی اساس دوستی ما روی مقالات و نوشته های آقای کسروی مخصوصاً مقالات پیمان
استوار شد یعنی من مقالات و نوشته های کسروی را خواندم و کسروی را دوست داشتم.
کسروی را دوست داشتم برای اینکه دیدم گفته های او بوی ایمان میدهد و او
را دوست داشتم برای اینکه دیدم اخلاص و شجاعت در میان جدولهای سطور او موج
میزند و از آن بالاتر او را دوست داشتم برای اینکه دیدم اخلاص و شجاعت او با تحقیق

و موشکافی توأم است . برای اینکه بحرف او میتوان اعتماد کرد . دروغ نمیگوید و ندانسته و تحقیق نکرده ننویسد. از کسی باک ندارد و آنچه را بدان معتقد است میگوید برای خیر و صلاح مردم مینویسد نه برای ترضیه خاطر ایشان. پزشک است و شرتبی که برای مریض مفید میداند می دهد نه کافهچی که هر شرتبی را مشتری خواست بوی بدهد. من از روزی که آقای کسروی را اینطور شناختم او را دوست داشته و از مدافعین جدی وی بوده ام و تا اینطور میشناسم خواهم بود. او را استاد میدانم و درسی را که باین بهانه می خواهد در روزنامه نویسی بمن بدهد باطیب خاطر میپذیرم و سعی میکنم که در حدود امکان پند و اندرز ایشان را کار بیندم و امیدوارم آقای دکتر مصباحزاده مدیر روزنامه کیهان و سایر نویسندگان نیز آن را مورد توجه قرار دهند ولی باین حال مانعی نمی بینم چند کلمه جواب هم بایشان عرض کنم . آقای کسروی میفرمایند (یک روزنامه اگر از راهش درآید میتواند دستی از این مردم بگیرد... ولی کدام روزنامه و از چه راه؟).

آقای کسروی، بنده روزنامه های مختلف را از کشورهای مختلف زیاد مطالعه کرده ام متأسفانه باید اقرار کرد که روزنامه های بدن وصف و تعریف که مردم ایده آلیست خواسته و گفته اند درد دنیا کمتر وجود دارد و طبیعی است که باید کم باشد زیرا روزنامه نویسی که از آسمان نیامده. از همین خاك سرب بر آورده و از جنس همین مردم خاکی است همان طوریکه يك سلطان بر تخت سلطنت و وزیر بر پشت میز وزارت و فرمانده سپاه به اتکاء شمشیر و لشکریان خود زور میگوید و هوای نفس را پیشوا قرار میدهد نه عقل و حق و عدالت. نویسنده نیز وقتیکه قلم را بدست گرفت عنان اختیار خود را بدست هوای نفس میدهد کاسب و زارع و حمال و نوکر و کلفت نیز همان کار را میکنند منتهی هر يك در حدود قدرت و توانائی خود .

پس اگر بتحقیق نظر کنیم می بینیم چوگان شهر یاری و دستار و قلمدان وزارت پناهی و شمشیر فرمانده سپاه و قلم و روزنامه نویسی و چورتکه تاجر و تحت الحنك آخوند و تسبیح صوفی و بیل زارع و جاروب خدمتگزار همه يك کار میکنند .

همه برای تأمین اغراض شخصی و مقاصد نفسانی صاحب خود بحرکت می آیند

نه چیز دیگر (الامن عصم ربك) شاعر عرب در این باب چه خوب گفته است:

كل من في الوجود يطلب صيدا

انما الاختلاف في الشبكات

پس این چه توقعی است که طبقات عینناک دیگر بشر از یک طبقه داشته باشند که

بی عیب باشند؟

یاد دارم در ایامی که با برادر خود مجلهٔ تقدم مینوشتیم در منزل یکی از دوستان مهمان بودیم یکی از نمایندگان مجلس نیز در آنجا بود. من آن وکیل را خوب می شناختم و شما نیز اگر او را اسم ببرم خوب خواهید شناخت. این شخص زادهٔ یکی از متنفذین بزرگ بود پدرش ایالتها کرده و غارتها برده بود جنایت های او دفترهای تاریخ آن زمان را پر کرده است.

میتوان گفت هر خشت خانه اش کلهٔ بیچارهائی و هر یاقوتی که در خزانه داشته است

اشک خونین یتیمی بوده است.

آقازادگان هم در حدود قدرت خود از وی کمتر نبوده اند خود آقا نیز در دهات

خود بزور وکیل شده بود.

صاحب خانه هنگام معرفی ما بیکدیگر گفت: «آقای . . . مدیر مجلهٔ تقدم»

خان والا از شنیدن نام مجله خود را بروی صندلی پشت مخملی انداخت و گفت: «امان

از دست این روزنامه ها و مجلات» مجلهٔ آقارا ندیده ام ولی آنها را چه عرض کنم بزور

بآدم تحمیل می کنند پولش را بگویم باگدائی، بگویم بازورچه عرض کنم. با وقاحت

از آدم مطالبه میکنند آخر اینها چه میگویند و از جان مردم چه میخواهند؟ آخر بمن

چه که فلان آدم روزنامه مینویسد و روزنامه خرج دارد؟

گفتم آقا ببخشید. فرمودید که مجله تقدم را ندیده اید؟

گفت خیر مجله ها و روزنامه ها را در بیرونی میریزند من نگاه نمیکنم.

گفتم قبض تقدم را خدمتتان آورده اند؟

گفت خیر ندیدم.

گفتم پس این دلیل است که تقدم را برای شما نیاورده و بشما تحمیل نکرده اند. گفت صحیح است. گفتم حالاکه پای خودم در میان نیست اجازه میفرمائید چند کلمه از جنابعالی بپرسم. گفت بفرمائید :

گفتم پدر شما والی و حاکم بود؟ گفت بله . گفتم والی خوب و پاکدامنی بود ؟ گفت (چه عرض کنم) گفتم لازم نیست شما فرمایشی بکنید . تاریخ فرمایش خود را کرده و جنایتها و خیانتها و دزدیهای او را با خطوط سیاه ثبت کرده است ؟

گفت کدام تاریخ ؟ گفتم همه ولی من شاهد فسیحتر و بلیغتر دارم. گفت کدام شاهد؟ گفتم املاک وسیع و بی انتهای جنابعالی و اخوات و اخوان محترم. عمارات شما ، اصطبلهای شما ، اتومبیلها و گاراژهای شما ، البسه و اغذیه شما. خود شما مطابق قانون انتخاب شده و وکیل ملت هستید؟ حرفهای آنرا که مردم راجع بخاندان شما میزنند شنیده اید؟ گفت ما از دیگران بدتر نیستیم . گفتم بسیار خوب آن روزنامه مبتدلی که بشما فشار میآورد و میخواهد از پنج کروور که شما دزده اید پنج تومان بزور بگیرد هم از شما بدتر نیست . دزد کوچکتری می خواهد از دزد بزرگتری چیزی بدزدد . این همه ناله و نفرین و گله و عتاب ندارد .

بقول کلیله و دمنه (این مثل بدان آوردم تا بدانیکه) این مردمی که روزنامه مبتدل را وسیله برای هو کردن تمام روزنامهها قرار میدهند غالباً کسانی هستند که خودشان تا گلو بمنجلاب جنایت و خیانت و کثافت اخلاقی فرورفته و پنجهشان از خون مردم عذاب گون است و در تمام داریائی جز خونشان حلال نیست .

شکی نیست که اگر روزنامه نویس معصوم باشد بهتر است ولی باید کسی توقع عصمت از وی بکنند که خودش معصوم باشد .

متأسفانه همین حرفها در ایران وسیله شده است که حقوق يك روزنامه نویسی ابداً محفوظ نباشد. یکنفرشوری در سر دارد میآید اساسی فراهم میکنند . روزنامهئی مینویسد سعی میکنند که روز بروز آنرا بهتر نماید و تا يك اندازه هم موفق میشود آن - روزیکه نزدیک بگرفتن نتیجه است يك وزیر مغروری میآید و درد کانش را تخته کرده

بایک گردش قلم اساس زندگی وی را زیر و زبر میکنند و هر چه بیچاره داد و فریاد کند لن ترانی باو جواب میدهد!! و وقتی که آدم میگوید بابا پس آزادی مطبوعات، احترام مطبوعات و هزاران کوفت و ماضرای مطبوعات که سی سال است دهان را از وی پر میکنند کو؟ میگویند درست است ولی کدام مطبوعات؟ و عجب اینست که خودارباب مطبوعات نیز این حرف را باور میکنند و هیچ فکر نمیکنند که همه چیز باید باهم متناسب باشد.

بیله دیک بیله چغندر؟

وزیر مثل (. . .) روزنامه نویس مثل من وعادل خلعتبری لازم دارد همان - طوریکه من حق ندارم باو ضرر بزوم و او هم حق ندارد بمن ضرر بزند .
پس برای اینکه روزنامه نویس از تجاوز زورمندان وزورمندان و دیگر مردم از تجاوز روزنامه نویس محفوظ باشند قانون مطبوعاتی لازم است که هر یک را از تعرض دیگری حفظ کند، اما قانونیکه در باره هر دو طرف اجرا شود نه اینکه زورمند هر وقت اراده کرد قانون را بپا نه قرار داده روزنامه را ببندد ولی اگر برخلاف قانون روزنامه دئی بست دست روزنامه نویس بجائی بند نباشد .

قانونی که در حدود آزادی و حقوق بشر وضع شده باشد نه قانونی که برای خفه کردن مطبوعات وضع شود. قانونی که تصریح کند که هیچ کس حق ندارد بدون حکم محکمه روزنامه ای را توقیف کند و اگر کرد در هر وقت بتوان او را تعقیب کرد و خسارت مردم را از وی گرفت .

البته مجازات قانونی دیگر که از مقام خود سوء استفاده و قانون را لگد و یا سوء تفسیر کرده نیز بجای خود باقی باشد .

خوشبختانه قانون مطبوعاتی که تقریباً سی سال پیش مردم آزادیخواه بیغرضی وضع کرده اند موجود و نسبتاً خوب است ولی متأسفانه تا کنون اجرا نشده است زیرا در این مدت گاهی زور دست دولتیان و گاهی دست روزنامه نویسان افتاده و هیچیک نخواستند حدود قانون را نگهدارند و اگر بگوئیم عدم اجرای قانون از عدم میل

دولتیان بوده است بخطا نرفته ایم زیرا آن کسانیکه بر مسند حکمرانی تکیه زدند - بودند آن قانون را برای ترضیه خاطر خود کافی نمیدانستند یا قدرت نداشتند و سکوت میکردند و یا قدرت داشتند و بدون مجوز قانونی هر کاری دلشان میخواست میکردند . اینک امروز می بینید باز حرف از قانون جدید مطبوعات میزنند نیز جز این علتی ندارد که می بینند این قانون آتش درونی ایشان را سرد نمیکند و قانونی می - خواهند که بتواند بیند و بشکند و بدرد والا اگر این قانون را بموقع اجرا بگذارند بهر نقصی که در حین عمل برخوردند بتدریج آن را رفع کنند .

با اینحال بینیم همین روزنامه های نارسا خدمت کرده اند یا نه و با این وضع ناقص وجودشان بهتر است یا عدمشان ؟

آقای کسروی شما خودتان بهتر میدانید که روزنامه های ایران از حیث رعایت قواعد و آئین اخلاق اگر از سایر روزنامه های مشرق زمین بهتر نبوده بدتر هم نبوده است . مثلاً نمونه کامل روزنامه های شرق وسط روزنامه های مصر است .

این حرفی است که دو نفر در آن اختلاف ندارند ولی اگر دقت کرده باشید روزنامه های آن بر مراتب از روزنامه های ماهتکتر و بد زبان تر هستند . برای مثال روزنامه البلاغ را که یکی از روزنامه های بسیار خوب است نام میبرم این روزنامه در اوقاتی که ارکان حزب وفد بود و مقالاتیکه راجع به محمد محمود پاشا و صدقی پاشا مینوشت نگاه کنید و بعد از آن که از آن حزب برگشت ببینید راجع بنحاس پاشا چه - میکرد . بقول یکی از فضلاء درست (فحش نامه نحاس پاشا) شده بود . در ایامیکه مرحوم زغلول پاشا براریکه قدرت و وجاهت ملی نشسته بود روزنامه بسیار شیرین و دلپذیری بنام الاخبار منتشر میگشت این روزنامه با زغلول پاشا بد بود و آنقدر که مسلمانان از شمر بدنگفته او به زغلول پاشا ناسزا میگفت . بقیه روزنامه های مصر بغیر از یکی دو روزنامه محافظه کار همینطورها هستند ولی معدک بینیم کشور مصر از آزادی قلم نفع برده است یا ضرر ؟

هیچ شبهه ای نیست که این نوری که از آنجا تنق کشیده و این خورشید رخشان

علم و معرفت که از آنجا بتمام کشورهای اسلامی پرتو افکنده است فقط از اثر آزادی قلم و مطبوعات یعنی همین مطبوعاتی است که تا اندازه زیادی روشنشان اخلاقی نیست و گاهی ماکه از محیط ایشان دور هستیم از بدزبانیشان خجالت میکشیم .

یکی از نویسندگان سوریه که ظاهراً سلیمان بستانی باشد میگوید فلان آدم از عموی من پرسید که علت اینکه شامیانیکه بمصرفتند همه ادیب و نویسند و ناطق و شاعر شدند بطوریکه امروز قسمت زیادی از رستاخیز علمی و ادبی مصر مرهون ایشان است ولی همقطاران ایشان که در سوریه باقی ماندند با اینکه وسایل بیشتری داشتند چیزی نشدند و برای کشور خود مصدر هیچ منفعتی نگردیدند. میگوید عموی من گفت برای اینکه در مصر قلم آزاد بود و در سوریه نبود .

پس ملاحظه میفرمائید وقتی که قلم آزاد باشد همین مطبوعات ناقص هم میتوانند مصدر منافع زیادی گردند و پایه فکر و دانش و اخلاق ملت خود را بالا ببرند .

نظر باینکه مطبوعات باید متکی ب مردم باشند و اگر چه قوه قهریه ای هم بالای سرایشان نباشد ناچارند که برای حفظ حیثیت و آبروی خود تا اندازه زیادی احساسات و افکار و مبادی اخلاقی را رعایت کنند . فلان روزنامه نویس میخواهد افکار مردم پشتیبان وی باشند و وقتی که شنید مردم از آن روزنامه نویس هتاک بدزبان بدمی گویند ناچار است که از هتاک و بد زبانی خود داری کرده ، متانت و وقار و عفت قلمی را پیشه سازد تا بتواند دوام کند و بدین ترتیب روزنامه های بد و مبتذل از بین رفته و روزنامه های متین و با ادب باقی میمانند و بزرگ می شوند چنانکه در همان مصر که مثل زدیم می بینیم روزنامه الاهرام و المقطم با اینکه مزایائی بر سایر روزنامه های آن کشور ندارند بواسطه متانت و حفظ حدود ادب باقی مانده و بزرگ شده اند . حالا بیائیم عکس آن را فرض کنیم یعنی اگر در مصر قلم آزاد نبود و دولت به بهانه اینکه نمی شود (این مردم را بی افسار گذاشت) یا آزادی قلم خوب است ولی برای چه ملتی «یا» روزنامه مفید است ولی کدام روزنامه؟ نتیجه چه میشد ؟

نتیجه این میشد که نویسندگان فاضل و با فکر و تقوی و مناعت نفس قلم را

میشکستند و مهر خاموشی را بر لب میزدند و مردمی بی ایمان و متملق و بی فضل و سرمایه که حاضرند با هر سازی برقصند و با هر نوائی صدائی بلند کنند وارد میدان روزنامه نویسی میشدند و روزنامه خود را آلت دست ستمگران خود کامه قرار میدادند و کارهای زشت ایشان را زیبا جلوه میدادند و چیزی نمیگذشت که زشت جای زیبا و بد جای خوب و ناپاکی و ناپارسائی جای تقوی و فضیلت را میگرفت و بواسطه اینکه افکار ملت در مقابل دولت خفه بود چرخهای ادارات نیز روی دنده کجروی میافتاد و يك ادارات هرج و مرج و بی شیرازه و قاعده و انتظام ولی زورگو و قلدر و زمخت درست می شد و در نتیجه بجای اینکه این مصر آباد متمدن عالم درست شود مصری درست میشد مثل مصر ایام ممالیک. بنابراین ما از شخصی مانند آقای کسروی چشم داشت داریم که وقتی قلم بدست گرفته راه پند و اندرز و ارشاد و تدریس پیش میگیرند، اطراف و جوانب کار را درست در نظر گرفته خوب و بد را باهم بسنجند و ایشان کسد خود از معتقدین باصول آزادی و حقوق انسانیت هستند طوری قلم نرانند که بنفع دیکتاتوری و استبداد و خودسری تمام شود. آقای کسروی در مقدمه پس از آن جمله که بنده در ابتدای مقاله نقل کردم شرحی راجع بعقب ماندن مشرق زمین و جلو افتادن غربیان نوشته اند که اگر راستش را بخواهید بنده نفهمیدم منظورشان از آن چه بوده و قصد داشته اند چه تذکراتی را به بنده بدهند.

اتفاقاً از قدیم با ارادتی که بد آقای کسروی داشته و ایمانی که باستقامت و اطلاع دقیق و اخلاص و صدق گفتار و کردار ایشان دارم همیشه در دو نقطه باهم مختلف بوده ایم یکی راجع بشعر و شعرا و دیگری راجع بتمدن فرنگ.

من همیشه معتقد بوده ام که شعر زبان قلب و الهام خداوندی است و بشر را از آن گریزی نباشد و ایشان بعکس آن عقیده معروف بودند ولی خوشبختانه در دو مقاله که راجع باین موضوع نوشتند معلوم شد که تا کنون بین ایشان و مردم سوء تفاهم بوده و ایشان منکر شعر نیستند بلکه میخواهند شعر برای همان منظوری باشد که برای آن پیدا شده است یعنی ایشان حقیقت شعر را میخواهند ند آن چیز ساختگی دروغی،

در شعر مپیچ و در فن او - کز اکذب اوست احسن او (و ما بسی خوشوقتیم که در این موضوع باختلافی که در مبدأ حرکت داشتیم در این نقطه بهم رسیدیم .
نقطه دیگری که من و آقای کسروی باهم در آن اختلاف داشتیم راجع بتمدن فرنگ بود. من معتقدم که باید این تمدن را فراگرفت و شرق جز اینکه بهمان وسایل غرب مجهز شود نمی تواند در مقابل وی قد علم کند. ما و اروپائیان همه از يك خاکیم و چیزیکه ایشان را از ما جلوانداخته همان علوم و صنایع و بالاخره تمام آن چیزهایی است که تمدن نامیده میشود و ما تا باهمان چیزها مجهز نگردیم غیر ممکن است بتوانیم با آنها برابری کنیم .

شکی نیست که از نیم قرن باینطرف در مشرق زمین تفاوت فاحشی از این بابت حاصل شده و مقداری از تمدن فرنگ اخذ و قبول شده است ولی اگر خوب دقت کنیم اینها يك رنگ و روغنی بیش نبوده است ، یعنی حقیقت نداشته است و اگر ما حقیقت آن تمدن را گرفته بودیم و نه رنگ و روغن آن ، امروز کارمان بهتر از این بود چنانکه ژاپون بعد از ما و سایر کشورهای اسلامی متوجه تمدن باختر شد ولی چون حقیقت آنرا گرفت امروز خود یکی از ممالک معظم دنیا است که حرفش در ترازوی بین المللی وزن دارد .

کسی منکر نیست که در تمدن فرنگ معایب بسیاری دیده میشود ولی آن عیب متمدن است نه عیب تمدن. در خود تمدن عیبی نیست و اگر خوب دقت کنیم می بینیم در این تمدن از کوچکترین مسائل معنوی تا بزرگترین وسایل مادی فکرش را کرده اند حالا اگر کسی آنرا مسخ کرده نتایج بدی از آن بگیرد تقصیر آن بدجنس است نه تقصیر تمدن .

مثلاً یکی از کارهای بسیار مهمی که در این تمدن شده تشکیل محاکم عدلیه و وضع قوانین است که البته برای جلوگیری از تجاوزات و قدرت زبردستان خودپرست و حفظ حقوق زیر دستان بی زور و زر درست شده است ولی همین تشکیلات در بعضی از کشورها بالای جان مردم گشته و قوانین آن آتشی برای آزار و شکنجه زیر دستان

در دست زبردستان می‌باشد. آیا این تقصیر عدلید و قانون است یا تقصیر آن کسانیکه آنرا مسخ کرده حربه‌ای برای پیشرفت مقاصد شوم خود قرار میدهند؟ البته این جنگ زشت و مهیبی که بدن انسان از شنیدن وصف یکی از میدانهای آن میلرزد چیز بسیار بد و مذموم و وحشت زائست و شکی نیست که اختراعاتی که زائیده تمدن است آنرا بدین وحشتناکی و شومی ساختند است ولی باید دید این تقصیر تمدن و اختراعات است یا تقصیر آن مردم سنگین دل بی عاطفه ایست که در میان بشر جنگ پیا کرده و اختراعات و وسایلی که باید برای راحتی بشر بکار رود براه بد می‌اندازند؟

اینها اختلافاتی بود که از قدیم من و آقای کسروی داشتیم و چنان بنظر می‌آید که ایشان در این قسمت هم از شدت سابق کاستند و بعقب بودن شرقیان و جلو بودن غربیان اقرار کرده ولی از اینک که در این موقع آنرا بد بنده یاد آور شده اند سببش را نفهمیدم. اگر مقصود ایشان اینست که بنده با قلم خود چرخ را بعکس آنچه می‌گردد بگردانم و کاری کنم که شرقیان بالا و غربیان در زیر قرار گیرند باید اقرار کنم که چنین کاری از قلم بنده ساخته نیست و جد من که بقول فردوسی نیزه کارزار را از آفتاب میگذرانید هم نمیتوانست با نیزه خود تأثیری در گردش چرخ داشته باشد و مرا که نیزه قلم نئین است میدان ند اینست.

بعد از آن آقای کسروی باز وارد اوضاع روزنامه‌ها و نکوهش جراید پست و مبتذل شده اند که هر چند من عقیده خود را در صدر مقاله نوشته‌ام ولی معذالک بی‌مناسبت نمی‌دانم که بعضی از جمله‌های ایشان را بالخصوص جواب دهم. می‌فرمایند «یکدسته از آنهاروزنامه نویسی را پیشدای می‌شمارند و جز در پی پول در آوردن نیستند». عجب اشتباهی در میان ما رخ داده که همه تصور میکنیم اگر روزنامه نویسی کسب باشد بداست. در صورتی که روزنامه بآن معنی که در دنیای متمدن موجود است پیدا نمی‌شود تا روزنامه نویسی پیشه و حرفه نباشد.

روزنامه پول میخواهد، وقت میخواهد، فکر میخواهد و کیست که تمام این

اشیای خود را خرج کند و درازای آن چیزی نخواهد؛ من در میان سطور روزنامه‌ها از هیچ چیز بقدر آن الفاظی که «می‌گویند فلانی غیر از خدمت بوطن از نشر فلان روزنامه هیچ مقصود و منظوری نداشت» عصبانی نمی‌شوم زیرا درج آن واضح و آشکار است و باین آدم باید گفت اگر حقیقتاً توفیق قصد خدمت بوطن‌داری در این سال قحط برو سیب زمینی بکار و بقرا ممت بده که از این کارت مفید تر است کسی که کاغذ باین گرانی را سیاد کرده مفت بمردم می‌دهد چرا آنهمه پول و وقت را صرف چیزی که مردم را از مرگ نجات دهد نمی‌کند؟

آقای کسروی، روزنامه وقتی روزنامه میشود که پیشه باشد، تجارتخانه‌ئی باشد دارای ترتیب و اصول تجارتهی مثل یک کتابفروشی که تجارتخانه است. صاحبش قصد کسب داشته باشد ولی کسب با شرافت، کسب توأم با وجدان و خدمت بوطن و مردم هیچ فرق نمی‌کند هر کس کاری داشته باشد و آن کار را با درستی انجام دهد بخود و خلق خدا خدمت کرده است. آن زارعی که زراعت میکند و محصول خوب بی‌بازار می‌فرستد و وطن خود را آباد میکند آن تاجری که اجناس را رد و بدل میکند و وسیله مبادله کالاها میشود بوطن خود خدمت می‌کند آن معلمی که با کمال صمیمیت درس می‌دهد و شاگردان داناتی تربیت میکند بوطن خود خدمت مینماید، آن محصلی که درس را خوب یاد می‌گیرد در علوم و کارها بصیر و متخصص میشود. آن مأمورین که کارهای دولتی را با صمیمیت و درستی انجام میدهند بمیهن خویش خدمت میکنند و آن روزنامه نویسی که سعی می‌کند روز بروز صورت و معنی روزنامه‌شان بهتر و دائره انتشار آن وسیعتر شود نیز بملت و مملکت خودش خدمت میکند و هر کس هم بگوید من از اینکار نفع شخصی در نظر ندارم دروغ می‌گوید. هر کس اقدام بکاری میکند برای نفع شخصی است و این نفع شخصی وقتیکه توأم با حیل و تقلب و برخلاف مصالح جامعه نباشد هیچ عیبی ندارد بلکه مقدس است.

آقای کسروی، شما تعجب کرده‌اید که بعضی از روزنامه نویسه‌ها مقالات ضد و نقیض را چاپ میکنند ولی من از این تعجب جناب‌عالی تعجب نمی‌کنم. اگر مقالات ضد

و نقیض در روزنامه چاپ نشود و گفتار موافق و مخالف درج نگردد پس راه بحث و تحقیق چگونه باز میشود؟ تصادم افکار از کجا حاصل میشود که برق حقیقت از آن میان بیرون جهد و موضوع آشکار و روشن گردد .

در خاتمه همانگونه که آقای کسروی نسبت بمن ابراز حسن ظن فرموده اند بنده نیز جز اینکه از ایشان تشکر کنم جوایی ندارم .

قبل از آنکه قلم را از دست بیفکنم راجع بشکل مهیبی که در شماره دیر و زپر چم عروس شعر قرار داده بودند لازم است عرض کنم که آن تقصیر شعر نیست تقصیر آن کسانی است که شعر را آنطور می فهمند .

ارزش قلم

ما روزنامه نویسا پیوسته از اهمیت مطبوعات و ارزش قلم و رژیم دموکراسی و حکومت مشروطه دم میزنیم و بدان افتخار میکنیم ولی هیچ فکر نمیکنیم که چه مطبوعاتی اهمیت و کدام قلم ارزش دارد؛ مثل اینکه نمیخواهیم بفهمیم که ارزش و اهمیت هر چیز تا همان اندازه است که صاحب آن ارزش و اهمیت آنرا نگاهدارد. مثلاً در نزد مسلمانان قرآن (مبین کلام) است و خواندن آن یکی از عبادات بشمار میرود و باید هم همینطور باشد زیرا شخص گذشته از اینکه با خواندن قرآن باحکام شریعت اسلام آگاه و از بسیاری از مطالب تاریخی و اجتماعی مطلع میشود چون معتقد است که گوینده آن خداوند تبارک و تعالی است تا مدتی وقت پس از تلاوت مطالب آن از بسیاری از کارهای زشت و اخلاق نکوهیده باز میدارد و نفس او را صفا و جلا میدهد و چون هر عمل نیکی در اسلام عبادت است و نزد خداوند مزد و ثوابی دارد و خود-آموختن و فراگرفتن علم بزرگترین عبادت است البته خواندن قرآن که دارای آنهمه مزایا است باید از بزرگترین انواع عبادت بشمار رود، ولی همین قرآن که آنقدر محترم و مهم است که حتی دست زدن بدان جز آن کسانیکه تطهیر کامل کرده و بقول اکثر فرق اسلام وضو هم داشته باشد جایز نیست بواسطه اینکه مردم مبتذل و بی حیثیت در جاهای نامحترم میخوانند مثلاً گداهای سر کوجهها نشسته و قرائت آنرا وسیله گدائی قرار میدهند امروز در نظر ما «قاری» يك شخص مبتذلی بشمار میرود برای اینکه او خود خویشتن را مبتذل ساخته است.

همه چیز همینطور است و تقریباً این قاعده استثناء ندارد که وقتی شخص شغل و یا هنر خود را آنقدر تنزل داد که بمرحله گدائی یا قلاشی «کلاشی» رسانید و یا آنرا

وسیلهٔ رذالت و سوء استفاده قرار داد و آن هنر در نظرها پست و منفور و صاحب آن مبتذل و نامحترم خواهد بود و پیشینه مطبوعاتی که بدون رعایت آئین و رسوم و عادات کشور ناسزاگوئی و دشنام را پیشه کنند در جامعه و نزد ارباب حل و عقد آن اهمیت و احترامی را که خودشان مدعی هستند نخواهد داشت .

آیا آن وزیری که از مقام خویش سوء استفاده کرده انواع بیقانونی و دزدی و ستمگری و وظیفه ناشناسی و بکار بردن اغراض شخصی و دنائت و پستی را مرتکب میشود و برای استفاده‌های شخصی و حفظ مقام خود تن بهرگونه پستی میدهد در قلب شما احترامی دارد ؟

آن افسر یا آن فرمانده سپاهی که بجای حفظ حدود و ثغور مملکت شمشیری را که ملت برای نگاهداری افراد خود بدو سپرده است در ظلم و ستم نسبت بهمان افراد بکار میبرد ولی روزی که شیپور عدو آغاز زیر و بم کند این یکی خم میشود و آن دیگری رم می‌کند در نظر شما حیثیت و احترامی دارند ؟

آن شاعر شیرین قریحه و سخنوری که فصاحت و بلاغت خود را صرف مدح و هجو این و آن می‌کند و یک چنین موهبت خدا دادی را وسیلهٔ ارتزاق پست قرار میدهد در نظر شما آبرو و قرب و منزلتی دارد ؟

گمانم جواب تمام این سؤالات منفی باشد و بنابراین روزنامه نویسی که آداب و اخلاق و حیثیت و ادب را رعایت نکند نیز در نزد مردم قرب و منزلتی ندارد .

روزنامه نویسی تکیه ب مردم دارد . تکیه ب آداب و اخلاق و قانون دارد اگر بخواهد خودش ب د اخلاقی و بیقانونی کند باید بداند اول خود مردم از وی نفرت خواهند داشت و بنابراین هنگام مبارزه با قوای مادی هیچگونه پشت و پناهی ندارد و با یک ضربت دست از پای درمی‌آید و مردم بجای اینکه از برای او متأسف شوند شاد می‌گردند .

متأسفانه با تصدیق این امر در میان همکاران محترم خود کسانی را می‌بینیم که یا کمتر متوجه این مطلب هستند و یا کمتر آن را رعایت می‌کنند و بیم آن می‌رود که اینکار ایشان لطمه ب اساس آزادی مطبوعات بزند زیرا طبیعی است که وقتی یکدستند از

مردم يك اصل حقی را بهانه انجام اعمال باطلی قرار دادند و بنام آزادی مطبوعات هر روز یکی از آنها پیرو پای کسی چسبید و هیچ صنف و طبقه از آفت زبان ایشان مصون نماند یکدفعه تمام آن طبقات بفریاد آمده از دولت و مجلس میخواهند که این آزادی را از ایشان سلب و مردم را از شر تعرض ایشان آسوده سازند و آنوقت تر و خشک با هم خواهند سوخت و مردم نحیف پاك زبان نیز تحت قید و فشار قرار خواهند گرفت و باز مطبوعات ما بر میگردد بحال پیش و آن نتیجه که می دهد آنست که کسانی که شایستگی نامه نگاری دارند قلم را شکسته در گوشه مینشینند و کسانی وارد میدان میشوند که شایستگی ندارند و تنها هدفشان اینست که حاضرند در مقابل هر قوه‌ئی خم گشته تسلیم اوامر او گردند .

البته با آن فشاری که مطبوعات داشتند انتظار میرفت که همینکه دهان نشان باز شد چنین هرج و مرج در قلم حاصل گردد و طبیعی است که وقتی مرغی از قفس آزاد شد مدتی در هوا بدون مقصد و مقصودی اینطرف و آنطرف پرواز میکند شکی نیست که پس از چندی همین مطبوعات ما یعنی آنهائیکه از جاده متانت خارج میشوند بجاده حشمت و متانت بر میگردند دولت و مجلس با زور آنها را بر میگردانند و قید و بندی برای آنها درست میکنند که دیگر جهیدن از آن غیر ممکن باشد .

این است که ما از همکاران محترم خود خواهش میکنیم که خودشان کلاه خود را قاضی کرده به بینند اگر دیگری بجای ایشان این کار را بکند می پسندند و آن فاعل را محترم و ارجمند می شمارند یا بی ارج و مبتذل .

چیزی که بیشتر مایه تأسف است این است که بعضی از همکاران ما خود زبان تعرض بیکدیگر گشوده از استعمال زشت ترین الفاظ نسبت به یکدیگر خودداری نمیکند و مضحك این است که هر کدام خود فحش می دهد و آن دیگری را ملامت می کند که چرا فحش میدهد .

افسوس که با این روش غیر ممکن است که مطبوعات در کشور ما محترم و نیرومند گردند .

احترام قلم

دیروز تحت عنوان ارزش قلم شرحی نگاشته و تذکراتی بمعلمان محترم خویش داده بودیم و اینک لازم میدانیم که چند کلمه نیز از باب زبان حال مطبوعات بدوات خطاب کرده تذکر دهیم که اگر شما راست میگوئید و میخراھید کشور خود را مطابق اصول دموکراسی اداره کنید فراموش نفرمائید که در میان ملل دموکراسی قلم احترام دارد و دولت نمی تواند بموجب دلخواه خودش روزنامه را توقیف کند .

البته در اینجا يك جواب مقدر است و آن اینست که کسی بموجب دلخواه خود هیچ روزنامه ای را توقیف نکرده و هر قدمی را که در این راه برداشته بر طبق مصالح کشور بوده است ولی همین جواب هم جوابی دارد و آن اینست که هیچ دولت دیکتاتوری هم کاری نکرده است که نام آن را مصالح کشور نگذارد و در هیچ جای دنیا يك روزنامه توقیف شده که يك عنوان اخلاقی برای آن پیدا نکرده و نامی روی آن نگذاشته باشند اگر اینطور نبود در دنیا اصول و قوانینی وضع نمیشد و کارها را میگذاشتند بنظر و تشخیص کدخدای شهر یا پادشاه کشور و آنچه را او مطابق مصالح کشور میدید اجرا میکرد و آنچه را مخالف میدانست نمیکرد . اما چون بشر هوای نفس دارد و حرص و آرزو و حسد و کینه بر وی حکومت میکند دانایان جهان یعنی جهان متمدن و دانا چنان مصلحت دیدند که اصول و قواعدی وضع و زمامداران خود را بدان مقید سازند، این اصول بتدریج بزرگتر و بهتر شده تا رسیده است بدانجا که در کشورهای دموکراسی خودکامگی و استبداد فردی را همگی از بین برده و خود جای آنرا گرفته است . در این کشورها حکومت مطلق در دست قانون است و اراده شخصی در مقابل آن هیچ و غیر قابل اهمیت است ولی چه قانونی ؟ قانونی که مطابق اصل آزادی و حقوق بشر وضع شده باشد .

حال اگر راستی کشور ما يك کشور دموکراسی است و بجای اراده اشخاص قانون حکومت میکند باید مطبوعات نیز از این قانون و اصول دموکراسی استفاده کنند . بهانه جوئی و دلیل تراشی و مغالطه معنی ندارد . ما قانون مطبوعاتی داریم و دولت ما اگر

دولت مشروطه پارلمانی است باید آن را رعایت کند نه اینکه فعلا هر کاری دلش می‌خواهد بکند، قانون مطبوعاتی که خودش در نظر دارد تصویب شود. این چه مشروطیت و دموکراسی است؟

مثل اینکه زمامداران ما نمی‌خواهند باور کنند که قانون برای جلوگیری از تجاوزات قوی نسبت به ضعیف پیدا شده است نه برای اینکه قوی برای فشار به ضعیف دستاویزی داشته باشد.

ما در نگارش این سطور نظر خاصی با کسی نداریم و نمی‌خواهیم با دولت وقت مخالفت کنیم چنانکه از نگارش مقاله دیروز نیز نظر موافقت با وی نداشتیم. ما می‌گوئیم باید هر کسی حد خود را نگاهدارد.

همانطوری که يك روزنامه‌نویس حق ندارد بموجب هوای نفس یا علت دیگری حیثیت اشخاص را دستخوش تجاوزات قلمی خود قرار دهد دولت نیز حق ندارد برخلاف قانون مطبوعات يك روزنامه را توقیف کند. ما می‌گوئیم در مملکت مشروطه همانطوری که مجلس و دادگستری لازم دارد همانطور هم روزنامه لازم است و بعضی‌ها در این قسمت بقدری مبالغه کرده‌اند که گفته‌اند در کشوری که دولت و محکمه نیست میتوان زندگی کرد ولی در مملکتی که روزنامه نیست زندگی غیر ممکن است و این حرف بقدری دلایل منطقی دارد که اگر ما بخواهیم بعضی از آنها را ذکر کنیم این مقاله بدر از آن خواهد کشید و صفحه‌کیهان گنجایش آن را ندارد و تنها چیزی که ما میتوانیم گفت این است که نگاه کنید به کشورهایی که روزنامه حسابی دارد و قلم در آن آزاد است و ممالکی که روزنامه حسابی ندارد یعنی قلم در آن آزاد نیست و ببینید وضع و حال کدامیک بهتر است؟ البته در ایران همه آزادیخواه هستند و آزادی مطبوعات را همه قبول دارند ولی در عمل نمیدانم چرا این عقیده اجرا نمیشود. چرا از اول مشروطیت تاکنون هر دولتی روی کار آمده قانون مطبوعات را فراموش کرده و بيك اسمی توانسته است روزنامه مخالف خود را توقیف کند،

مثلا در این روزها می‌بینیم چند روزنامه توقیف شده و علت توقیف تمام آنها

نیز مجهول است و وقتی که از محافل طرفدار دولت سؤال می‌کنیم که چرا در توقیف این روزنامه‌ها رعایت قانون مطبوعات نشده می‌گویند وضع کشور ما فوق‌العاده است و چون ما حکومت نظامی داریم دولت میتواند بموجب قانون حکومت نظامی این کار را بکند .

آیا دولت فکر نمی‌کند که همین عمل او مورد سوءظن مردم خواهد شد و با خود فکر میکنند که شاید علت بقای حکومت نظامی نیز همین باشد که دولت برای توقیف جراید و بستن زبان مخالف خود بهانه داشته باشد و تن باصول دموکراسی که ادعای آن را می‌کند ندهد . بعلاوه ، اگر وجود حکومت نظامی برای سلب آزادی مطبوعات کافی است پس حکومت دیکتاتوری سابق هیچ‌گناهی ندارد زیرا شخص پادشاه که رئیس و مؤسس آن حکومت نظامی بود و سر تیپ در گاهی و آیرم و سر پاس مختار که برای او امر او بودند پس باز هم همان بساط است که بود :

راستی خواجه شیراز چه خوش میگوید :

که در این جوی همان آب روان است که بود .



راجع بقانون مطبوعاتی که دولت تدوین کرده و می‌خواهد از تصویب مجلس بگذرانند ما نظریات خود را در شماره‌های بعدی خواهیم نگاشت .

نغمه‌های زهر آگین

بر ضد وحدت ملی^۱

از روزیکه میگویند فرشته آزادی بر این کشور بال گشوده و همای سعادت و خوشبختی بر تمام نواحی مملکت سایه افکنده است دو سه روزنامه که تنها ایشان حق انتشار دارند آزادی گفتار یافته اند . انسان در بعضی از آنها مقالاتی میخواند که از فرط بهت و حیرت اعصابش از حرکت میایستد و یا از ترس آینده‌ئی خطرناک بر خود میلرزد . این مقالات عبارت از گله‌گزاریهائیست که برخی از مردم شهرستانها آغاز کرده و از اینکه مرکز نسبت بآنها توجهی نداشته و وقتیکه دخل و خرج شهرستان خود را حساب میکنند میبینند از سایر شهرستانهای کشور طلبکارند ناله سرداده و فریاد بلند کرده اند . گاهی یکی از زبان مردم شهرستان خود شکایت میکند . دیگری میگوید ما بیشتر مالیات داده و کمتر فایده بردایم . یکی دیگر از زبان شهرستان خود به شهرستان دیگر پیام مخلصانه میدهد و چنان اظهار میدارد که هر دو برادر رنج دیده و زحمت کشیده و مزدی نگرفته‌اند از کی و کجا ؟ من نمیدانم .

مقصود از این مقالات چیست ؟ این آقایان چه میخواهند ؟ تجزیه یا لا مرکزگی؟ شکی نیست که هیچیک از اینها را نمیخواهند و بخیال خود آهی از دل بردرد کشیده بوسیله این ناله‌ها دردهائی که از مدتی پیش در سینه‌شان متراکم گردیده تخفیفی

۱- بعد از شهریور ۱۳۲۰ که متفقین بدون هیچ دلیل و مجوز اخلاقی و قانونی با بهانه جوئی صرف بایران حمله کرده اعلیحضرت پادشاه سابق را گرفته به مورس تبعید کردند يك هرج ومرج فکری غریبی سر تا سر ایرانرا گرفت و از بعضی شهرستانها نغمه‌هایی که بوی تجزیه میداد بلند شد آقای فرامرزی این مقاله را در اولین شماره آینده ایران که تحت نظر ایشان اداره میشد نوشت .

میدهند ولی آیا میدانند که این ناله‌ها و شکایتها نارضایت‌هایی در شهرستان ایشان ایجاد میکنند و ممکن است این نارضایتها نتایج علمی خطرناکی داشته باشد؟ چقدر اشتباه میکنند آن کسانی که تصور میکنند تنها بشهرستان ایشان توجه نگردیده و یا فقط ایشان مورد رنج و زحمت بوده‌اند و از ناودان‌های خانه دیگران شیر و عسل جاری بوده است زیرا حکومت يك كشوري يا خوب است يا بد ، عادل است يا ظالم ، آبادی دوست است یا ویرانی پرست .

آن حکومتی که عادل و وطن پرست و خیرخواه و عمران طلب است بهمه جای کشور توجه میکند . عدالت و داد را در همه جا بسط میدهد نسبت بهمه کس و همه جا خوبی میکند همه نقاط کشور و همه افراد ملت را بیک چشم مینگرد . خلاصه آنچه از حکومت خوب تراوش میکند نسبت بهمه کس خوب است و اگر حکومتی بد شد ، از افراد ناصالح و غیر وطن پرست تشکیل گردید ، خود پرستی و منفعت دوستی ارکان آن بر خیر و صلاح کشور ترجیح یافت آثار زشت و شوم آن بهمه جای کشور میرسد .

مملکت بمثابه استخر آب و حکومت بمثابه فشاری است که بر سطح آن وارد می شود و همه کس میدانند که هر فشاری بر سطح آبی وارد شود نسبت بتمام آن بتساوی قسمت میگردد .

پس اگر حکومت سابق خوب بوده نسبت بهمه جا خوب بوده و اگر بد بوده است نسبت بهمه بد بوده است ، کسی از کسی طلبکار و کسی نسبت بکسی بدهکار نیست . شهرستان‌های ایران چه شمال و چه شرق و چه غرب همه ایران است و مردم آن همه ایرانی اند ، عرب و عجم و ترك و تاجيك و شیعه و سنی و کافر و مسلمان ندارد ، ایرانیان عموماً باید بدانند که وطن پرستی يك ملت هنگام حوادث و آشفتگی و بالاخره در وقت حکومت مرکزی معلوم میشود . اگر حکومت مرکزی ضعیف بود و دایره سیطره او بنقاط دور دست نرسید و مردم آن دیار تعلق خود را بمرکز و دولت نشان دادند معلوم میشود که روح ملیت ایشان قوی و نهال وطن دوستی در قلب ایشان ریشه زده است و الا هنگامیکه حکومت مرکزی مقتدر و تواناست احتیاجی بتظاهرات وطنخواهی ایشان

ندارد ، هرکس بخواهد در کاخ تمامیت کشور رخنه کند او را تسلیم بمحکمه کرده بجرم خیانت بزرگ برچوبه دار میفرستند .

خوشبختانه تاریخ ایران بخوبی نشان میدهد که ایران در سخت ترین و تاریکترین روزها ملیت خود را حفظ کرده و هرکس خواسته است حرفی بدو تلقین کرده یا قدمی بردارد که برخلاف ملیت و تمامیت کشور او باشد وی را خائن دانسته و بحرف او گوش نداده است ، تاریخ هنوز فتنه‌هایی که بر اثر هجوم یونان و تاتار و اعراب و افغان در ایران رخ داد فراموش نکرده و تعلق نیاکان ما را در آشفته ترین روزها بملیت خود حفظ کرده است . چرا دور برویم ما خود هنوز ضعیفی که پس از انقلاب مشروطیت بحکومت مرکزی رخ داد بخاطر داریم . در آن روزها تا وزارت جنگ پادشاه سابق حکومت مرکزی هیچگونه قدرت و نفوذی در شهرستانها نداشت و هرج و مرجی در کشور برقرار بود که تاریخ نظیر آن را حتی در ایام حکومت سلوکیدها هم ندیده است . در چنین روزی هیچ ایرانی نبود که آرزو نداشته باشد بار دیگر مرکز قوت گرفته و برایشان سایه افکند و خوب بخاطر دارم که اگر وقتی مأموری از مرکز ببعضی از نقاطی که مأمور نداشت میآمد مردم مثل عاشقی که معشوق خود را ببیند از دیدن او بقدری شادمیشدند که از شادی در پوست نمیگنجیدند اتفاقاً این مأمورین غالباً مردم خوبی نبودند و کارهایی می کردند که با حیثیت و مقام ایشان تناسب نداشت و عجیب این است که رفتار این مأمورین مردم را بمرکز علاقمندتر میساخت و میگفتند دولت تقصیر ندارد . این مأمورین خائن هستند که بین دولت و ملت حایل شده نمیگذارند مرکز از حال نقاط مختلف کشور آگاه گردد .

پس کسانی که امروز برای عوام فریبی قلم برداشته و بنام شهرستان خود از مرکز شکایت کرده و برای اینکه احساسات همشهریان خود را تحریک نمایند وضع شهرستان خود را با سایر نواحی کشور مقایسه نموده وطوری وانمود میکنند که معلوم میشود ایشان نسبت بدیگران مغبون یا مظلوم بوده اند باید بدانند که علاوه بر اینکه کار ایشان عملی خائنه و زشت و پلید است همان همشهریان ایشان نیز بزودی ملتفت اغراض شوم ایشان

شده و ایشان را خائن و ناپاک خواهند دانست و دیریا زود سزای ایشان را بکنارشان خواهند گذاشت.

البته ما هیچ تردیدی نداریم که در بین اشخاصی که اینگونه نغمه هارا بلند کرده اند کسانی نیز هستند که از روی ساده دلی حرفهایی میزنند و چون راجع بحالت شهرستان خود نوائی شنیده اند که با روح ناراضی ایشان توافقی داشته خود نیز بنوا در آمده و چنانکه در صدر مقاله نوشتیم از سینه پرسوز آهی کشیده اند .

ما بعضی از این نویسندگان را میشناسیم اینها مردم میهن پرست پاکدامن و پاک - سرشتمی هستند . بعضی از اینها در راه وطن رنجها دیده و زجرها کشیده اند و چقدر جای تأسف است که امروز که وطن از هر روزی بیشتر فداکاری و از خودگذشتگی میخواهد بیروی برخی از مردم مظنون قلم برداشته و نغمه ای بلند کنند که خدای نخواستہ بضرر تمامیت خاک میهن ایشان تمام شود .

آقایان !

ایران در حال عادی نیست میهن شما روزگار عجیبی میگذراند . وقت فداکاری است نه گله گذاری . مرکز تقصیری ندارد اگر تقصیری هست بگردن رجالی است که در مرکز جمع شده و کارها را در دست گرفته بودند باید کوشید که رجال خوب زمامدار شوند و این را نیز باید بخاطر داشت که این رجالی که در مرکز متصدی کارها هستند همه اهل تهران نیستند بلکه غالب آنها از شهرستانها آمده در اینجا جمع شده اند و بنا بر این اگر حکومت مرکزی بد بوده است تمام شهرستانها در آن شریک بوده اند . ما باید بدانیم که همانطوریکه ما امروز نسبت بگذشتگان قضاوت میکنیم آیندگان نیز راجع بما قضاوت خواهند کرد . مازادگان پدرانیم که سہمگین ترین حوادث را باخونسردی گذرانیده و وحدت ملی خود را حفظ کرده و برای ما نگاهداشته اند . سزاوار است که ما نیز در این موقع خون سردی خود را از دست نداده با تمام قوا برای حفظ وحدت ملی خود کار نموده و با هر عنصری که برخلاف آن کار میکند مبارزه کنیم .

بحث و تحلیل اجتماعی

بقلم : یوسف اعتصامی

اصلاح اخلاق

حکما و دانشمندان در امکان اصلاح اخلاق و عدم امکان آن بد تناقض آراء دچار شده‌اند ، کسانی که بمفهوم «خوی بد در طبیعتی که نشست نرود تا بروز مرگ از دست» معتقدند ، تأدیب و تهذیب را از لوازم حتمیه میدانند و اخلاق زشت را به نقصان تربیت نسبت میدهند .

اخلاق تابع تأثیرات وراثتند ؟ تغییر و تبدیل در این اساس راه ندارد ؟ یاقبایح اخلاقیه از نقص تربیت بوجود می‌آیند ؟

در میان فلاسفه ، اول «کانت» پس از وی «شوپنهور و اسپنسر» این مطلب را تأیید میکنند . کانت موجودات را در دو صورت ملاحظه کرده ، یکی را اصل و دومی را حادث نامیده‌است . میگوید : «ما بر اصل واقف نیستیم و از حقیقت آگاهی نداریم اشیاء و انسان از حریت بی‌بهره‌اند حاکمیت و حریت از خصایص اصل است ، اخلاق ما را اصل معین میکنند ، حادث مانند آلات و اسبابی که يك محرک قوی آنها را بحرکت آورد حکم اصل را تعقیب نموده مطابق دستور آن حرکت مینماید ، ما از این روی نمیتوانیم حریت اخلاقی داشته باشیم ، بنابراین مساعی و مجاهدات ما در تبدیل و تغییر اخلاق سودمند نخواهد بود .»

کانت با وجود این نظریه ، تبعیت قانون اخلاق را از ضروریات میشمارد . «کرسون» میگوید : « در صورتی که حیات بشر بر حسب مقررات قطعیه اصل سپری خواهد شد در حالی که ما را قوه تصرف نداده‌اند ، پیروی قانون اخلاق از کجا و چگونه

انجام خواهد یافت؟ انسان بی اراده و اختیار را بچنین تکلیفی مقید ساختن کیفیتی خالی از منطق نیست؟ گروهی از متفکرین با بطلان این عقیده سعی کرده اند اما این فکر چقدرها مردم را از طریق تربیت منحرف ساخته است :

اکنون قسمتی از براهین «شوپنهور» را ملاحظه کنیم ، رای این فیلسوف چنین است : «اخلاق را تغییر نتوان داد ، انسان بتمادی شهور و ایام درلقافه متغیرمعلومات و شروط و افکار و مناسبات مثل خرچنگی که در پوست خود گنجیده است بترتیبی که موافق شخصیت او است زندگانی میکند ، اخلاق باعتبار استقامت عمومی بتحول و انقلاب معروض میشوند ، انسان در یک قصبه هر قسم رفتار کرده باشد همینکه موجبات آن فراهم گردید باز همان رفتار و کردار را پیش می گیرد . همینکه یکی از دوستان قدیم خود را پس از بیست سال یا سی سال ملاقات می کنیم و می بینیم در عادات و اخلاق او تفاوتی روی نداده است این مسئله بر ما واضح میشود ، احتمال وجود «وجدان اخلاقی» که تا هنگام پیری قبایح روزگار جوانی ما را توییح می کند مبنی بر همین قاعده است ، باید معترف شویم که در مسافت فاصله این دو مرحله عمر اخلاق تغییر نکرده اند . غلط کاریها نادانیها دیوانگیهای عهدشباب در سن کمال مورت خجلت و انفعال ما نمیشوند . این مسائل بقوه متفکره ارتباط دارند . همه این حرکات ناشایست عوض شدند ، مثل لباسی که در جوانی می پوشیدیم آنها را کندیم و بکناری انداختیم . بواسطه تأثیر همین حقیقت ، شخصی که سیئات اخلاقی خود را فهمیده و برای تهذیب نفس آماده شده تماماً باصلاح معایب باطنی موفق نمیشود ، علیرغم تعهد صمیمی هر وقت فرصتی بدست آید بارتکاب همان خبط و خطا مبادرت میکند . فقط فهم و علم این شخص را میتوان اصلاح کرد . هیچ مؤثر اخلاقی یافت نخواهد شد که جز علم انسان چیز دیگر را بتواند اصلاح نماید ، کجیها را با موعظت راست کردن اخلاق را با پند و اندرز تصحیح نمودن و طبیعت را با این وسائل تبدیل دادن بدان ماند که سرب را به تأثیر خارجی طلا کنند یا با تصرفات فلاحتی از درخت چنار میوه خوشگوار بخواهند . اخلاق در تحت مؤثرات خارجی بوجود نمی آید ، شخصی و موروثی و طبیعی هستند اخلاق اولاد در دوره طفولیت خود نمائی کرده نمونه کوچک اوقات رشد و تمیز را نشان میدهند ، بهمین علت دوظفل

که از يك معلم تربیت یافته و در يك محیط بزرگ شده اند اخلاق و عادات مختلفه دارند.» این است مقداری از دلایل شوپنهاور که بسیاری از مردم را بمسئله وراثت و ثبات اخلاق معتقد نموده است، با اندك تأمل میتوان دانست که در این بیانات چقدر تناقض و تضاد موجود است، کار نتیجه اخلاق است، در صورتیکه افعال تغییر میکنند این تغییر را چرا بتوسعه معلومات منسوب بداریم و آن را از آثار تبدیل اخلاق نشماریم؟ در صورتیکه باستعانت ترقیات عقلیه میتوانیم از مفاسد اعمال محترز باشیم. این توانستن را چرا به تحسین خلق و خوی خویش نسبت ندهیم؟ اگر اخلاق زمان طفولیت در تمام مراحل عمر مؤثرند، اگر در مجمع انسانی ارانل از ارباب فضایل بیشترند، هیچیک اینها نظریه «شوپنهاور» را تأیید نمیکنند، انسان باید معترف شود که بتهدیب صفات و تصفیه اخلاق نمیکوشد، چنانکه «هوگو» میگوید «خلق و عادت از سنگ سختی که قطرات باران در آن اثر کند کمتر نیست». جوانی عیاش و سبک مغر که باخلاق ناستوده متصف است متأهل میشود، محبت خانواده و علاقه زن و فرزند بر او مستولی میگردد و در نتیجه تعقل و تدبیر در جای جنون و جهالت می نشیند، مردی جبان بتصادف بمعرکه جنگ میافتد، با رشادتی غیر مترقب مانند رزم آزمایان میجنگد، توانگری صاحب ضیاع و عقار ثروت خود را از دست داده بافقیری گوشه نشین مجالست مینماید، فکر و آرزو و غرور و نخوت او بحالت دیگر مبدل می شود، شخصی که نیمه عمر را با دوستان مهمل آواره گذرانده است ناگهان از حسن اتفاق با رفیقی ساعی و مجدهمراه شده بیکارگی را ترك می کند. نظایر آنچه گفتیم بسیار است.

«هربرت اسپنسر» امتداد زمان و تضییقات قوای خارجیه را موجب تحول اخلاق میدانند و میگوید: حصول مقصود بمرور قرن ها محتاج است، تجارب چندین هزار ساله نیاکان ما در دماغ های ما مرسم شده اند. در مقابل تمرد و عصیان این میراث دهشت-انگیز از اراده ضعیف ما تکان بال تاری را که با آن همه زحمت و رنج بافته بود از جای کنده است، باید هر چه زودتر دام را از نو ساخت یا بگرسنگی و مرگ راضی شد و ظنین تمسخر آمیز مگسها و سایر حشرات پردار را که بر عجز دشمن بی سلاح خود میخندند گوش کرد.

سیاد هشت پا فوراً به نوك تارى كه از شكم بيرون كشيده است آويزان شده در فضا تاب ميخورد ، اين تار اولاً به بيخ يك شاخ و بعد به انتهاي شاخ ديگر بند شده خط هادي كارگرو نقطه استتار دام آن مي شود ، كار به تندي پيش ميرود ، تار بتدريج بزرگ شده در نقاط بعیده كه بايد با مزاحمتهاي شديد مقاومت نمايند بر رشته هاي مساوي قرار مي گيرد ، جولاهه تيره دل بر شمار تار و بود مي افزايد ، همينكدام را گسترده براي امتحان قوت آن بمرکز رفته با پاهای زورمند فشاری چند بهر جای آن می دهد ، تار بخوبي ازعهده امتحان برمی آید ، دام بانجام رسیده و موقع استعمال آن نزديك است زیرا نخستين اشعه خورشيد ابرهاي خفيفي را كه در افق ديده ميشوند بر رنگهاي زرد وارغواني ملون كرده است .

حيوان با نهايت عجله زير برگی كه مأمّن خویش قرار داده بود خزیده برای گرفتن شكار كمين می كند . در اطرافش همه چيز بيدار است ، آوازاها و فريادها و زمزمه طيور كه هر بامداد ديدار آفتاب جهان تاب را درود می گویند با امواج نور كه از خلال شاخ و برگ درختان سرازير ميشوند مقابله می كنند . حياتي كه پس از انقضاء ساعات آسایش تمام موجودات زنده را بمبارزه ميكشد از نو شروع شده است .

اين مگس لاجوردی بال كه در نسيم معطر صبح پروازی مستانه دارد يكجا ميرود ؛ افسوس بدام بلا افتاده و در پنجه دشمن گرفتار شد ، اين پرده اول فاجعه است . هنگامي كه عنكبوت مگس را ميكشد پرنده سبز رنگ كه منقارش باز است بشتاب می گذرد ، غالب و مغلوب ، شكار و شكارچی هر دو در دهان بازيگر جديد كه چرخ زنان فرياد شادمانی از دل می كشد فرو ميروند .

«پايو» مينويسد : اخلاقی كه از حس و فكر اول تا آخر هميشه خود بين و يك نواخت باشند در كجا بدیده دقت « شوپنهور » مصادف شده اند ؟ مشهودات ما بطلان ملاحظات « شوپنهور » و « كانت » را مدلل كرده اند . به اسپنسر « بايد گفت : اوصاف ممدوحيه نیز همانطور كه شما می گوئيد در دماغهاي ما منقوشند ، اگر عزم راسخ خود را بكار اندازيم باندازه قوای مورثه از اسلاف كه بر ضد ما كار می كنند قوای صالحه درخويشتن خواهيم يافت كه باعانت ما خواهند شتافت .

ملاحظات در اصلاح اخلاق

شماره چهارم مجله «بهار» انتشار یافت، با همان اشتیاقی که معمولاً بمطالعه این مجموعه نفیس دارم نخست بفرست مندرجات پرداختم، عنوانهای دلربا و مقتون کننده آن را يك يك از پیش نظر گذرانیدم، بعد از مراجعه بصفحه ۲۲۷ واستشمام روایح عطر آگین «گلها» بخواندن مقاله «اصلاح اخلاق» شروع نمودم.

اصلاح اخلاق:

این موضوعی بود که مدت‌ها در آن فکر کرده بعقاید و آراء راجع به آن مذاقه کرده بودم، چقدر آرزو داشتم و دارم که تخیلات علمای اخلاق حقیقت پیدا می‌کردند و این نظریات مورالیستها عملی می‌شدند. آیا ممکن است؟ آیا اخلاق خوب یا بد محکوم اراده انسان است؟ آیا خود اراده جزء اخلاق نیست و از موضوع صحبت ما مستثناست؟

در میان آراء و عقاید متفکرین احياناً چیزی مضحك تر از دستور و تعالیم علمای اخلاق نیست، مثلاً میگویند انسان باید دارای عزم و اراده باشد. نمی‌دانم کسی که فاقد قوه عزم و اراده است چگونه ممکن است صاحب اراده بشود؟ با مذمت از بخل و لئامت انسان را تشویق می‌کنند به جود و سخاوت، آیا هیچ شنیده‌اید که يك شخص بخیل و لثیمی بواسطه خواندن محاسن جود و سخا یا زمایم بخل و لئامت، کریم و با - سخاوت شده باشد؟ بدیهی است نه، زیرا شخص ممسك صفت بخل را در يك مدرسه و

از يك كتاب يا يك معلم نياموخته تا بواسطه تعليمات مخالف ازوى سلب شود. بخيل صفت بخل را در مدرسه طبيعت فرا گرفته و معلمين ماهرى مانند قانون وراثت، عوارض نفسانيه مادر، حالت مزاجى ابوین، محيط زندگانی و بالاخره ساختمان عصبى و مزاجى وی باو آموخته اند، پرواضح است که با تعليمات لفظى نمیتوان بجنگ طبيعت رفت و مظفر و فيروز مراجعت نمود، مؤثرترين وسيله که علمای اخلاق برای اصلاح اخلاق معرفى مينمايند اراده قوی و عزم راسخ است، متأسفانه اراده هم جزء اخلاق است، يعنى درمیان فضایل اخلاقی اقلاً بايد اراده و عزم موجود باشد تا بدستيارى آن بتوان ساير فضایل را تحصیل نمود. پس اصلاح اخلاق در صورت فقدان عزم و اراده قوی جزء ممتنعات است، در صورتیکه عزم و اراده موجود باشد آیا ممکن است انسان بتهدیب اخلاق خود قیام کند؟ بعقیده ماخير، يك شخص صاحب عزم و اراده هم از تغيير اخلاق خویشتن عاجز است.

اولاً برای اينکه اراده همیشه تابع تمايلات فطری است و قوه مجربده آن اخلاقی است که در انسان قوی تر است، ثانياً برای اينکه حب ذات - حب ذاتی که از لوازم تمام موجودات حيه است - مانع است از اينکه انسان بطور حقيقت اخلاق خود را در تحت انتقاد در بياورد و بمعایب خویشتن كاملاً بصير و معترف شود.

مثلاً يك شخص ممسك این فطرت مذموم خود را حالت معتدل بين جود و امسك دانسته اشخاص میانه رو را باسراف و تبذیر نسبت داده و مردمان جواد و سخی را دیوانه و سفیدمی داند. يك شخص كم دل و جبان خصلت خود را حزم و احتیاط نام گذاشته اشخاص شجاع را متهور بلکه نادان و مجنون می شمارد. هنوز هم علمای اخلاق نتوانسته اند برای تشخيص جبن از حزم و یا شجاعت از تهور حدودی معين نمایند.

يك دسته از آن اخلاق که موضوع نكوهش و ملامت اخلاقیون است اثرات سوء آن بخود شخص متوجه و صدماتش در دوره زندگانی انسان مشهود و محسوس می باشد يعنى برای بيان نمايم آن احتیاجی بدلیل و برهان نیست، معذلك انسان نمی تواند به دور کردن آنها از خویشتن قادر شود و کسانی که در صدد تهدیب اخلاق خود برآمده اند

میدانند که زحماتشان در مقاومت باخصائل ناپسند عقیم و بلا نتیجه مانده است. پس عزم و اراده نمیتواند اخلاقی را که دست قاهر طبیعت در وجود ما راسخ نموده است ریشه کن نماید، بلکه برخلاف پیوسته مطیع و قوه مجریه آن ملکات و صفاتی واقع میشود که در فطرت انسان نیرومندتر و راسختر می باشد.

همچنان که نمی شود بطور کلی قائل بامکان اصلاح اخلاق شد مطلقاً هم نمی توانیم بگوئیم اخلاق قابل اصلاح نیست، زیرا «اخلاق» يك مفهوم کلی است که بر غرائز و فطریات، بر ملکات راسخه و بر اوصاف و حالاتی که در نتیجه عوامل دوره زندگانی تولید میشود شامل می گردد. قسمتی از اخلاق و صفات انسان تابع مزاج و از هواریت اسلاف است که تعالیم و اثرات تربیت و حتی حوادث روزگار نیز از تصرف در آن عاجز و ناتوان است. «صورت اصلیه» که «کانت» فرض کرده و آن را تغییر ناپذیر می داند همین فطریات و ملکات راسخه است که قانون وراثت در وجود انسان بودیعه گذاشته و این همان غرائزی است که تابع ساختمان دماغی و عصبی انسان است.

ثبات و پایداری این قسمت از اخلاق مانند خصائص و مزایای جسمانی است، اگر يك روزی علم توانست يك شخص کوتاهی را بلند و يك مزاج عصبی را لمفاتيك نماید شاید تغییر اخلاق فطری نیز ممکن بوده باشد.

این مبادی و اصولی که در طی تعالیم مورالیستها مندرج است غالباً يك سلسله بدیبیات فکری است که هر کس میتواند با اندک التفاتی صحت آنها را درک کند ولی مشاهده می شود که همه افراد بشر در پیروی مبادی مزبوره یکسان نیستند، دسته ای بر طبق آنها رفتار میکنند و دسته دیگر با اعتراف به صحت اصول مذکوره عمل نمی کنند یعنی نمی توانند عمل نمایند زیرا فطریات يك مانع نیرومندی می باشند.

اگر اصلاح اخلاق بطور مطلق صحیح بود امروز میبایست در روی زمین خلق بد موجود نباشد زیرا مبادی اخلاق با طبیعات گوناگون در میان کلیه ملل متمدنه دارای مفاهیم متحده میباشد و ازدورترین ازمنه تاریخی در نشر و ترویج آنها مجاهدتهای کامل بعمل آمده است.

یا اقلاً باید بگوئیم در آلمان و سوئیس که مدارس دارای يك پروگرام و فامیلها نیز تربیت شده همان پروگرامها و يك سنخ تعالیم اخلاقی هستند، اختلاف اخلاق موجود نباشد یا مثلاً حسد در زمینه روحیات آنها دیده نشود، در صورتیکه اختلاف اخلاق یا حسد در آلمان و سوئیس همان اندازه است که در ایران یا استرالیا موجود است و این تعلیمات بکلی بی اثر و بلا نتیجه مانده اند، زیرا تباین اخلاق اثر تباین ساختمان دماغی و اختلاف مزجه است و حسد هم یکی از متفرعات حب ذات است و حب ذات از غرائز تغییر ناپذیر موجودات حیه میباشد .

فقط يك قسمت مختصر از اخلاق قابل تغییر است و آن عبارت از اخلاقی است که در نتیجه عوامل محیط یا حوادث دوره زندگی ایجاد شده اند . برای روشن شدن این قسمت از مطلب، اجازه میخوام در یکی دو قسمت از فرزهای مقاله «اصلاح اخلاق» که در انتقاد اقوال «شوپنهور» و «کانت» و «اسپنسر» ایراد فرموده بودید اعمال نظر نمایم . در نفی نظریات «شوپنهور» نوشته شده است که «باستعانت ترقیات عقلیه میتوانیم از مفاسد اعمال محترز باشیم» ترقیات عقلیه نمیتواند موجب تهذیب اخلاق بوده باشد بلکه اخلاق موجوده را تقویت مینماید، يك شخص جبان از خواندن فیزیک و شیمی و طب ممکن نیست شجاع بشود، بلکه با خواندن طب و التفات بکیفیت انتقال امراض بیشتر بر زندگی خود بیمناک شده از هر چیزی احتراز مینماید. اگر ترقیات عقلیه مستلزم تهذیب اخلاق میشد باید متمدین اروپا از متوحشین چین و تبت در اخلاق بهتر بوده باشند و چنانکه مشاهده میکنیم قضیه بکلی برخلاف است، ترقیات عقلیه موجبات تنازع و تراحم را در ملل راقیه بیشتر نموده و بالتبع مفاسد اخلاق که از نتایج حتمیه تنازع بقاست فزونی گرفته است .

يك جوان عیاش شهوتران که با اخلاق ناستوده متصف است متأهل نمیشود ، اگر هم متأهل شد دست از هرزگی برنمیدارد، مگر اینکه یا وسایل عیاشی که ثروت و پول بوده باشد از وی سلب شود و یا قوای جوانی او رو با انحطاط رفته باشد . همچنین ذکر شده بود : «مردی جبان بتصادف بمعرکه جنگ میافتد، بارشادتی

غیرمترقب مانند رزم آزمایان می‌جنگد» تصور نمیکنم جهان از تصادف بمعرکه جنگ شجاع شود، زیرا شخص جهان هرگز خود را باینگونه معرکه‌ها نزدیک نمیکند و اگر دست اتفاق او را بآنجا سوق داده نمیتواند رزم آزمائی نماید، لذا در تمام اطوار و حرکات او آثار کم‌دلی مشهود میشود، مگر این‌که فرط جبن و حب حیات او را بیک حمله عصبانی دچار کند در اینجا یک صورت استثنائی نیز میتوان فرض کرد و آن شخصی است که با داشتن قوه شجاعت و جسارت بواسطه عدم اعمال آن قوه خامد و خامل شده باشد و پس از تصادف با معرکه جنگ آن قوه خامل در مغزوی بیدار شود.

همچنین «توانگری صاحب ضیاع و عقار که ثروت خود را از دست داده با فقیری گوشه نشین مجالست مینماید، فکر و آرزو، غرور و نخوت او بحالت دیگر مبدل میشود» موضوع تأمل است. غرور و نخوت را وقتی جزو اخلاق ثابتۀ یک شخص میتوانیم فرض کنیم که بواسطه ثروت تولید نشده باشد، غروری که از این راه حاصل شده باشد بدیهی است پس از زوال ثروت و تنعم زایل میشود.

از کلیه امثله و شواهدی که در ابطال عقیده «شوپنهور» ذکر فرموده‌اید بخوبی آراء و معتقدات آن فیلسوف مبرهن میشود که انسان در تغییر اخلاق خود محکوم حوادث است.

«هربرت اسپنسر» جامعترین کلامی را در این موضوع ذکر میکند: «امتداد زمان و تضییقات قوای خارجیۀ موجود تحول اخلاق میشود» یعنی امتداد زمان در ملکات راسخه در اخلاق سطحی مؤثر است.

محور عقاید «اسپنسر»، «کانت» و «شوپنهور» فقط بیان این مسئله است که انسان در اخلاق خود صاحب اراده نیست. اخلاق خوب باید یادگار عوامل وراثت و اثرات قطعی ساختمان مزاجی است.

اینها میخواهند بگویند انسان اگر عزم راسخ داشته باشد امتیاز و فضیلتی را حائز نیست زیرا این امتیاز را دیگران باو داده‌اند.

میخواهند بگویند عزم راسخ انسان همیشه مصروف تمایلات فطری و اجراء

اخلاق موروثه است ، میخواهند بگویند انسان در تغییر اخلاق سطحی خود نیز مرهون حوادث و اتفاقات است . میخواهند بگویند تحول اخلاق مطابق نظریات اخلاقیون از حیز امکان بیرون است ، میخواهند بگویند انسان مطیع اوامری نافذتر و مؤثرتر از دستور العمل مورا لیستهاست و بهمین جهت يك نتیجه امید بخشی تاکنون بر تعالیم فلاسفه مترتب نشده است .

«علی دشتی»

تنازع بقا

حیات حیوانات يك سلسله حوادث حزن آوری است که همه اقسام آن بمرگ منتهی می شود. در عالم حیوانی هر ذیروح قوائی را که از طبیعت گرفته است به تدارک غذای حیوانات بالاتر بکار می برد ، اینان نیز در نوبت خودشان همین خدمت را برای سایر مخلوقات که در توانائی بر آنها برتری دارند بجا می آورند ، از میکروبها تا کرمها و از کرمها تا شیرهای افریقا این کار و رفتار در همه دیده می شود ، تمام این فجایع گویا نتیجه قانون تکامل بوده و در آغوش طبیعت و در میان زیباییهای آن آرامی ظاهر می شوند و می گذرند :

شب است همه موجودات راحت کرده اند ، پیک زمین پرتو سیمین خود را چون سیل بفضا می ریزد ، شعرای یمانی با رنگی پریده در اعماق آسمان میدرخشد و از نزدیکی صبح خبر میدهد . این حیوان که پیش از طلوع فجر برخاسته و پاهای بلند خود را بکنار برگگی بزرگ دراز میکند چیست ؟ عنکبوتی است که بکار زندگانی مشغول است. دیروز وقت غروب کبوتری بایک تکان بال تازی را که با آن همه زحمت و رنج بافته بود از جای کنده است ، باید هرچه زودتر دام را از نو ساخت یا بگرسنگی و مرگ راضی شد و چنین تمسخر آمیز مگسها و سایر حشرات پرداز را که بر عجز دشمن بی سلاح خود میخندند گوش کرد .

صیاد هشت پا فوراً به نوك تازی که از شکم بیرون کشیده آویزان شده در فضا تاب می خورد ، این تار اولاً به بیخ يك شاخ و بعد به انتهای شاخ دیگر بند شده خط هادی کارگر و نقطه استناد دام آن میشود ، کار بتندی پیش میرود ، تار بتدریج بزرگ شده در نقاط بعیده که باید با مزاحمتهای شدید مقاومت نمایند بر رشته های مساوی قرار

میگیرد ، جولاهه تیره دل برشمار تار و بود می افزاید ، همینکه دام را گسترد برای امتحان قوت آن بمرکز رفته باپاهای زورمند فشاری چند بهر جای آن میدهد ، تار بخوبی از عهدۀ امتحان برمیآید ، دام بانجام رسیده و موقع استعمال آن نزدیک است ، زیرا نخستین اشعۀ خورشید ابرهای خفیفی را که در افق دیده میشوند بر نگه‌های ارغوانی ملون کرده است .

حیوان بانهایت عجله زیر رگی که مأمّن خویش قراردادده بود خزیده برای گرفتن شکار کمین می کند . در اطرافش همه چیز بیدار است ، آوازاها و فریادها و زمزمه طيور که هر بامداد دیدار آفتاب جهانتاب را درود میگویند با امواج نور که از خلال شاخ و برگ درختان سرازیر میشوند مقابله میکنند . حیاتی که پس از انقضاء ساعات آسایش تمام موجودات زنده را بمبارزه می کشد از نو شروع شده است .

این مگس لاجوردی بال که در نسیم معطر صبح پروازی مستانه دارد بکجا میرود ؟ افسوس بدام بلا افتاد و در پنجه دشمن گرفتار شد . این پرده اول فاجعه است ، هنگامی که عنکبوت مگس را میکشد پرنده سبزرنگ که منقارش باز است بشتاب می - گذرد ، غالب و مغلوب ، شکار و شکارچی هر دو در دهان بازیگر جدید که چرخ زنان فریاد شادمانی از دل می کشد فرو میروند .

هنوز آخرین نعمۀ پرنده در اهتزاز است که ناگهان بازی تیز جنگ بر آن حمله می کند و در يك لمحۀ پره‌های خون آلود این مرغ به میل باد در هوا پراکنده می شوند . گمان می برید که جنگ تمام است ، در قلل جبال که سر با سمان افراشته اند عقابی خشمگین مانند باد در طیران است ، بسرعت برق فرود آمده و باز را در چنگال خویش اسیر می کند .

هر روز میلیونها حیوان برای افزایش قوت دیگران و تهیه وسایل تکامل آنها میمیرند ، اگر بتوانید بورطه‌های عمیق دریا بروید همین جنگ همین مبارزه را مشاهده خواهید نمود . نبات ، آب و هوا و مواد معدنی را ، غلغخوار نباتات را ، گوشتخوار علف -

خوار را میخورد در آخرین پله نردبان موجودات، انسان ضروریات زندگی را از عالم نباتی و حیوانی استخراج مینماید .

تأثیرات قانون «تنازع بقا» در این حد توقف ننموده از این نیز تجاوز میکند انسان اگر چه جنگلهائی را که در آن زندگی میکرد ترك نموده، از عادات وحشیانه دوری جسته ، باستعانت تکمیل عقل و فکر هیئت جامعه تشکیل داده است ، چه در حال انفراد و چه در صورت اجتماع در اعمال خود موجبی جز جلب منافع و دفع مضار نخواهد داشت و ناظمی جز زور بازو نخواهد شناخت .

بحث و تحلیل سیاسی

بقلم : حسام‌الدین امامی، نقل از روزنامه کیهان

مذاکرات جانسون - کاسیگین درباره جلو گیری از مسابقه ضد موشکی شکست خورد

مسابقه ضد موشکی بشدت ادامه خواهد یافت

انفجار هیدرژنی چین اساس استراتژی نظامی را برهم ریخت

پیروزی چین در آزمایش هیدرژنی اخیر، همچنانکه خاکستر رادیواکتیو فراوانی را در فضا بر جای گذاشته، قشر ضخیمی از عوارض سیاسی را هم بر سراسر پایتخت‌های عالم، خصوصاً واشنگتن رسوب داده است.

روابط شرق و غرب، مسئله خلع سلاح عمومی، زمزمه عقد قرارداد منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای و بسیاری از مسائل دیگر از تأثیر آن برکنار نبوده‌است.

اما تصور نمیتوان کرد که این واقعه روی هیچ مسأله‌ای باندازه استراتژی نظامی آمریکا و سرآمد آن موضوع پر سر و صدای «سیستم ضد موشک» آنکشور اثر گذاشته باشد. تا قبل از روزشنبه هفته پیش، آمریکا بی توجه به فعالیت‌های تکنولوژی چین اعتقاد داشت که در مسائل مربوط به خلع سلاح و سیستم ضد موشکی، اگر با شوروی کنار آید کار تمام است، ولی دستیابی چین بر سلاح هیدرژنی یکباره بافت دیپلماسی و نظامی آمریکا را برهم ریخته است. بی شک این بهم ریختگی و اختلالی که در نظام دیرینه استراتژی آمریکا پدید آمده، نه تنها آن کشور، بلکه همه کشورهای هم پیمان آمریکا را به تجدیدنظر اجباری در سیستم تعرضی و تدافعی خویش مجبور خواهد ساخت و اساس بسیاری از پیمانها و اتحادیه‌ها را دگرگون خواهد کرد.

«ریموند هرد» مفسر «ابزرور» زمین لرزه سیاسی را که بدنبال چنان انفجاری در آمریکا پدید آمده بدینسان برشته بحث و تحلیل کشیده است .



«این پیروزی موجب آن گردیده که سناتورها و ارباب کنگره تقاضای دیرین خود را مبنی بر ایجاد يك سیستم «ضدموشك» باریگر بجانسون عرضه دارند و از او بخواهند که هر چه زودتر در این مورد اقدام کند .

احتمال دارد که جانسون هم نتواند زیاد در برابر فشار عناصر مزبور مقاومت نماید . زیرا از همه چیز گذشته ، سال آینده «سال انتخابات است» و تاریخ نشان داده است که همچنانکه سالها پیش ، «نارسائی موشکی» بعنوان رایج ترین مسأله انتخاباتی مورد استفاده یا سوء استفاده قرار گرفت ، نارسائی «ضدموشك» هم میتواند در ماجرای انتخابات ۱۹۶۸ آنچنان باشد .

پیروزی مطمئن

پیروزی چین موجب آن گشته که درباره نتایج مذاکرات خلع سلاح و قرار داد «منع تکثیر سلاحهای اتمی» ابراز نومییدی و بدبینی شود اصحاب کنگره که بر جانسون فشار میآورند ، چنین استدلال میکنند که این توفیق چین در بنیان اعتقادیکه درباره قرارداد مزبور وجود داشت خللی عظیم وارد آورده است . مثلاً اگر هند که همجوار چین است حاضر بامضای این قرارداد نشود ، چه دلخوشی میتوان بدان داد ؟

مقامات واشنگتن چنین وانمود میکنند که این توفیق چین فعلا پیش بینی میشده لذا نکته تازه ای که مایه وحشت شود در آن بچشم نمیخورد و هم اکنون هم ارزیابی دیرین «مک نامارا» درباره استعداد و قابلیت «هسته ای چین» همچنان باقی است . وی پیش بینی کرده است که چین تا اواسط سالهای ۷۵-۱۹۷۰ قادر بداشتن سیستم موشکی قاره پیما برای حمل دماغه اتمی و هیدرژنی نخواهد بود و لذا برای امریکا بیم و هراسی نیست .

باوجود این نباید این نکته را فراموش کرد که بکن که بفاصله کمتر از سه سال

پس از اولین انفجار اتمی خود موفق بساختن بمب هیدرژنی شده ، پیشرفت و جهش آن در این زمینه بدرجات سریع تر از آن بوده است که کارشناسان نظامی و سیاسی امریکائی پیش بینی میکردند ولی دکتر « لاپ » فیزیکدانی که از سازندگان اولین بمب اتمی امریکاست میگوید :

« چین تا قبل از سال ۱۹۷۰ زرادخانه‌ای مرکب از ۱۰۰ بمب هیدرژنی خواهد داشت » وی همچنین خاطرنشان میسازد که چین تا آنموقع صاحب سیستم موشکی قاره-پیمائی است که میتواند آمجاهای نظامی بسیار دور را مورد اصابت قرار دهد .

باید متذکر شد که «دکتر لاپ» درصحت پیش بینی‌های خود مشهور است . این نکته بسیار جالب است که مک نامارا که خود مخالف آرایش قاره‌ای «سیستم ضد موشکی» امریکاست در اواخر هفته گذشته سفر خود به ویتنام را بدستور جانسون بعهدۀ تعویق افکند .

مقامات واشنگتن انکار میکنند که این تأخیر سفر، اندک ارتباطی با بمب هیدرژنی چین نداشته است .

اما از اعتراف بدین نکته هم امتناعی ندارند که پیروزی اخیر پکن لزوم تجدید نظری را در روابط شوروی و آمریکا ، بخصوص در زمینه مذاکرات دیرینه مربوط به «منع تکثیر سلاحهای اتمی» بیش از پیش محسوس ساخته است .

تجدید نظر

میتوان باور کرد که پیروزی چین یکبارہ اساس استراتژی نظامی امریکارا مخصوصاً در زمینه سلاحهای هسته‌ای بر هم ریخته و تجدید نظر کلی در این مورد مخصوصاً در زمینه سیستم ضد موشک از هم اکنون آغاز گردیده است .

سیستم مزبور عبارت از اینست که بکمک موشکهای « کم برد » و « میان برد » موشکهای قاره پیمای مهاجم را میان راه نابود کنیم ، سیستم رادار بسیار دقیقی برای «ردگیری» داشته باشیم و از همه بالاتر پناهگاههای فراوانی در خود آمریکا داشته باشیم تا مردم غیر نظامی را در برابر خاکستر اتمی و غبار رادیو آکتیویکه بر اثر موشکهای

«خودی هنگام دفاع حاصل میشود ، حراست نماید .

حتی قبل از پیروزی اخیر چین هم اصحاب زور و زر آمریکا چه در ستاد ارتش آنکشور و چه در کنگره بجانسون فشار می‌آوردند که چنان سیستمی را با تمام هزینه‌های کمرشکنی که دارد بوجود آورد . بدنبال این تلاشها بود که سال گذشته ، کنگره امریکا برای تکمیل و توسعه «مراحل اولیه چنان سیستمی که تا آن تاریخ ۴۰۰۰ میلیون دلار خرج برداشته بود بودجه اضافی جدیدی را تصویب کرد. اما وزیر جنگ امریکا از صرف بودجه مزبور امتناع نمود .

طرفداران نظریه فوق چنین استدلال کردند که شوروی سیستم ضد موشکی نیرومندی را در اطراف مسکو پدید آورده و در صدد ایجاد شبکه دیگری در مسیر احتمالی موشک‌هائی است که امریکا در جنگ آینده خیال پرتاب آنرا بخاک شوروی دارد. منطق موافقان اینست که در صورتیکه شوروی بتواند هزینه‌های سنگین چنان سیستمی را متحمل شود ، قطعاً امریکا هم باید زیر چنین باری برود .

ولی استدلال مک نامارا اینست که سیستم مزبور وقتی هم که بوجود آید چندان مؤثر نبوده و نمیتوان آنرا سلاح قاطع و نهائی خواند و لذا امریکا باید مثل سابق و بر شیوه دیرینه با ساختن سلاحهای تعرضی مهیب همچنان «توازن وحشت» را که تا امروز مایه «رماندن» طرفین از جنگ بوده ، حفظ نماید .

این دلیل اول امساک جانسون در گوش دادن بحرف اصحاب کنگره و ارباب «پنتاگون» - وزارت دفاع امریکاست دلیل دیگری هم وجود دارد :

امریکا تا امروز امیدوار بوده است که با مذاکره با شوروی احتمالاً میتواند آن دولت را قانع کند که سیستم مزبور را متوقف سازد .

هر چند احتمال داشت که در ژانویه آینده مذاکرات مربوط در مسکو آغاز گردد ، ولی تا این ساعت مقامات امریکائی در جلب تمایل شوروی کمترین توفیق نیافته‌اند. و از همه بالاتر اینکه کاسیگین دوشنبه گذشته طی کنفرانس مطبوعاتی آب پاکی بردست امریکائیان ریخت و اعلام داشت که :

«تحریم سیستم موشکی و ضد موشکی که جانسون بدان ابراز تمایل کرده، قسمتی از يك سلسله مسائل مهمی است که بامر «کلی خلع سلاح» مربوط میشود و ما همیشه آماد بوده و هستیم که درباره آن مسأله خلع سلاح - با امریکا مذاکره کنیم. البته میدانید که بعد از جنگ دوم جهانی بدینطرف مابین دوستانه در باره این مسأله گفتگو کرده ایم و در حال حاضر مذاکرات به بن بست افتاده است.»

محافل امریکائی معتقدند که نفوذ طراحان نظامی شوروی و نیز آزمایش هسته ای اخیر چین بر این تصمیم شوروی مؤثر بوده است. کاسیگین و دیگر رهبران شوروی معتقدند که ایجاد شبکه دفاع ضد موشکی شوروی در اطراف شهرهای مسکو و لنین گراد گوشه ای از آمادگی این کشور در برابر حمله موشکی دشمن احتمالی است و شوروی نمیتواند در حالیکه مسابقه تسلیحاتی در سراسر عالم جریان دارد و هنوز کار مذاکرات «خلع سلاح» ژنو پس از ۱۷ سال گفتگو بجائی نرسیده، فقط بخاطر آنکه امریکا و همزیستی مسالمت آمیزیکه با آن دولت دارد، سیستم دفاع ضد موشکی خود را زنده بگور کند.



صرف نظر از این مسأله اکنون که چین در آزمایش تازه خود توفیق یافته میدان جدیدی بدست طرفداران «تفوق اسلحه» افتاده تا بواشنگتن گوشزد کنند که در برابر خطر مضاعفی قرار گرفته است. بدین ترتیب موفقیت چین عنصر جدیدی از تردید و وسوسه را وارد بحث و جدلی کرده است که از سال گذشته بدینطرف میان موافقان و مخالفان ایجاد سیستم «ضد موشکی» امریکا جریان داشته است.

بدین معنی که حتی اگر امریکا و شوروی هم در امر محدود کردن «تکثیر سلاحهای هسته ای» و همچنین سیستم «ضد موشکی» بتوافق برسند باز هم شبح بمب هیدروژنی چین بر سر آنها سایه افکننده است.

رقیق

تمام اصحاب کنگره و ارباب پنتاگون اکنون یک زبان میگویند :
جانسون چاره ای جز ایجاد يك سیستم ضد موشکی «رقیق» و محدود ندارد.

چنین سیستمی در برابر هزینه ۴۰۰۰۰۰۰ میلیون دلاری يك سیستم کامل ضد موشکی ، فقط ۵۰۰۰ میلیون دلار بیشتر خرج نخواهد داشت .

دشمن کیست

چنین سیستم «رقیقی» در برابر يك نیروی اتمی پیشرفته چون اتحاد جماهیر شوروی قادر بدفاع نخواهد بود ، بلکه فقط میتواند در برابر خطر احتمالی چین در سالهای ۷۵-۱۹۷۰ ایمنی نسبی را تأمین کند . نظر مقامات امریکائی را دربارهٔ اثرات موفقیت-آمیز آزمایش هیدرژنی چین ، از بیانات سران آنکشور ، خصوصاً «سناتور راسل» رئیس کمیتهٔ ارتشی سنای آمریکا میتوان دریافت که گفته است :

«شوروی هر سیاستی را در پیش گیرد ما باید سیستم ضد موشکی خود را تقویت کنیم زیرا خطر چین برای ما بیشتر است.»

جدا شدن دلار از پشتوانه طلا

چه احتیاجی است که اهمیت مسئله را تذکردهم، و سرو صدائی را که در تمام نقاط دنیا برپا شده است باطلاعتان برسانم؟ فراموش نفرمائید که این جنجال، و بقول سندی تایمز، این (غوغا) چندین سال است که جهان اقتصاد را تحت تأثیر خود قرار داده است. همین غوغا و جنجال بالاخره از لیره، یعنی پول همطراز دلار، يك لیره تضعیف شده ساخت، و از دلار، یعنی یکه تاز عرصه پولی جهان، دلار جدا شده از پشتوانه بیرون آورد.

خوشبختانه خوانندگان مجله ما از جمله افراد مطلع و خبیر و بصیر نسبت باهور اقتصادی و پولی هستند، و مرا از ذکر جزئیات بی نیاز میسازند، معینا برای تسهیل فهم علل و موجبات این واقعه استثنائی، لازم است اندکی، و اگر بخواهیم بریشه اصلی آن دست یابیم، با يك عقب گرد اجباری بسال ۱۹۳۳ برگردیم. این سال تقریباً اولین سال اتمام دوره بزرگترین بحران تاریخ اقتصادی جهان بود. کالاهای امریکائی بجهت مختلف و از جمله بی نیازی نسبی اروپا، در انبارهای اتازونی خاک میخورد. صادرات این کشور بنصف پائین آمده بود، وضع بودجه و خزانه داری نیز تعریفی نداشت. نتیجه اینکه دلار که کم کم جای لیره را گرفته بود از شدت فشار نفس نفس میزد.

گفتم دلار جای لیره را گرفته بود، زیرا دیگر لیره بمعنای پول بین المللی وجود نداشت. لیره که تنها نماینده قدرت بزرگ امپراطوری انگلستان بود بجهاتی که تشریح آن در این مقاله، که انحصاراً، در اطراف وضع دلار نوشته میشود مناسب نخواهد

داشت - در سپتامبر ۱۹۳۱ از طلا جدا شده و نام لیره مواج بخود گرفته بود. روزولت، رئیس جمهور فقید امریکا، یک سلسله تصمیمات اقتصادی که بنام نیو دیل معروف شده بود اتخاذ کرد، که در رأس آن تضعیف دلار به ۵۰/۰ قرار داشت. باین مطلب هم اشاره کنم که در آن زمان سه گروه بزرگ پولی یعنی گروه لیره، گروه دلار و گروه فرانک وجود داشت. این گروه‌ها کشورهای بودند که یا از لحاظ روابط مستعمراتی، و یا از نظر اقتصادی، از تغییرات و تحولات پولی کشور اصلی تبعیت میکردند. کشور خود ما از جمله کشورهای بود که در سال ۱۳۰۸، یعنی سالی که اولین قانون پولی مستقل خود را بتصویب رساند، از گروه لیره تبعیت میکرد، و بهمین دلیل در سال ۱۳۱۰، که متقارن با سال ۱۹۳۱، یعنی سال جدا شدن لیره از طلا بود، در قانون قبلی خود تغییرات مهمی، که متناسب با وضع اقتصادی آن روز بود بعمل آورد و ارزش پهلوی طلا که قانون ۱۳۰۸ به ۲۰ ریال تقسیم شده بود بصدریال بالا برد.

اقدامات اقتصادی آمریکا تحول عظیمی در وضع آن کشور بوجود آورد و اگر قدرت روزافزون این کشور را معلول نتایج درخشان این نیو دیل بدانیم از حقیقت دور نیستیم. زیرا ثبات پولی امریکا و افزایش قدرت اقتصادی آن در یک طرف، و تزلزل ارزش پول اروپا، هرج و مرجی که در بازار اقتصاد آن ایجاد کرده بود، در طرف دیگر قرار داشت. راست است که پس از انگلستان کشور فرانسه برای مقابله با انگلستان و امریکا، در مورد تجارت خارجی خود، فرانک را از طلا جدا کرد، اما نه تنها به نتیجه مطلوب نرسید بلکه هرج و مرج تازه‌ای در جهان اقتصاد آن زمان بوجود آورد. بهمین دلیل بود که به پیشنهاد امریکا کشور انگلیس و فرانسه صندوقی با شرکت هر سه کشور، بنام صندوق تثبیت ارز، تشکیل داد که میتوان آن را طلایه تشکیل صندوق بین‌المللی پول دانست. میترسم، بعلت قدیمی بودن موضوع، خاطره شما علت ایجاد آنرا بیاد نیارود. . . گفتم که بین این سه پول اصلی دنیای آن روز دو پول آن، یعنی لیره و فرانک، بطلا متکی نبودند، و بطور مواج در سطح اقیانوس اقتصاد دنیا حرکت میکردند. یادم رفت تذکار دهم که یکی از تصمیمات روزولت فقید در مورد دلار، عدم تبدیل آن بطلا در داخل

کشور بود. توضیح مطلب این است که با وجود پشتوانه ۴۰٪ هیچکس. اعم از داخلی و خارجی، نمیتوانست، در داخل کشور امریکا دلار خود را بیا نك برده و آن را بطلا تبدیل کند. با اصطلاح پولی، اسکناس دلار در داخل کشور غیر قابل تبدیل بود، در صورتیکه اگر همین اسکناسها بوسیله بانکهای مرکزی دنیا بفرمال رزرو امریکا ارائه می شد فوراً بطلا تبدیل میگردد، و این وضع هنوز هم ادامه دارد. گفتیم که لیره و فرانك مواج بودند، و بنابراین هر خس و خاشاکی میتوانست حرکت آن را متوقف سازد. توقف پولی بمعنای ارزش آنست. و این کیفیت ثبات نسبی آنرا بهم میزند. چه در آن زمان و چه در زمان ما سفته بازان بنقاط ضعف يك پول حمله می کنند و موجبات تزلزل آنرا فراهم میسازند، بالنتیجه بازار تجارت خارجی و حتی داخلی را تحت تأثیر قرار میدهند. همین بلائی بود که به سر لیره آوردند و بالاخره آنرا تضعیف کردند. صندوق تثبیت ارز باین منظور بوجود آمد که بتواند قابلیت تبدیل این سه پول را، با يك نرخ معین، تثبیت کند. و سفته بازان را بعقب براند. این صندوق تا آخرین روز صلح با کمال قدرت بکار خود ادامه داد، و ارزش مبادلاتی این سه پول را تثبیت کرد.

جنگ آمد و اساس اقتصاد و پول جهان را درهم ریخت. در يك چنین وانفصائی دیگر صحبت ارزش پولی و ثبات آن اهمیتی نداشت، زیرا حیاة یامامة ملتها مورد نظر بود. با تمام هیبت این هیولا که هر چند گاه کشوری را بکام خود میکشید، معینا بتدریج قدرت و صلابت خود را ازدست میداد و کار بجائی رسید که دیگر کسی را در نفسهای آخرین آن تردید نبود. بالنتیجه در سال ۱۹۴۴ یعنی تقریباً یکسال قبل از خاتمه جنگ بدعوت آمریکا، چندین کشور بزرگ و کوچک، در برتن وودز امریکا جمع شدند و برای جلوگیری از هرج و مرج اقتصادی پس از جنگ، طرح تشکیل صندوق بین المللی پول را ریختند.

فراوش نکنیم که در آن زمان قسمت اعظم طلاهای جهان، بمنظور حفاظت قطعی، بامریکا فرستاده شده بود. تازه خود این کشور از این لحاظ در صف اول جهانیان قرار داشت.

اما بتدریج اروپا جان تازه می‌گرفت و اقتصادش رو بر راه میشد. نتیجه این‌که تجارت جهانی همه‌ساله افزایش می‌یافت، و کشورهای پیشرفته اروپائی، علاوه بر توسعه بازرگانی خود، ذخایر پولی هم پیدا می‌کردند. این ذخایر پولی را دلار و لیره تشکیل میداد. طبق اساسنامه صندوق بین‌المللی پول همه کشورهای عضو بایستی واحد طلای قابل تبدیل داشته باشند. قابلیت تبدیل باین معنی بود که اگر کشوری میتوانست، فرضاً صد میلیون دلار اضافه درآمد داشته باشد، بتواند آن را بیانک مرکزی امریکا ارائه کند، و در مقابل هر دلار، تقریباً $0/888$ گرام طلا تحویل بگیرد یا اگر این پول لیره بود هر لیره را به تقریباً $2/30$ گرام طلا تبدیل کند. اما تا سال ۱۹۵۸ هنوز کشورهای اروپائی نمیتوانستند روی پای خود بایستند، و بنابراین مازادی نداشتند که بتوانند آن را با طلا معاوضه کنند. برعکس، کشور امریکا ۳۲ میلیارد دلار طلا ذخیره داشت و اگر هم، استثنائاً کشوری چند میلیون دلار ارائه می‌کرد فوراً آن را بطلا تبدیل می‌ساخت. اما همانطوریکه گفته شد، کشورهای اروپائی که در رأس آن‌ها آلمان و ایتالیا و فرانسه قرار داشتند چنان با سرعت بطرف رشد اقتصادی میرفتند که اعجاب جهانیان را فراهم می‌ساختند. از جمله آلمان بود که پیشرفتهای آن عنوان معجزه اقتصادی بخود گرفت، ایتالیا و فرانسه نیز از این رشد عجیب برخوردار بودند، بطوری که ذخیره دلاری این سه کشور، در سال ۱۹۶۵، در حدود ۱۸ میلیارد دلار بود. این رشد اقتصادی موجبات افزایش بازرگانی جهانی را فراهم ساخت، و بر ذخایر دلاری کشورهای با اقتصاد سالم افزود. برای اینکه شمارا از شر آمارهای متعدد راحت کنیم فقط سال ۱۹۶۶ را مقیاس قرار میدهم:

در این سال صادرات کل جهان ۹٪ در مقابل ۸٪ در سال ۱۹۶۵ بالارفت که ارزش آن از ۲۰۰ میلیارد تجاوز می‌کرد. اگر سال ۱۹۵۸ را مبدأ قرار دهیم، میزان صادرات دنیا، از آن سال تا سال ۱۹۶۶، به دو برابر افزایش یافت. دریغم می‌آید باین رقم اشاره نکنم که ۸٪ داد و ستد در جهان فقط بدست کشورهای صنعتی انجام گرفته است. فراموش نباید کرد که وقتی از صادرات کل جهان صحبت میکنیم، واردات را

نیز ملحوظ قرار میدهیم ، بعبارت ساده تر ، اگر گفته شود که صادرات جهان ۲۰۰ میلیارد است. در مقابل آن نیز رقم واردات، منتهی ، با رقم اندکی زیادتیر قرار دارد ، مثلاً اگر دو کشور مخصوصاً را در نظر بگیریم واردات اولی صادرات دومی . و واردات دومی صادرات اولی را تشکیل میدهد، منتهی ، بجهت مختلف، از جمله حقوق و عوارض گمرکی . و حمل و نقل، و بیمه، ارزش واردات در کشور واردکننده زیادتیر از ارزش ثبت شده در کشور صادرکننده است.

لطفاً، این رقم کل را ، که عبارت از دو برابر شدن تقریبی داد و ستد جهانی ، از سال ۱۹۵۸ تا سال ۱۹۶۶ است ، به خاطر بسپارید ، زیرا یکی از دلائل طرفداران تجدید نظر در سیستم پولی بین المللی را تشکیل میدهد. از طرف دیگر، همین افزایش استثنائی داد و ستد که دلار و لیره نقش واسطه آن را بازی میکردند، یکی از عوامل مسلم تضعیف لیره و گرفتاریهای دلار را فراهم ساخت ، زیرا بتدریج که ذخایر پولی کشورها افزایش یافت، مقداری از آن، باطلاهای انگلستان و امریکا مبادله گردید ، بطوری که از ۳۲ میلیارد دلار طلای امریکا، در این ماه اخیر، فقط ۹/۱۱ میلیارد بیشتر باقی نماند .

میرسید چرا کشورهای دنیا دلارهای خود را بطلا تبدیل کرده و میکنند؟ سؤال بسیار بجائی است، منتهی باید طردالباب، باستحضارتان برسانم که بسیاری از کشورها منجمله آلمان و ایتالیا که مجموعاً در حدود ۱۲ میلیارد ذخیره دلاری دارند ، بلحاظ رعایت دوستی و حفظ رابطه مودت با امریکا، از تبدیل دلارهای خود امتناع کرده اند، و تنها فرانس است که در حدود شش میلیارد از دلارهای ذخیره خود را بطلا تبدیل کرده است .

میدانید که هیچ کشوری، در روی زمین، اگر درآمد و هزینه اش بایکدیگر مساوی نباشد، نمیتواند ثبات پولی خود را حفظ کند. وضع امریکا در حال حاضر بدین منوال است که، با وجود متجاوز از ۳۸ میلیارد دلار صادرات مرئی، و ۲۲ میلیارد واردات، معیناً حفره عظیمی بین درآمد و هزینه آن وجود دارد ، زیرا درباره هیچ کشوری نمیتوان

فقط درآمد مرئی، یعنی تفاوت صادرات و واردات آنرا در نظر گرفت، امریکا در تمام نقاط دنیا تجهیزات نظامی - وهالی و اقتصادی دارد. چندین سال است که در حدود ۲۰ میلیارد درویتنام خرج جنگ میکند. لشگرهایش در اروپا مقیم است. بغالب کشورهای وام یا اعتبار میدهد، و همه آنها مستلزم پرداخت دلار است. دلار پول بین‌المللی است، و بنابراین مورد قبول تمام افراد و دولتهای دنیاست. دلار پول ذخیره‌است، و بانک‌های مرکزی دنیا آنرا بجای طلا نگاهداری میکنند. حال اگر درآمد و هزینه این کشور تعادل نداشت، برای پرداخت تعهدات خود ناچار متوسل بماشین چاپ دلار می‌شود، اما همین عدم تعادل دخل و خرج و چاپ دلار دنیا را بوحشت میاندازد. وحشت از اینست که امریکا نتواند دلارهای آنرا را، طبق تعهد، بطلا تبدیل کند. همین وحشت موجب می‌شود که، درست هفته متعاقب تضعیف‌لیره، ۴۷۸ میلیون از همین دلارها، بخرانه‌داری امریکا ارائه و بطلا تبدیل گردد:

این حالت وحشت کم‌کم خود امریکائیهارا تحت تأثیر قرارداد، و رئیس‌جمهورش را واداشت که از اروپا، آن اروپائی که خود او با کمک‌هایش از ویرانی نجات داد کمک بخواهد. امریکا که خود یکی از اعضای مرکز خرید و فروش طلا در زوریخ است، درخواست کرد که، در مقابل تحویل طلا، دلار اعتباری تسلیم کند. دلار اعتباری باین معناست که برای مدتی غیر قابل تبدیل بطلا باشد. اگر از نظر بانکی این مسئله را تعبیر کنیم باید آنرا يك اعتبار کوتاه مدت بنامیم، که بهر تقدیر نمیتوانست دردی از دلار دوا کند. از طرف دیگر تقاضایش این بود که به تقاضاهای خرید طلا از طرف افراد مردم ترتیب اثر داده نشود، و فقط بانکهای مرکزی دنیا، آنهم تحت شرایطی بتوانند بخرید طلا بپردازند. این تقاضاهم نمی‌توانست باری از روی دوش دلار بردارد، زیرا تشخیص اینکه فلان بانک مرکزی اگر طلا خرید، مستقیماً برای خود یا برای مشتریانش است، کار بس مشکلی بود، البته در هیچیک از این جریانات دولت فرانسه خود را شریک نکرد. بالاخره رئیس‌جمهور امریکا متوجه اصلاحات داخل‌گردید، اصلاحاتی که بنظر او و کارشناسانش میتواند حفره بین درآمد و هزینه کل کشور را پر کند. دوهفته قبل بود

که رئیس جمهور تصمیمات خود را باستحضار عالیان رسانید، که از آن جمله محدودیت توریسم، محدودیت اعتبارات، افزایش ده درصد مالیاتها و غیره بود. انتشار این تصمیمات چنان ولوله‌ای در دنیا بپا کرد که هنوز ظن آن خاموش نشده است.

بهترین شاهد مطلب این است که، در هفته پس از ۲۰ ژانویه، همان ده مدیر بانک مرکزی که قبلاً بآن اشاره کردیم، رسماً در پاریس جمع شده‌اند و آثار و نتایج حاصل از تصمیمات امریکا را مورد مطالعه قرار میدهند. همه این مدیران از این مطلب بیم دارند که مبدا دولت امریکا، برای اولین مرتبه، از حق برداشتی که صندوق بین-المللی پول برای اعضای خود، و آنهم در شرایط استثنائی پیش‌بینی کرده است استفاده کند و راه را برای تقاضای های بعدی سایر کشورها بازگذارد «مکانیسم این حق برداشت و شرایط آن را در مقاله دیگری شرح داده‌ام» ولی با فرض ابراز صحت این مسئله، و تقاضای رسمی امریکا از صندوق، معیناً مبلغ کل آن از ۴۰۰ میلیون دلار تجاوز نخواهد کرد، و از حدت مسئله نخواهد کاست. بهمین دلیل و سایر دلایلی که قبلاً عرض کردم. رئیس جمهور امریکا صلاح را در آن دانست که با اصلاحات داخل مبارزه با سفته-بازان برخیزد.

کارشناسان امریکائی، و حتی، اروپائی، سه راه مختلف را پیشنهاد می‌کردند، اول اینکه دلار از طلا جدا شود، و دلار بصورت مواج درآید. معنی این کار این بود که آمریکا بدین اعلام کند که، دیگر در مقابل ارائه دلارهایش، طلا نخواهد پرداخت. و این همان عملی بود که انگلستان در سال ۱۹۳۱، و فرانسه در سال ۱۹۳۶، انجام دادند. فوراً اضافه کنم که این عمل با تضعیف دلار کاملاً متفاوت است. تضعیف پول عبارت از کم کردن مقدار طلای محتوی در واحد پول کشور، و در مورد بحث ما، دلار است. اگر فرضاً، امریکا اعلام می‌کرد که، درآئید، در مقابل هر دلار در عوض ۱/۸۸۸ گرام، فرضاً ۵۰۰٪ گرام طلا خواهد پرداخت، این عمل تضعیف دلار بود. اما جدا شدن طلا از دلار معنایش این است که نرخ دلار باعتبار اوضاع و احوال بورس دنیا، که خود مبتنی بر ثبات یا عدم ثبات وضع اقتصادی امریکا است، در تغییر خواهد بود. اصطلاح پول مواج

بخوبی این مطلب را توجیه میکند. امارتیس جمهوری امریکا، بدفعات مکرر، اظهار کرده بود که هر اونس طلا همان ۳۵ دلار باقی خواهد ماند، یا بعبارت دیگر، دلار تضعیف نخواهد شد. باید اضافه کنم که اگر چنین تصمیمی بمورد اجرا در میآید آن چنان هرج و مرجی در بازار پول و سرمایه و همچنین وضع داد و ستد دنیا پیش میآید که هیچ اقتصاددان، یا مرد سیاسی، قادر به پیش بینی نتایج سوء آن نبود.

راه دومی که پیشنهاد میشود، و هنوز هم مورد علاقه بعضی از کشورها، منجمله فرانسه است، افزایش نرخ طلا بود، راست است که اگر چنین میشد نوعی تضعیف دلار بود، اما این تضعیف نسبت به همه پول دنیا تعمیم می یافت. بنظر من مسئله اندکی پیچیده شده... فرض کنید نرخ طلا از ۳۵ دلار هر اونس به ۷۰ دلار هر اونس میرسید، در این صورت مثل این بود که دلار ۵۰٪ تضعیف شده باشد، اما متقارناً، نیز تمام پولهای دنیا دچار چنین تضعیفی میشد، بطور مثال طلای لیره انگلیسی که ۲/۴۰ گرام بود قیمتش دو برابر می شد، این معنی مترادف این است که ارزش لیره کاغذی بنصف پائین میآید، یا بعبارت دیگر، برای گرفتن ۲/۴۰ گرام طلا می بایستی، در عوض يك لیره کاغذی دو لیره کاغذی پرداخت.

این راه حل نیز مورد قبول امریکا قرار نگرفت، و دلیلش این بود که از این جریان دو کشور فرانسه و آفریقای جنوبی استفاده خواهند کرد.

سومین راه حل این بود که پشتوانه داخلی دلار، برای پرداخت دلارهای خارجی بکار رود، و این همان تصمیمی است که رئیس جمهور آمریکا قصد دارد به کنگره آمریکا پیشنهاد کند. بعقیده من از نظر علم اقتصاد بهترین راه حل هاست. زیرا پشتوانه پول هر کشور کار و قدرت اقتصادی آن کشور است.

اگر اجازه بفرمائید چند سالی بعقب برگردیم و این موضوع را مورد مطالعه قرار دهیم. در سال ۱۳۲۳ در کشور ما، بعلت اوضاع و احوال زمان، يك تئوری خطرناك ورد زبان مسئولین کشور بود، که پشتوانه موجبات ارزش اسکناس را فراهم میکند. بیاد بیاورید که اولین تورم شدید پولی در ایران از همان زمان شروع شده در فاصله کوتاهی

بین شهریور ۱۳۲۰، تا آبان ۱۳۲۱، درست یک میلیارد و هشتصد و پنجاه میلیون اسکناس برپول در جریان اضافه شد. دولت باین هم اکتفا نکرد، و طبق قانون پولی ۲۸ آبان ۱۳۲۱، اختیار انتشار اسکناس را به هیئت نظارت اندوخته اسکناس بانک ملی واگذار کرد. اما برای رفع نگرانی مردم پشتوانه اسکناسهای بعدی را ۱۰۰٪ طلا و ارز قابل تبدیل بطلا و ارز تضمین شده بطلا قرارداد، و آنچنان موج تبلیغی در این باره راه انداخت که گوش فلک را کر میکرد. دولت میگفت که ریال محکم ترین پولهای جهان است، زیرا ۱۰۰٪ پشتوانه دارد. بدیهی است که این ادعا با منطق اقتصاد تطبیق نمی کرد. در همان زمان در چاپ اول کتاب قیمت و پول این تئوری خطرناک را سخت مورد انتقاد قرار دادم، و پشتوانه واقعی پول را کار افراد کشور قلمداد کردم. بهترین شاهد مدعا هم این بود که، با وجود پشتوانه ۱۰۰٪، شاخص قیمتها، با سرعتی سرسام آور، بالا میرفت که مترادف آن کاهش ارزش اسکناس بود، متصدیان آن زمان، مثل همیشه، در عقاید خود متعصب بودند، و با تمام قدرت نیز مخالفت و خود مخالف را میکوبیدند، خوشبختانه بنظر می آید که در زمان فعلی کمتر فرد مطلعی با این تز مخالف باشد. اگر شما خواننده محترم بپرسید پس چرا غالب دولتها برای اسکناس خود پشتوانه قراردادند؟ بعرضان میرسانم که وجود پشتوانه یکی از موانع گشاد بازیهای دولتهاست. این سد محکمی است که دولتها نتوانند چاه ویل خود را بوسیله ماشین اسکناس تغذیه کنند، زیرا پشتوانه محصول افزایش تولید و بالا رفتن میزان صادرات مرئی و نامرئی کشور است، و این نتیجه جز بوسیله کار و کوشش همه افراد کشور بنحو دیگری میسر نیست. اگر محصول این کار و کوشش افزایش تولید باشد اضافه شدن پول خطری ندارد، والا همان آثار مشموم تورم را که، در طول این بیست ساله اخیر، سه مرتبه، آن هم با شدت، بآن مبتلا شده ایم ببار خواهد آورد.

در مورد امریکا مسئله نیز جز این نیست. امریکا بزرگترین قدرت اقتصادی جهان است. متجاوز از ۶ میلیارد دلار افراد آن، در خارج از کشور، سرمایه گذاری کرده اند. درآمد سرانه فرد آمریکائی از ۳۲۵۰ دلار متجاوز است. اینها نتایج حاصل از کار افراد

امریکائیست. چه اهمیت دارد که دلار آن دارای پشتوانه ۲۵٪ باشد یا نباشد؟ خاصه اینکه هیچ امریکائی حق ندارد دلار خود را، برای مبادله باطلا، بیانک مرکزی آن کشور ارائه کند، درحقیقت این ده میلیارد طلائی که در خزانه امریکاست مثل سنگریزه‌ای است که درپلاژ دریا ریخته باشند، یا بقول سعدی این زرهای پنهان شده عیناً مثل سنگی است که درخزانه نهاده باشند.

اما همانطوری که در بالا بآن اشاره کردم، اگر کنگره امریکا پیشنهاد رئیس جمهورش را پذیرفت، و پشتوانه را از دلار داخلی جدا کرد خطر این هست که وضع جهان و تعهدات بیکران این کشور کار را بجائی برساند که این مقدار پشتوانه هم درمقابل دلارهای خارج از کشور از دست برود، و تورمی شدید در آنجا بروز کند، مگر اینکه زمامداران آن عقل و منطق را بر ماجراجوئی اقتصادی ترجیح دهند. بقول آخوندها ظن غالب هم همین است.

درخاتمه مقال بدنیست درباره فرانسه که اینهمه او را مخالف امریکا ومخصوصاً دلار آن معرفی میکنند چندسطر نوشته شود.

یاد بیاورید که فرانسه در همان سال ۴۰ مغلوب شد، و ژنرال دوگل برای تشکیل (فرانسه آزاد) بانگلستان رفت. در بدایت امر چون اقدامات دوگل، هر اندازه محدود بود، نوعی کمک بمتفقین بشمار میرفت، او را پذیرفتند و در اقداماتش آزاد گذاردند. اما، بتدریج که غلبه متفقین نزدیک میشد، توجه سران کشورهای سه گانه، باین ژنرال بیگانه، بسستی می گزاید. در هیچیک از کنفرانس‌ها، کمیته‌ها و اجتماعات سران، او را راه نمیدادند. باینکه تقاضا کرده بود، نه در کنفرانس یالتا و نه در کنفرانس تهران و نه در هیچ کنفرانس دیگر، راه نیافت. اگر خاطرات چرچیل را خوانده باشید ملاحظه کرده اید که باچه لحن زنده‌ای از دوگل یاد میکنند، و از خلال سطورش پیداست که خود او مانع بزرگ شرکت دوگل در کنفرانسها بود.

جنگ تمام شد. ژنرال بافتخار بفرانسه آمد، و انصافاً، تمام قدرتش را برای اعتلاء فرانسه بکاربرد، تاجائی که کشورش را، از هر حیث، هم‌ردیف کشورهای بزرگ

اروپائی قرار دارد. او اعتقاد دارد که اروپا متعلق با اروپائی است، و بهمین جهت تمام مساعی خود را بکار برد تا بازار مشترك را، که مقدمه وحدت اروپاست، بوجود آورد. اما انگلستان همان متحد باوفا و قدیمی امر بکا باقی میماند، و در تمام تصمیماتش از کشور متحد خود الهام می گیرد. ایراد مهم دوگله، و وتوی او برای جلوگیری از عضویت انگلستان در این بازار، همین بود، منتهی اوضاع پیچیده اقتصادی انگلستان نیز بکمکش آمد و حربۀ تازه برایش فراهم کرد.

طبیعی است وقتی او با انگلستان که فقط متحد امریکاست، از در مخالفت برآید، با رباب اصلی نیز مخالف است.

درباره دلار کارشناسان او معتقدند که دنیا نباید انقیاد يك پول را قبول کند و لو اینکه این پول، دلار، و متعلق به بزرگترین کشورهای جهان باشد، زیرا اگر اوضاع و احوال ایجاب کند این کشور، مثل کشور انگلستان که در سال ۱۹۳۱ بزرگترین امپراطوری جهان را تشکیل میداد، پول خود را تضعیف، یا از طلا جدا کند، و تمام دنیا را در مقابل عمل انجام یافته قرار دهد.

علاوه بر این، دلایل اقتصادی دیگر هم بر این دلیل استحسانی اضافه میکند و آن افزایش تجارت و داد و ستد دنیا است.

چنانکه در آمار قبل ملاحظه فرمودید، حجم بازرگانی دنیا، از سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۶، تقریباً به دو برابر بالارفته است. فرانسویها می گویند وقتی حجم داد و ستد بالا رفت، بناچار، باید واسطه مبادله هم یعنی پول افزایش یابد. پول باید خود دارای نقطه اتکاء باشد، و در جهان فعلی هنوز هیچ چیز نتوانسته است جای طلا را بگیرد. اما طلای موجود در دنیا، و میزان استخراج سالیانه آن، به اندازه ای کم است که نمیتواند احتیاجات پولی دنیا را تکافو کند. میزان استخراج سالیانه طلا بطور متوسط ۱/۵۰۰ میلیارد دلار است، که باز هم بطور متوسط باستثنای سال ۱۹۶۵، يك چهارم آن هم برای احتیاجات طبی و صنعتی از دسترس بانکهای مرکزی خارج می شود. از طرف دیگر سیستم پول بین المللی سیستم مبادله طلا با ارز است. ارزش در حال حاضر جز دلار

پول دیگری نیست. بنا بر این روزی خواهد رسید که دلار قابلیت تبدیل بطلا را از دست بدهد، و کشورهای دارنده را دچار اشکال سازد. بهمین دلیل است که فرانسه تمام دلارهای خود را تبدیل بطلا کرده است.

راه حلی که پیشنهاد میکنند این است که سیستم پولی مبادله طلا با ارز از بین برود و سیستم گلداستاندارد جای آنرا بگیرد، یعنی پول دنیا بصورت طلا درآید. در جواب ایرادی که مقدار طلای کافی برای رفع تمام احتیاجات نیست میگوید: قیمت طلا را بالا ببرید تا نقدینة جهانی بدو برابر افزایش یابد. البته در خلال این پیشنهاد ساده مطالب دیگری هم عنوان میکنند که تشریحش خیلی طولانی است، اما برای نشان دادن نوع مخالفت این کشور لازم است قسمتی از بیانات میشل دبره، وزیر اقتصاد و دارایی آنرا، که در اجلاس بانک جهانی در ریودژانیرو ایراد کرده است، عیناً نقل کنیم: «مشکلات اساسی اقتصاد دنیای ما مستلزم راه‌حل‌های دیگری است. این مشکلات کدامند؟ مهمترین این مشکلات از نقطه نظر ما بدو صورت هستند: یکی کندی رشد در مقیاس جهانی و دیگری فاصله بین میزان رشد کشورهای صنعتی و کشورهای کم‌رشد. اغلب شنیده می‌شود بعضی‌ها ادعا میکنند که این دو مشکل را میتوان از راه ایجاد سیستم جدید پولی حل کرد. آنها میخواهند پول مورد نظر را جانشین طلا در عرصه بین‌المللی گردش پول بسازند آیا یک چنین پولی میتواند چاره مشکلات باشد؟ نه هر پولی بجز طلا مبین فرمان‌فرمائی بر جهان است. هر سیاست مستقلى این جانشینی را محکوم میکند...»

ملاحظه فرمودید؟ اما آمریکا سفت و سخت در مقابل این تز ایستاده و عده بسیاری هم از کشورها هم عقیده آنند.

با وجود این اگر رئیس جمهور آمریکا بتواند پیشنهادات خود را بتصویب‌کنگره برساند، و در ضمن مراقب باشد که کشورش بحال تورمی نیفتد دلار ارزش خود را حفظ خواهد کرد و الا بسر نوشت لیره دچار خواهد شد.

امتیاز زبان مطبوعات

نخست باید دانست که مقصود از کلمه امتیاز در اینجا بهتر بودن نیست بلکه مقصود همان معنی لغوی آنست یعنی آنچه بین زبان مطبوعات با زبان کتاب و علم و ادب سابق فرق میگذارد و اینرا از آنها جدا میکند .

دوم برای اینکه بتوانیم مقصود خودرا روشن تر بیان کنیم خوب است اول قدری از پیدایش زبان و علل تنوع و تعدد و تحول آن گفتگو کنیم .

برای ورود باین مبحث دو طریقه هست یکی طریقه مذهب یا بهتر بگوئیم مذهبیان که معتقد بخلق کامل و آموختن خداوند بر لغات مختلف را بحضرت آدم هستند و تا مدتها قلم همین بود و از روحانیون یهود سینه بسینه نقل شده و مجال بحث در آن نمی دادند .

دوم طریقه تکامل خلقت و اصول زبان شناسی و اینکه چگونه حیوان بوجود آمد و منتهی ببیدایش آدم و تشکیل جماعات و پیدایش زبانهای مختلف شد .

از طریقه اول بجائی نمیرسیم زیرا راه بحث و گفتگو بسته میشود و در خود کتاب آسمانی ما چیزی که دلالت کامل بر این عقیده بکند وجود ندارد، باین جهت در فوق بجای مذهب گفتیم مذهبیان زیرا در قدیم هر مجهولی را میخواستند کشف کنند بمذهب متوسل میشدند و حدیثی را در این باب جعل یا از جاعلی نقل میکردند . مثلا از یکی از علمای بسیار معروف پرسیدند که چرا نور ماه کمتر از نور خورشید است . او حدیثی که بدروغ نسبت بحضرت امیر میدهند نقل کرد که نور ماه برابر بانور خورشید بود و جبرئیل بال خودرا بدان مالید و هفتاد درصد از نور آن گرفت .

از این احادیث معمول بقدری زیاد است که علامه سیوطی دو جلد کتاب بسیار

بزرگ بنام اللالی المرصوعه فی الاحادیث الموضوعه نوشته و از آنجا پیداست که چقدر روی غرض یا خودپسندی که وقتی از ایشان سؤال شده و نخواستند بگویند ما نمیدانیم حدیث ساخته اند .

راجع بزبان درقرآن همین قدر هست که خداوند نامها را همه بآدم یاد داد و بعد آنها را بر فرشتگان عرضه داشت و گفت نامهای اینها را بمن بگوئید . گفتند منزهی تو ، ما جز آنچه تو بما یاد دادی نمیدانیم . پس گفت ای آدم نامهای ایشان را بایشان بگو و وقتی آدم نامهای ایشان را بایشان گفت خداوند بر فرشتگان گفت که من بشما نگفتم که من پنهانیهای آسمانها و زمین را میدانم و میدانم که شما چه پنهان میدارید و چه آشکار میسازید .

درقرآن بیش از این نیست و هر چه در تفسیر این آمد گفته اند مفسرین یا از خودشان ساخته اند یا از یهود گرفته اند که آنها نیز مردم عوامی بودند ولی چون اهل کتاب بودند و عربهای بی کتاب خیال می کردند همه چیز در کتاب آنها هست و میدانند و هر اشکالی از این بابت برای ایشان حاصل میشد از آنها می پرسیدند و آنها نیز افسانه های بهم میباختند و جواب میدادند و مسلمانان نیز بتصور اینکه قول تورات و از جانب خداست می پذیرفتند و وارد تفسیر می ساختند . بعد، خود مسلمانان یا مسلمان نمایان که ایمانشان ضعیف بود نیز احادیث از قول پیغمبر می ساختند و با آن تمام اسرار کاینات را حل می کردند .

از آن جمله میگویند خداوند آدم را خلق کرد و هفتصد هزار زبان کامل را باو آموخت « لغت هفتصد هزارش کرد تعلیم » .

و نیز میگویند بشر همه بیک زبان حرف میزدند و همگی در بابل جمع بودند و برجی بنا کردند که از آنجا با آسمان راه یابند و خدا را ببینند . شب خوابیدند صبح که از خواب بیدار شدند دیدند هیچ يك زبان دیگری را نمیفهمند و هر يك دارای زبان خاصی هستند . « تبلبلت السنتهم » زبانشان متبلبل یعنی درهم برهم شد و بدین جهت شهر ایشان بنام بابل نامیده شد .

لازم به توضیح نیست که این افسانه است و هیچگونه مبنای علمی ندارد پس برویم دنبال طریقه علمی و اصول زبان شناسی و قانون تکامل .

قانون تکامل که امروز بنام فلسفه داروین است در شرق ریشه قدیمی دارد . مثلاً قزوینی صاحب کتاب عجایب المخلوقات بحثی در آن دارد و آن بحث وارد عرفان ما گشته که در نتیجه بوحث وجود منتهی میشود و فرق ما با غربیان همین است که غربیان هر فکر فلسفی برایشان دست داد آنرا مورد مطالعه و بحث و تحقیق قرار میدهند و با دلیل و برهان و ذکر شواهد و امثال آنرا یک علم قرار میدهند و شرقیان آنرا در یک شعر میگنجانند و رد میشوند یا بعالم اشراق و تصوف میبرند .

مولانا میگوید :

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم ز حیوان سرزدم
بار دیگر مردم و آدم شدم	از چه ترسم که ز مردن کم شدم
بار دیگر بایدم جستن ز جو	کل شیئی هالک الاوجه

طریقه علمی

اما طریقه علمی اینست که انسان حیوانی است مثل سایر حیوانات ولی حیوانی است که نطق دارد و حرف میزند ولی آیا این نطق طبیعی اوست و روزی که خلق شده با نطق خلق شده یا اینکه مثل حیوانات دیگر احساسات خود را با صدا بیان میکرده و بعد این صدا بواسطه نبرات و نوسانات صوت مبدل بحرف شده است ؟

البته آنهائیکه بخلق کامل معتقدند حرف را در انسان طبیعی میدانند و ارسطو که او را حیوان ناطق معرفی کرده نیز نطق را در او طبیعی میدانسته زیرا نطق را عبارت از قوه فکریه دانسته و این قوه را در وی طبیعی میدانسته و در تاریخ طبیعی خود نیز اشارهئی بپیدایش انسان از حیوان دیگری در نتیجه تطوّر ننکرده است .

اما علمای طبیعی جدید که معتقد بخلق کامل نیستند این عقده را قبول ندارند و علمای زبان شناس نیز در این عقیده که سخن در انسان طبیعی مادرزادی نیست با ایشان همراه اند و دلیلشان اینست که اگر بجهئی را تنها در جائی بگذارند که کسی با او حرف نزنند نمیتواند حرف بزند .

شما میدانید که هر لالی کر است مگر اینکه بعد از یاد گرفتن حرف در نتیجه مرضی لال شود مثلاً حصه سخت بگیرد والا معمولاً همه لالها کر هستند یعنی اول کر بوده اند بعد لال شده اند زیرا چون حرف نشنیده اند نتوانسته اند حرف یاد بگیرند .
پس حرف در انسان مادر زادی نیست و اول بشر مثل حیوانات دیگر حرف نمیزده و بعدها در نتیجه اجتماع و احتیاج بتفاهم حرف زده است .

حرف چیست ؟ نوسانات و بریده بریده شدن صدا . اما بعقیده زبان شناسان امتداد صدا در حین حرف زدن یکیست بدلیل اینکه وقتی شما زبان يك ملتى را نمیفهمید وقتی حرف میزنند متوجه حروف آن نمیشوید و فقط يك صدا میشنوید و باید مدتی میان ایشان بمانید تا گوشتان درك کند که این صدا دارای حروف و کلماتی است .

در اینکه ریشه تمام زبانهای بشریکی است و همه در اول يك زبان داشته اند و بعدها در نتیجه جدائی از هم زبانشان از هم جدا شده یا هر جماعتی علیحده زبانی بوجود آورده که ارتباطی با زبان دیگر ندارد ، علما زیاد تحقیق کرده اند و عقاید مختلفی ابراز داشته اند و حتی بعضیها گفته اند زبان بشر بیش از این بود که هست زیرا هر جماعتی برای تفاهم بین خود زبانی بوجود آورده و کم کم که جماعتها بهم پیوسته اند زبان جماعتهای کوچک در زبان جماعتهای بزرگ ازین رفته و يك زبان بر چند جماعت کوچک که بهم پیوسته اند غلبه کرده و زبان عام آنها شده است .

ولی آنچه صحیح بنظر میرسد اینست که اول بین اولین جماعت بشر يك زبان پیدا شده و بعد که جماعتها از هم جدا شده دور گشته اند تغییراتی و تحولاتی در زبان هر يك از آنها رخ داده و بطول مدت این تغییر بقدری زیاد شده که هر کدام يك زبان علیحدهئی گشته است .

مثلاً ما و هندیها و اروپائیهای آریا نژاد يك قوم بوده ایم و يك زبان داشته ایم که بزبان هند و اروپائی معروف است .

بعد که هر کدام بيك گوشه از جهان رفته ایم بواسطه حاجت مقداری لغات و اصطلاحات در زبان هر يك از ما بوجود آمده و بواسطه عدم حاجت مقداری از کلمات

و اصطلاحات هر يك از بين رفته تا كم كم بقدری تغییر و تبدیل در آنها حاصل شده و از هم دور گشته اند كه جز علمای زبان شناس آشنای بفقہ اللغه ارتباط آنها را با هم درك نميكنند و همین تحول و تغییر در زبان خودفارسی بوجود آمده است بطوریکه هر دهی دارای زبان علیحدهئی شده و بسیاری از دهات زبان یکدیگر را نمیفهمند و ما با اینکه همه يك ملتیم باید برای تفاهم بين خودمان بيك زبان رسمی تكلم كنيم كه آن همان زبان فارسی دری است .

ریشهٔ زبان ما

زبان ما يك ریشهٔ عام دارد و يك ریشهٔ خاص و يك ریشهٔ اخص .
ریشهٔ عام آن ریشهٔ هند و اروپائی است و ریشهٔ خاص آن ریشهٔ هند و ایرانی و ریشهٔ اخص فارسی و یا بقول فرهنگ نویسان فرس قدیم كه بعدها در نتیجهٔ عواملی مبدل بزبان پهلوی و پس از اسلام مبدل بفارسی جدید یا فارسی دری شده است .
چون استاد این درس یعنی جناب آقای دكتر صورتگر تحول زبان و علل آنرا بتفصیل برای شما شرح میدهند من از بیان آن در میگذرم و فقط برای ورود در بحث خودم چند كلمهئی میگویم .

دری یعنی چه ؟

در اینکه دری لهجهٔ کدام يك از اقوام ایرانی است كه بر سایر لهجهها غلبه یافته و چرا آنرا دری گفته اند گفته‌های مختلفی موجود است و بنظر من اصح آنها درباری است یعنی زبانی كه زبان دولت و رسمی و زبان دفتر و كتابت و علم و ادب بود و هنوز نیز همانطور است .

چون زبان چیزی است شبیه بجاندار كه تحت تأثیر عوامل محیط تغییر و بواسطهٔ حاجت نمو و رشد ميكند و ولغاتی بواسطهٔ حاجت در آن بوجود میآید و لغاتی بواسطهٔ عدم حاجت از بین میرود و در طول مدت همین زبان دری تحولاتی یافته و در زمانها و نقاط مختلف تفاوتهایی کرده كه بنظر ارباب فن كاملا محسوس است .
مثلا زبان سعدی و فردوسی كه هر دو دری و در كمال فصاحت و بلاغت است بواسطهٔ

تفاوت زمان و مکان با هم تفاوت‌هایی دارند، چنانکه معروف است که سعدی شبی فردوسی را در خواب دید و فردوسی پرسید که تو چگونه شعر می‌گوئی گفت من می‌گویم :

خدا کشتی آنجا که خواهد برد و گر ناخدا - جامه بر تن درد
فردوسی گفت ولی من همین شعر را اینطور می‌گویم :

برد کشتی آنجا که خواهد خدای و گر جامه بر تن درد ناخدای
ملاحظه میکنید که هر دو فارسی و کلمات یکپسند ولی زبان دو تا است .

زبان فردوسی پر جلال تر و شعر پر هیمنه و شکوه تر ولی زبان سعدی ساده تر و شیرین تر و طبیعی تر است زیرا سعدی مطابق طبیعت و اسلوب ساده زبان فارسی فاعل را بر فعل و مفعول مقدم داشته ولی فردوسی برای هیمنه و شکوه شعر جمله را قلب کرده و فاعل را بر فعل و مفعول مؤخر داشته است .

اینگونه تفاوت محسوس بین زبان سعدی و شعرای بعد هم هست . و همین تفاوت بین سبکهای نثر نیز هست .

از مطالعه تاریخ بیهقی ، چهارمقاله و سایر کتب فارسی سابق روشن است که نثر فارسی طبق معمول هر ملتی اول ساده و بی تکلف بوده و بعد نویسندگانی پیداشده اند که در نثر تکلف بکار برده اند. از یکطرف هر چه توانسته اند عربی در آن وارد کرده اند و از طرف دیگر پر از صنایع لفظی و معنوی بدیعی ساختند . مانند تاریخ معجم ، مرزبان- نامد ، مقامات حمیدی و پس از حمله مغول گذشته از عربی مقدار زیادی کلمات مغولی داخل فارسی شده و دیگر نثر فارسی مجموع مرکبی از عربی و ترکی مغولی و صنایع لفظی و معنوی بدیعی شده و طوری معانی در الفاظ گم گشته که امروز در زبان فارسی مزخرف بمعنی پوچ و بیهوده و بی معنی شده در صورتیکه مزخرف یعنی زیبا و زینت شده زیرا زخرف بمعنی زیور است و مزخرف یعنی سخنی که زخرف یعنی زیب و زینت در آن بکار رفته باشد و الحق اگر در سخن قدری صنعت بدیعی بکار رود که طبیعی و تکلف در آن نامحسوس باشد سخن شیرین و لطف خاصی پیدا میکند مثل اغلب اشعار سعدی که صنعت در آن بکار رفته ولی از بس ساده و طبیعی است تکلف در آن بکلی

غیر محسوس است و شیرینی خاصی دارد .

هر کو بشر کند میل او خود بشر نباشد .

مدعیانش طمع کنند بجلوا	لعبت شیرین اگر ترش ننشیند
چه توان کرد با دو دیدهٔ باز	چهد کردم که دل بکس ندهم
که فرو دوختند دیدهٔ باز	مگر از شوخی تذروان بود
غافل از صوفیان شاهد باز	محتسب در قفای رندان است

مثال از نثر:

هندوئی نفت اندازی میکرد گفتندش ترا که خانه نئین است بازی نه اینست .

یا این شعر فردوسی :

بروز نبرد آن یل ارجمند	بتیغ و بخنجر بگرز و کمند
برید و درید و شکست و بیست	یلان را سر و سینه و پا و دست

ولی بعدها از بس کوشیدند که با صنایع بدیعی سخن خود را مزخرف یعنی مزین سازند آنرا از معنی و مفهوم انداختند بطوری که امروز مزخرف بمعنی پوچ و بیهوده و بیمزه است .

تمام این تحولات تحت تأثیر عواملی بوجود آمده که استاد این درس بتفصیل برای شما فرموده اند .

اما از مطالعهٔ کتب مختلف معلوم می شود که همیشه چند سبک دوش بدوش هم میرفته اند، سبک ساده نویسی و کم تکلف ، سبک پر تکلف و آمیختهٔ بعربی و لغات غریب و انباشته از صنایع بدیعی ، و سبک نسبتاً میانه مثل نثر نصراله منشی و ملاحسین کاشفی . ولی همین نثرها بعضیها با وجود تکلف ، روان و شیرین است که گلستان در درجهٔ اول نثر فارسی قرار دارد و کلید و دمنه و مرزبان نامه که با وجود داشتن کلمات و امثال اشعار عربی از جهت سبک روان و شیرین است و بعضی سبکهای ساده مثل تاریخ بیبختی یا کیمیای سعادت غزالی که در عین سادگی ، شیرینی و روانی ندارد . کم کم بحکم قانون تکامل سبکهای ثقیل و پر تکلف از بین رفته و سبکی که با

احتیاج و ذوق بیشتر تناسب داشته جای آنرا گرفته و از آن، سبک کنونی یعنی زبان مطبوعات بوجود آمده است .

دوچیز عامل پیدایش و توسعه و تحول زبان است: اول احتیاج دوم ذوق . باینجهت می بینیم در بعضی زبانها لغاتی که در زبان دیگر است نیست . مثلا میگویند در زبان اسکیمو لغت برف نیست زیرا محیط زندگی ایشان همه برف است و احتیاجی نداشته اند کلمه ئی برای آن وضع کنند ولی لغات زیادی برای اشکال مختلف برف است که در زبانهای دیگر نیست .

هرچه در يك محیط زندگی احتیاج بیشتر باشد لغات بیشتر وضع میشود . مثلا در کشتی بادی هر چوبی ، هر طنابی ، هر حرکتی ، هر بادی ، هر پارچه ئی ، هر بادبانی ، هر نوع بادبان یا بادی که بآن بادبان میوزد اسمی دارد . مثلا شما این شعر حافظ را میخوانید و نمیدانید مقصود از باد شرطه چیست باینجهت بعضی شعر را غلط میخوانند: کشتی نشستگانیم ای باد شرطه بر خیز باشد که باز بینیم دیدار آشنا را و بجای نشستگان شکستگان میخوانند و میگویند چون نیست خواجه حافظ معذور دار ما را .

در صورتیکه اگر کسی کشتی بادی را سوار شده و قدری باصطلاحات آن آشنا شده باشد ممکن نیست این شعر را شکستگان بخواند . زیرا شرط یا بقول حافظ شرطه بادبانی است که بپهلوی کشتی می بندند و بادی است که از پهلوی کشتی میوزد و بهترین باد برای کشتی باد شرطه است .

شما از يك کشتی فقط نام کشتی و دکل و بادبان و حد اکثر سکان و لنگر میدانید ولی يك دریانورد بیشتر از صد کلمه لغت و اصطلاح آنرا مجبور است بداند و همینطور است در يك اتومبیل یا طیاره که هر چیز و هر حرکت و توقفش اسمی دارد .

لغت را احتیاج بوجود میآورد و عدم احتیاج ازین میبرد باین جهت لغات زیادی در زبان فارسی بود که از بین رفته و لغات زیادی نبود که بوجود آمده است .

اما انتخاب کلمات و ترکیب را ذوق میکند و ذوق است که کلمات را میترشد و

گاهی مرکب و بزرگتر میکنند . و همین کار را نیز در جمله و عبارت میکنند . مثلاً «حب» بمعنی دوستی است . اگر اسم فاعل را از مجرد بگیرند میشود «حاب» و اسم مفعول میشود «محبوب» و اگر از مزید بگیرند اسم فاعل میشود «محب» با کسر ح و اسم مفعول میشود «محب» با فتح ح ولی چون حاب و محب با فتح حاء ثقیل است و زوق آنرا نمیپذیرد اسم فاعل را از فعل مزید استعمال میکنند و اسم مفعول را از مجرد و میگویند محب (با کسر حاء) و محبوب ولی کسی متوجه علت نمیشود مگر اینکه علوم بلاغت خوانده باشد .

زبان شناسان میگویند ارزیابی زبانیها ممکن نیست برای اینکه هر زبانی برای احتیاج و تمدن همان ملتی مناسب است که دارد . بنا بر این نمیتوان گفت چه زبانی از زبان دیگر بهتر است . ممکن است در اصل اینطور بوده ولی حالا اینطور نیست . هر زبانی که قدمت تمدنش بیشتر است و ملل بیشتری در آن کار کرده اند حتماً ارزشش بیشتر است و شاید از حیث ریخت و ساختمان اولی و استعداد ذاتی در اخذ و هضم کلمات بیگانه و اختراع کلمات جدید نیز زبانی بر زبانهای دیگری ترجیح داشته باشد . بنظر من هر زبانی که اشتقاقش بیشتر باشد از زبانی که اشتقاقش کمتر باشد قوی تر و برای توسعه و ترقی استعداد بیشتر دارد و گمان میکنم زبان عربی از این جهت بر تمام زبانها برتری دارد ، زیرا مثلاً از کلمه « عمل » میتوان چندین معنی و مفهوم بوجود آورد . خود عمل که اسم یا مصدر است اسم فاعل «عامل» اسم مفعول «معمول» اسم محل عمل یا کارگاه «معمل» اسم کارگر عامل ، کارگران عمال ، کارگاهها معامل با فتح میم اول و کسر میم دوم . کسیکه با آدم معامله میکند معامل با کسر میم دوم . دو نفر که با هم معامله میکنند متعامل و باز چندین اشتقاق دیگر دارد که از هر اشتقاقی مفهومی مستفاد می شود .

یا مثلاً از اسم ، فعل مشتق میکنند مثلاً میگویند انجد یعنی بنجد رفت ، ابجر یعنی بدریا رفت . ایمن بسمت راست رفت . ایسر بسمت چپ رفت . یا ثرو تمند شد . و از زبانهای دیگر نیز همینطور کلمات را وارد زبان خود میسازند که اگر آدم ریشه کلمه را نداند نمیداند که اصلاً عربی نیست مثل تبلشفت یعنی بلشویك شد . یا دو کلمه

خارجی را باهم مرکب میسازند و طوری آنرا تحریف میکنند که آدم نمیداند از کجا آمده و خیال می کند که عربی اصل است مثل سجیل که از سنک و گل مرکب شده است . این زبان استعداد قبول تمام مطالب و لغات علمی و هضم آن در خود دارد بدون اینکه ترکیب آن دست بخورد ولی در زبانهای دیگر اگر خواستند لغات تازه و مفاهیم تازه بسازند ناچارند کلمات را بهم ترکیب کنند، مثلاً ما اگر خواستیم از معمل یا عامل تغییر کنیم ناچاریم بگوئیم کارگاه و کارگری یعنی کار را با «گاه» که معنی محل است یا با «گر» که ادات فاعلی است ترکیب کنیم .

پس زبانها در اول هر چه بوده اند اکنون از لحاظ قوت وضعف و وسعت و ضیق و استعداد ذاتی باهم تفاوت بسیار دارند .

و خوشبختانه زبان دری یکی از زبانهای بسیار شیرین است که بواسطه اینکه هزار سال شعراء و متفکرین و فلاسفه اشراق و عرفا در آن کار کرده اند ترقی نسبتاً کافی یافته و چون تمام افکار متفکرین با شعر ادا شده شعر فارسی به اوج ترقی رسیده ولی چون آنچه علمای ایران کتاب بنشر نوشته اند بنشر عربی بوده نثر فارسی چندان ترقی نکرده و نهضت ترقی نثر فارسی را از پس از انقلاب مشروطیت یا اندکی قبل از آن باید دانست که در واقع زمان شروع پیدایش زبان مطبوعات است و این بواسطه آشنائی بادیات خارجی بوده که چون افکار جدیدی در ایران پیدا شد و سبک قدیم برای ادای این افکار کافی نبود نویسندگان سبکی که مثل سبک فرنگی روان و بی تکلف بود بوجود آوردند و نمونه آن کتاب حاجی بابا ، ابراهیم بیگ ، صد خطابه میرزا آقاخان کرمانی ، مقالات پرنس ملکم خان ، کتابهای طالبوف و مقالات و چرند پرندهای صوراسرافیل است که آنها مقدمه پیدایش زبان مطبوعات بوده و بر اثر آنها این زبان وسیع مطبوعات بوجود آمد .

انتشارات نازہ ما

- زندگی و مرگ پہلوانان (شاعنامہ) دکتر اسلامی ۲۲۰ ریال
- » ۲۲۰ » » جام حمال بین
- » ۱۵۰ دکتر علی اکبر سیاسی روانشناسی شخصیت
- » ۲۲۰ پژمان بختیاری کویر اندیشه مجموعه اشعار
- » ۱۰۰ مهندس محمد باقر مہری آدایش یاغچہ
- » ۳۰۰ دکتر جعفری لنگرودی مجموعه معنی ازقوانین ثبت اسناد



انتشارات ابن سینا